

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب

۲۰۷۱۵۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب دستور ترسل

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۵۹۸۵



هو الله تعالی

بعضی از لغات بترتیب حروف

تهجی بعون الله تعالی در این بیاض

نوشته میشود و من الله

الاستعانة

فصل الالف بسم الله الرحمن الرحیم الالف مع الالف

آئین زیب و آرایش و طرز و دستور آبشار بکسر آب که از

بالا بپهنائی بزیر ریزد آغوش بغل و بر و بمعنی پرستار و بنده هم آمده است

آذر بمعنی آتش و نام ملکی هم هست و نام ماه نهم شمسی فارسی و کنایه

از عشق هم هست آفاق جمع افق که بمعنی کرانهٔ آسمانست

آب رو خوبی رو و صفای چهره و بمعنی جاه و اعتبار مجاز است

آرای جمع رای و بمعنی فکر و فهمها است آرا آرایش و آرا

کننده و آرایده را گویند همچو سخن آرا و بزم آرا و امر بدین معنی

هم هست یعنی آرایش کن بیارا آصف نام پسر برخیا که از

علمای بنی اسرائیل و وزیر سلیمان ع بوده و بمعنی بیخ گزر هم هست

آثار نشانهای قدم و سنتهای رسول ص و افعال و اثرهای طبیعت و

بسین مهمله بمعنی سیر و وزن آثم گناه کار آلاء نعمتها آیات

نشانها و علامتها الالف مع الباء ابتهال تضرع و زاری کردن ابطال

بالکسر باطل کردن و بالفتح دلیران ابدال بکسر بدل کردن و بفتح

گروهی از اولیاء الله که حقتعالی عالم را بوجود ایشان قایم دارد و

بر قلندر و مرید اطلاق نمایند الالف مع التاء اتخاذ بکسر بمعنی بر گرفتن

اتصال پیوستن و باصطلاح منجمین عبارت از نظر کردن کوکب است

با یکدیگر باعتبار فاصله بروج و درجات الالف مع الثاء اثاث البیت

رخت و متاع خانه اثقال بالفتح گرانیها و بارها و بکسر گران کردن

الالف مع الجیم اجزا بالکسر جزیه دادن و بی نیاز کردن و جزا دادن

و بفتح پارهای چیز اجرت بضم مزد اجابت بکسر جواب

دادن و مجازا بمعنی قبول نمودن الالف مع الحاء احصا شمردن و ضبط کردن

احبا دوستان احیا بکسر زنده کردن و نام کتابیست و بالفتح

زندگان و بمعنی قبیلهها و محلهها احشا آنچه در سینه و شکم باشد

از دل و جگر و معده و روده احیانا گاهگاه احور مرد سفید پوست

و سیاه چشم او بغایت باشد احرار آزادگان احراق بالکسر سوختن

و سوزانیدن الالف مع الخاء اخ بمعنی برادر و بمعنی آفرین اخضر رنگ سبز

اختصار سخن را قلیل اللفظ و کثیر المعنی آوردن اخوان برادران اختلال

زبان شدن و بهم وا رفتن و نیازمند گشتن و لاغر شدن اخلاص

پاک و خالص کردن هستی و عبادت و طاعت بیریا الالف مع الدال ادا رسانیدن

در سانیدن و این صیغهٔ مصدر نیست اما بمعنی مصدر آمده است و در عبارت

فقها ادا عبادتی را گویند که بوقت خود واقع شود و قضا ضد اینست

ادراک بکسر دریافتن و رسیدن بچیزی و رسیدن کودک ببلوغ

و دیدن و رسیدن میوه و جز آن ادله جمع دلیل بمعنی بینه و گواه و

حجت ادنی بفتح نزدیکتر و زبون تر بر تقدیر اول از دنو و بر تقدیر ثانی

از دنائت اردن بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و رابع کینه تر و حقیر تر

و نزدیکتر اردکن بر وزن ادکن خاکستر رنگ الالف مع الذال اذفر تیز بو

اذخار ذخیره نهادن اذکار بکسر یاد دادن و بفتح یاد کردنها

اذعان فرمان برداری و اطاعت اذیال بفتح دامنها جمع ذیل

اذن بضم و بضمتین گوش و بکسر امر و فرمان الالف مع الراء ارب حاجت

ارباب جمع رب و بمعنی پرورش کننده است ولیکن بمعنی صاحبان

و خداوندان مستعمل است ارض زمین اراذل ناکسان

فطرتان ارتسام بکسر نقش بستن و صورت بسته شدن ارم

ارتباط بهم پیوستن

بکسر اول و فتح ثانی نام شهر عاد و نام پدر عاد و بهشت شداد
ارادت خواستن بالالف مع الزا ازهار بکسر روشن کردن چراغ و ...
دادن درخت و گیاه و بفتح شکوفه ها و ازاهیر جمع منتهی الجموع است ازهاق
انبوه کردن و انبوه ازاله دور کردن بالالف مع السین استدلال دلیل خواستن
استقرار راست شدن استطاعت قدرت و مقدور و دسترس و
دستگاه استمزاج مزاج دانسته کردن استبشار خبر خوش پرسیدن
اسف بفتحتین اندوه سخت اسوة بالضم پیشوای در بهشت
اسقام بیماریها بالالف مع الشین اشتمال گرد فرا گرفتن اشعه جمع شعاع
اشتعال افروخته شدن اشتداد شدت و سختی بالالف مع الصاد اصدقا
یعنی دوستان اصابت رسانیدن صواب یافتن اصدان بکسر است
کردن قول کسی و بفتح راستیها بالالف مع الضاد اضافت نسبت کردن چیزی را بچیزی
چیزی اضطرار بی اختیاری و بیچارگی کردن اضیاف جمع ضیف یعنی

مهمان بالالف مع الطا اطفا کشتن آتش و کشتن چراغ اطلاق روان کردن
و رها کردن از بند و کشادن و گفتن و شکم راندن اطعمه جمع طعام یعنی
خوردنیها بالالف مع الظا اظهار پیدا کردن بالالف مع العین اعتبار عبرت گرفتن
و باندیشه از پی چیزی رفتن و چیزی را نیک انگاشتن اعتراف بر
خود اقرار کردن و شناختن و حفظ داشتن و آوردن مستعمل اعتاق
بنده آزاد کردن اعناق گردنها و بزرگان قوم اعلام یعنی خبر دادن
و بفتح علمهای فوج و نشانهای لشکریان اعلان ظاهر و آشکارا کردن
علن آشکارا اعوان مددکاران اعیان بزرگان و چشمها و اشیا
اعزه بزرگواران و عزیزان اعالی بلندان و بلند مرتبگان و جاهای
بلند اعادی دشمنان اعانت مدد کردن اعجاز بالفتح ...
و بکسر عاجز کردن کسی را و خرق عادت که از نبی ظاهر شود چرا که
ازان عاجز میکردند بالالف مع الغین اغلاق بستن در و باصطلاح ...

اغصان جمع غصن یعنی شاخ درخت

حصول مدعا اغراق غرق کردن و مبالغه کردن و کمان سخت کشیدن
اغماض چشم پوشی و آسان گرفتن بالالف مع الفا افنا نیست کردن
افتراق از همدیگر جدا کردن افشا آشکارا کردن افق کناره آسمان
افراد تنها کردن بالالف مع القاف اقامت در جایی قیام نمودن و کسی را ...
گفتن اقبال پیش آمدن و روآوردن دولت بسوی کسی و قبول کردن
اقدام بکسر پیش رفتن بکاری و بفتح قدمها اقتران نزدیک شدن
بالالف مع الکاف اکتساب حاصل کردن چیزی بسعی اکوان در عربی جمع کون یعنی
موجودات و مخلوقات و در فارسی نام دیوی که رستم او را در دریا انداخته بود
و باز بدست رستم کشته شد اکتناه بکنه چیزی رسیدن اکراه
بزور و ستم کسی را بر کاری داشتن بالالف مع اللام الکا برکندن زمین و
ملک و وطن التجا پناه آوردن اولوالالباب صاحبان عقلها و خردها
التفات بگوشه چشم نگریستن الفت خو گرفتن و دوستی الطاف

بکسر لطف کردن و بفتح نوازشها الکن آنکه زبانش در سخن
گرفته شود التزام و التصاق و التیام هر سه لفظ یعنی بچیزی چسبیدن
الی الآن تا اکنون بالالف مع المیم امتزاج آمیخته شدن چیزی بچیزی
امطار جمع مطر یعنی بارانها امن بیهراس شدن امین
امانت دار امان بیخوف بودن و ایمنی و زینهار امداد کمک کردن
امتداد کشیده شدن و درازی امم گروههای مردم امثال
داستانها و صفتها و مانندها بالالف مع النون انطفا
فرو مردن آتش و چراغ انجلا روشن و صاف شدن و دور شدن ابر
و واشدن غم و از خانه و وطن بیرون رفتن انتما یکی نسبت
یافتن و افزون شدن و بالیدگی انزوا گوشه نشینی و یکسو شدن
انها خبر دادن انقضا بسر آمدن مدت انس ...
و آغاز کردن و دراز خود چیزی گفتن و نام علمیت ...

عبارات نثر انجاح رواکردن حاجت انفتاح کشاده شدن
انظار جمع نظر است انتعاش بلند شدن و برخواستن
و نیکو شدن اندفاع دور شدن انعطاف خم گردیدن و بر
گردیدن انامل سر انگشتان انفعال شرمسار شدن انعام
بکسر نعمت دادن و نازک کردن و زیاده شدن و بفتح چارپایان و نام سوره
از قرآن مجید انام مخلوقات از جن و انس و غیره ایزدی نام
روح الله خان که زماندار پادشاه هند بود انیقه خوب و عجیب
اوج طرف بالای هر چیز و اوج بلندترین درجه کواکب بود اوباش
مردم مختلف در هم آمیخته و مردم فرومایه و ناکس و بد و بیباک و بدذات اوجاع
جمع وجع که بمعنی درد است اوهام جمع وهم که بمعنی گمانست اوطان
جمع وطن و بمعنی جایگاه است اوان بکسر بمعنی ایوان و کونک و بفتح بمعنی
وقت و زمان الفتح الهمزه بکسر هدیه و تحفه فرستادن اهانت سبک داشتن
کسیرا اهتم سخت در اندوه انداختن و کنایه از شکل تر و نرم
اهتمام غمخواری کردن و در کاری همت برگماشتن الفتح ایالت سیاست
و نگاه داشتن ایضاح روشن و آشکارا کردن ایراد فرود آوردن
و چیزی بر کسی وارد کردن ایجاد در وجود آوردن و پیدا کردن فصل الباء
الباء مع الالف با در عربی مرد بسیار شهوت باشد و در حساب
جمل دو باشد و در فارسی بمعنی مع است که بجهت مصاحبت باشد
و معناهای دیگر نیز آمده در این مختصر گنجایش ذکرش نیست بالعشی و الابکار
بامداد و شبانگاه بالاستقلال بالذات و بلا واسطه و تنها بکاری
ایستادن بادیه صحرا و بیابان در عربی و در ترکی بمعنی پیاله بزرگ
بارگاه خیمه پادشاه و سلاطین و جای رخصت و اجازت و سلام
حیوانات ماده پاینده بمعنی همیشه و جاوید و دایم باشد و همچو بهشت
و دوزخ و کسی چیزی در نظر داشته باشد و چشم از آن برندارد

الباء مع الجیم بجان آمده ناخوش و بیدماغ الباء مع الحاء بحث کاویدن
زمین و بمعنی تفحص نیز مستعمل است بحر دریا و جوی بزرگ و بمعنی وزن شعر
الباء مع الدال بدیع چیزهای نو پیدا شده و بمعنی عجایبات بدیهی چیزی
علم آن موقوف تفکر نباشد بدخشان ولایتی است مابین هندوستان
و خراسان گویند معدن لعل و طلا در آنجا است بدیهه ظاهر
و آشکار الباء مع الذال بذله هر سخنی که از سخنگو حکیم باشد الباء مع الرا
برودت سردی برهان حجت روشن و دلیل قاطع برق
روشنی پرچم چیزی باشد سیاه و مدور که بر گردن نیزه
و علم بندند پردل کنایه از بهادر و شجاع و جوانمرد باشد
پرده نشین مستور و خلوت نشین پرگار بفتح بای فارسی نام چیزیست
در بنایان و نقاشان بدان دایره کشند و اشیای عالم را نیز
گویند و بمعنی جمعیت و اسباب و سامان و جنس و طرق کردن
پرویش تقصیر و کاهلی در کارها کردن الباء مع الزا بزله
سخنان شیرین و لطیف بزم مجلس شراب و جشن و مهمانی و
در عربی بمعنی گزیدن بدندان و دوشیدن شیر با انگشت سبابه
و وسطی الباء مع السین بساط فرش و عرصه شطرنج و فراخی میدان
و دستر متاع و سرمایه و دستگاه و سفره چرمین بسیط جای فراخ
و گسترده بساتین جمع بستان بمعنی باغ است الباء مع الصاد بصیرت بینائی
دل بمعنی دانائی و زیرک بودن بصارت بینائی چشم الباء مع الضاد بضاعت
مال و اسباب الباء مع الطاء بطالت بالفتح بیکاره و معطل بودن و بکسر دلیری
بطلیموس نام حکیم یونانی بمعنی روشنائی نیز مذکور است الباء
مع القاف بقا ماندن و فانی نشدن الباء مع اللام بلاهت کم عقل
بودن در امورات دنیا بلوکات چند ده که با هم تعلق داشته باشند
بلیغ رساننده در علم مرتبه کمال و تیز زبان بلا تحاشی

بنت دختر بنی نوع بشر فرزندان جنس انسان بنیان دیوار افراشتن
بنگاه و بنگاه بر دو معنی جای رخت و اسباب و خانه و خیلخانه
التابع الهابها در عربیه روشنی و رونق و زیبائی و در فارسی قیمت و نرخ
بهجت شادمانی و تازگی و زیبائی و خوبی بهره حصه و نصیب
بهت بضم اول و فتح ثالث و سکون ثانی و رابع حیرت و تحیر بهادر شجاع
التابع الیا بینوا بی سامان و بی قوت و بی خوراک بیم ترس
فصل التا التابع الالف تا کلمه انتها و ترجمه الی و حتی و بعضی فرد هم
بست که نقیض جفت است و تای جامه و کاغذ و صفت علاوه هم باشد
همچو یکتا و دوتا و سه‌تا و بعضی رخسار و مثل و مانند هم آمده است
و بعضی که هم استعمال میشود همچو واقف باش تا نیفتی یعنی واقف باش
نیفتی و امثال این تائب توبه کننده تاراج غارت کردن
تأمل اندیشه نمودن تأهل زن خواستن و صاحب عیال شدن

تألم درد یافتن التابع البا تبجیل بزرگ داشتن و عزت کردن
تبلیغ رسانیدن تبیین بیان کردن و آشکار ساختن التابع الجیم
تجدید از سر نو ساختن تجاهل با وجود دانستن خود را نادان نمودن
تجلی شان و شکوه و آرایش خود نمودن تجمل آشکارا شدن
التابع الحا تحیت سلام گفتن و در بر آمدن و پادشاهی و ملک
تحدید تیز کردن و حد چیزی پیدا کردن تحف بضم جمع تحفه یعنی
تحریر نوشتن و پاکیزه گفتن و آزاد کردن غلام و کنیزک
التابع الدال تدریج مرتبه مرتبه سوی چیزی رفتن
التابع الذال تذبیب راندن و دور کردن تذکار ذکر نمودن تذرو خروس صحرا
تذکره یادداشت و یاد آوردن و پند دادن التابع الرا ترصد بر دو معنی
ترطیب تر کردن و تری در مزاج در آوردن ترتیب راست کردن درجه
بر چیزی نهادن چیزی را نظام و مرتبه خود ترشح تراویدن تردید

باز گردانیدن و باز آوردن و زبون و فاسد گردانیدن ترصیص استوار
کردن چیزی را به وجه کمال و بار زیر گرفتن چیزی را ترفع بلندی جستن و کنایه
از غرور و تکبر ترفق مهربانی کردن و نرمی نمودن ترک گذاشتن و کوشه
کلاه و خود آهنی تراکم بر هم نشستن و گرد آمدن و بعضی هجوم و انبوه
ترنم سرائیدن و سرود التابع الزا تزئین زینت دادن و آراستن
کردن التابع السین تسلیم آسان گرفتن تسلیم سپردن و گردن نهادن حکم و سلام
کردن التابع الشین تشیید برافراشتن بنا و استوار و محکم کردن تشوق آرزومند
کردن التابع الصاد تصحیح درست کردن تصفیه پاک نمودن و صاف کردن
کردن تصاعد بالا بر آمدن بر جائی تصنیف جدا ساختن بعض نوع را از بعض
کردن التابع الضاد تضمین پذیرانیدن و ضامن گردانیدن
آوردن التابع الطا تطرق راه کردن و راه یافتن و شکسته شدن تطاول
کردن کشی و تکبر و دراز دستی و کنایه از ظلم و تعدی التابع العین تعسر
دشواری تعطف مهربانی کردن تعارف یکدیگر را شناختن تعویق
باز داشتن و در بند کردن التابع الفا تفقد گمشده را باز جستن و پرسیدن
نمودن و دلجوئی و مهربانی و غمخواری تفحص کاویدن تفویض سپردن
و باز گذاشتن کار خود را به کسی تفرق التصلب زخم و جراحت التقلیب
بسیار گردیدن و گردش و بدل کردن تکاپو و تک و پو هر دو بمعنی دویدن
التابع الام تلفیق فراهم آوردن و ترتیب دادن تلال پشته‌ها و تلها
تلو بکسر اول و سکون ثانی و ثالث پیرو چیزی و بچه شتر
بمعنی خمس مستعملات تمنی و تمنا آرزو کردن تمادی
التابع النون تنمیق نوشتن تنگنای کوچه تنگ و جای تنگ
توسط میانه روی و اعتدال توفیق در لغت چیزی را برابر کردن
و باصطلاح موافق گردانیدن خدا اسباب خیر را موافق خواهش بنده
توسن کره اسب که تند و شوخ و سرکش باشد التابع الها تهذیب پاک کردن

لغت ۹

تهنیت مبارکباد گفتن و گوارا کردن تهور مردانگی و شجاعت تهیة

آمادگی کردن فصل الثاء الثاء مع الباء ثبت قرار دادن و نوشتن و حجت

مرد معتمد الثاء مع النون ثنا ستایش فصل الجیم الجیم مع الالف جاری

قایم مقام جالینوس نام حکیمیست معروف الجیم مع الباء جبین پیشانی و منزل دهم

از منازل قمر جبال کوهها الجیم مع الدال جدول نهر و جوی آب و خطوط که گرد

صفحه کشند جداول جمع جدول الجیم مع السین جسارت دلیری و گستاخی و زود گذشتن

الجیم مع اللام جلادت چستی و دلیری جلالت بزرگ شدن و بزرگی جلوه نوع

خاص خود را عکس نمودن الجیم مع المیم جمهور گروه و قبیله الجیم مع النون جناس

در عبارت یا در شعر آوردن که در تلفظ یا در نوشتن مشابه باشد الجیم مع الواو

جولان دویدن و دوانیدن اسب الجیم فارسی مع الشین چشمه

چشم روشن مبارکباد فصل الحاء الحاء مع الباء حبذا کلمه مدح است یعنی خوب

و بهتر است الحاء مع الدال حدت بکسر اول و فتح دال مخففه تنها بودن و تنهایی

و تشدید دال تندی و تیزی حدثان بفتح حادثه که پیدا شود و بالضم جوانان

نوخاسته حدایق باغهای پر درخت که گرد آنها دیوار باشد

حداثت سن نوزادگی و طفلی و خوردسالی الحاء مع الذال حذاقت زیرکی و دانایی

الحاء مع السین حسان بفتح بسیار خوب و نام شاعریست فصیح حسنه نیکی

الحاء مع الشین حشمت بزرگی حشم چاکران و خدمتکاران الحاء مع الصاد حصانت

الحاء مع الضاد حضرت بفتح پرهیزکاری و با ضاد معجمه غیر را شیر دادن

نزدیکی و حضور و درگاه و کلمه تعظیم حضور حاضر شدن و در عرف کلمه تعظیم است

حضیض پستی و نشیب الحاء مع الفاء حفظ الغیب کسیر در عقب او نگوید

الحاء مع الیاء حیرت بر کمال ماندن از تعجب حیات بفتح و تشدید یای تحتانی جمع

بمعنی ماراست و بدون تشدید بمعنی زندگیست حی العالم نباتی است

همیشه سبز و خرم باشد و از این جهت همیشه بهار نیز گویند حیطه دیوار گرد چیزی بر آوردن

و جای احاطه شده حی زنده و فرو گرفتن و نامی از نامهای حقتعالی

لغت ۱۰

حیاطت نگهبانی کردن و احتیاط فصل الخاء الخاء مع الالف خال بزرگی و تکبر و برادر مادر

و نقطه سیاه که بر اندام مردم باشد خامه قلم را گویند

چیزی نویسند الخاء مع الجیم خجسته مبارک و میمون الخاء مع الدال خدارت پرده نشینی

الخاء مع الذال خذلان بی بهرگی و فرو گذاشتن و باز ماندن الخاء مع الرا

خرامان خوش رفتار الخاء مع الضاد خضرا سبزه و گیاه سبز و نام عمارتیست

در همدان و بمعنی آسمان هم آمده است و معظم قوم را نیز گویند الخاء مع اللام خلت

بضم اول و فتح لام مشدده بمعنی دوستی و بسکون لام مخففه خصلت یعنی خلوت

بفتح تهی شدن و تنهایی و خالی شدن مکان خلود همیشه و همیشگی خلوص

ساده و پاک شدن و دوستی خالص و در دوستی که در آن چیزی مانده باشد

الخاء مع المیم خمار بکسر چادر و معجر باریک که زنان بر سر پوشند و بضم

و بفتح و تشدید میم خمر ساز و می فروش الخاء مع الواو خورنق نام قصریست

الخاء مع الیاء خی کلمه تحسین و تعجب چنانکه زهی الخاء مع الیاء خیل سواران

و غیره فصل الدال الدال مع الالف دارا پادشاه را گویند و گاهی پادشاه و نام

حقیقی گسترنده الدال مع الراء درخشان تابان و لرزان درجه پایگاه و دو پایه و نام

معین سیصد و شصتم حصه از فلک باشد الدال مع السین دستور قانون و قاعده

و وزیر و امیر و صاحب منصب دستان جمع دست بر خلاف

قیاس و نام پدر رستم و مکر و حیله و سرود و نغمه و افسانه الدال مع الفاء

دفتر مجموعه و جز دفاتر جمع دفتر الدال مع الواو دوش دیشب گذشته و در دوش

و کتف و اما در دوشیدن یعنی بدوشیدن دوستکام کسی که بحسب مراد

دوستان مقصود او حاصل باشد دودمان خاندان و قبیله دوران

بفتحات بمعنی گردش سر و گردش فلک و زمانه باشد و فارسیان

بسکون ثانی استعمال نمایند الدال مع الهاء دهور جمع دهر که بمعنی زمانه است

الدال مع الیاء دیبا حریر رنگین دیجور شب تاریک دیهیم تاج فصل الذال

الذال مع الالف ذاکر یاد کننده ذایقه قوت ادراک مزه چیزها دریافته میشود

ذال مع خا ذخایر جمع ذخیره یعنی سخیه که نگاه داشته شود که وقتی بکار آید
ذال مع را ذرایع جمع ذریعه یعنی وسیله و دست آویز و شتر ماده که
صیاد پیران پنهان شود ذروه بالاترین موضع هر چیز
ذال مع کاف ذکا بضم یعنی آفتاب و بفتح دانش و زیرکی و افروختن آتش
ذال مع لام ذلت خواری و گناه ذلاقت تیز زبانی و فصاحت و صفای تقریر
فصل الرا الراء مع الالف رافت مهربانی رایات علمها و نشانهای لشکر
راسخ استوار در جا و پایدار رافع بردارنده و دادخواه
راست وزه شیرین فزه رام مطیع و الفت گرفته و فرمانبردار
مطلق بود بمعنی بوی خوش مستعمل رانق بکسر نون فانی بسته کننده
و بفتح بسته شده راء مع با ربقه حلقه که بر سر ریسمان باشد ربع
و درو در تجارت حاصل شود ربع سکون ربع زمین که مسکون
شده انسانست راء مع تا رتق و فتق بستن و کشادن

رجا امید داشتن و ترسیدن راء مع حا رحیق شراب خالص
رحال جمع رحل یعنی کج کردن و پالان شتر است راء مع خا رخشان تابان
درخش رخنه سوراخ و عیب و فساد راء مع دال ردد بفتح و تشدید
بازگردانیدن و بازگشتن و بازبودن راء مع سین رسل بضم جمع رسول
و قاصد و پیغمبر است رسایل مکتوبات و نامهها و همراهان راء مع شین رشحه
آب که از جانب تراوش کند و بجای چکد راء مع ضاد رضیه خوشنود کرده شده
راء مع عین رعنا خودآرا و زیبا راء مع فا رفاهیت تن آسانی
رفعت بلندی راء مع میم رمح نیزه راء مع واو روح بفتح آسایش
و فرحت و تازگی و خنکی نسیم و بوی خوش و بضم جان
و لقب حضرت عیسی و جبرئیل روایح جمع رایحه یعنی بوی خوش است راء مع یا
ریان بفتح و تشدید یا سیراب و تر و تازه فصل الزاء الزاء مع الف زاو
کنج و بیغوله و گوشه خانه زال زن و مرد پیر سفید موی و پدر رستم

الزاء مع الباء زبده سکه و خلاصه هر چیز الزاء مع الدال زدودن زنگ از چیزی
کردن و صاف و روشن کردن آینه الزاء مع الراء زرف عمیق و جای
الزاء مع المیم زمام مهار شتر فصل السین مع الالف ساحت گشادگی و فضای
سالک رونده السین مع الباء سباحت شناوری سپهدار و سپهسالار سردار لشکر
السین مع التاء ستردن السین مع الجیم سجبان نام شاعری بغایت فصیح و بلیغ
السین مع الدال سدره المنتهی درخت کناریست بالای آسمانها
نگذشته پیغمبر سین مع الراء سرو نقش و نگار که بورق اول کتاب کنند
پی مهر دیبا سریع شتاب کننده سرانجام در لغت اول کار
و باصطلاح یعنی عاقبت و پایان کار مستعمل سراچه خانه کوچک
سین مع الطاء سطوت قهر و سخت گرفتن و حمله بردن سطوع بلند شدن
سفیر رسول و پیک و قاصد سفینه بیاض اشعار و کشتی سین مع کاف سکوت
خاموشی سکال خیال و اندیشه سین مع لام سلک بکسر رشته که مروارید

درکشیدن چیزی را به چیزی سین مع میم سمت بفتح و سکون میم راه
و روش و جانب و قصد و صورت و بکسر و فتح میم داغ و نشان و نقش
سمات روشنهای نیکو و صورتها و جانبها و داغها و نشانها سین مع نون
سنوح ظاهر شدن شکار از طرف دست چپ و مجاز پیدا شدن حادثه
سین مع الهاء سهل آسانی سهر بفتح سین و های هوز و سکون
بیدار بودن سهام بفتح و تشدید تیرانداز و بتخفیف تیرها و حصهها
شریک و صاحب حصه سین مع یا سیراب ضد تشنه یعنی هر چیز که از آب
سیر باشد سیرت عادت و طریقه و باطن و عرض و ناموس سیف
شمشیر سیوف جمع است سیر بکسر اول ضد گرسنه و نام قدری معین
و نام چیزی که بعربی ثوم گویند و بکسر سین و فتح یا عادتها و خصلتها
و بفتح سین و سکون یا رفتن و رفتار

فصل الشین المعجمه

لغت ۱۳

الشین مع الالف شاداب سیراب و پر آب و تر و تازه شاق تشنه با
قاف دشوار و کار مشکل شبدیز نام اسب خسرو پرویز که رنگش سیاه بود
الشین مع الرا شریعت جوی بزرگ و کناره آبی و خلایق از آن آب خورند
و راه پیدا کرده خدا برای بندگان در دین محمدی از عبادات شرف بزرگی و برتری
کواکب ضد هبوط الشین مع العین شعور دانستن دریافتن شعبده باز
بازیگری و بازیهای عجب افزا ظاهر کند شعشعه بمعنی روشنی آفتاب
و تاب و تابیدن شراب شعله درخشش زبانهٔ آتش و شعلات جمع است
الشین مع الفا شفقت مهربانی شفق مهوران الشین مع الکاف شکنج
بکسر اول و فتح ثانی پیچ و تاب و بفتح اول و ضم ثانی گرفتن عضوی از بدن با ناخن که
درد آید شکایت گله و شکوه کردن شکنجه عذاب و نوعی از تعذیب و اذیت
مشهور و معلوم الشین مع النون شنیع بد و زشت الشین مع الواو
شوکت خار و قوت و تیزی و شدت و هیبت شوط تک و گشت شور
فتنه و آشوب و غلغله و شهرت و آواز بلند و عشق و جنون و تمکین ...
الشین مع الها شهامت بزرگی و توانائی و شادمانی و دلیری
شهریار پادشاه بزرگ و عادل الشین مع الیا شیوع آشکارا
شدن شیدا آشفته و دیوانه شین بفتح زشتی و عیب ضد زین

فصل الصاد المهمله

الصاد مع الالف صادر از جای بیرون آینده الصاد مع الباء صباحت
خوبروئی و سفیدی رنگ انسان الصاد مع الحاء صحت تندرستی بی بیماری
صحیفه کتاب و رساله الصاد مع الدال صدارت بالانشینی صدد
نزدیکی و سمت و برابر چیزی و مجاز المعنی قصد نمودن بر سبیل استقلال
صدور در سینه‌ها و بالانشینان و از جائی بیرون آمدن صدیع
درد سر صداق کابین و مهر زن صدیق بسیار راستگو
و بغایت راست دارنده سخن و لقب ابو بکر العین الصاد مع الرا

لغت ۱۴

صرصر باد تند و باد سخت سرد الصاد مع العین صعب دشوار و سرکش
صعوبت دشواری الصاد مع الغین صغیر خرد و کوچک صغر سن
خردی عمر و کم سالی الصاد مع الفاء صفا پاکی و بی غشی و ...
و نام کوهچه در مکه معظمه صفت بیان کردن حال و علامت و نشان چیز
و صفات جمع است صفایح تختها و سنگهای پهن و پارهای هر چیز
مثل کاغذ و پهن باشد صفیر آواز طایران و آوازی که برای ... کنند
کنند صفورا نام دختر شعیب صفوت برگزیده که و خلاصه گردن و ...
الصاد مع المیم صمیم خالص و خلوت و ته دل و میانه دل و ...
صماخ سوراخ گوش الصاد مع النون صنادید مهتران و بزرگان
الصاد مع الواو صوب طرف و جانب صولت حمله بردن و رعب و هیبت
صواب راست و درست ... صوابدید صلاح و تجویز الصاد مع
شراب انگور الصاد مع الیا صیانت نگاه داشتن و نگاه‌بانی
صیقل زداینده و تیز کننده و آلت زدودن صیت آواز و ذکر خیر

فصل الضاد المعجمه

الضاد مع الالف ضابطه قاعده و نگاه‌دارنده هر چیز را سبب خود ...
الضاد مع المیم ضمیر اندیشه و خاطر و اندرون دل و آنچه در دل گذرد
و ضمایر جمع است ضمن اندرون الضاد مع الیا ضیا روشنی
آفتاب و هر روشنی ضیق بفتح ضاد معجمه و سکون یای تحتانی ...

فصل الطاء المهمله

الطاء مع الالف طالع برآینده و صعود کننده الطاء مع الباء طبع
سرشت مردم که بر آن آفریده شده از خوی و عادت و مهر نهادن بر نامه و
نقش کردن طبق بکسر اول و سکون ثانی موافق و برابر و بفتحتین ...
چون و در آن چیزی کنند الطاء مع الرا طراوت تازگی
طراز نقش و نگار هر چیزی و سجاف چیزی طریق راه و بمعنی ...

و نام شکلی از اشکال رمل و طُرق بالضم جمع است طریقه روش و مذهب

الطا مع الغین طغرا القابی باشد در خط پیچیده بر سر فرمان پادشاهان مینویسند الطا مع اللام طلعت دیدار و دیدن روی

طلاقت کشادگی زبان و تیز زبانی الطا مع النون طنز نازو ... سخریه و سخن بر روز گفتن و طعنه طناز بسیار سخن بر روز گوینده و

ناز کننده و شوخ الطا مع الواو طوعاً و کرهاً قدری خوشی و قدری ناخوشی طومار نامه و صحیفه چند بهم چسبانیده پیچیده باشد جهو

و هر نامه و صحیفه عموماً طوق کردن بند و حلقه و هر چه گرد چیزی بر آمده باشد

الطا مع الیا طیر نوع مرغان این لفظ جمع و مفرد هر دو آمده طیران بفتحات تمام پریدن و بال زدن طیور نوع مرغان

طیلسان ردا و چادر ... (حاشیه)

فصل الظا المعجمه

الظا مع الالف ظاهر پیدا خلاف باطن و نامی از نامهای حق تعالی

الظا مع الرا ظرافت دانائی و خوش طبعی الظا مع الفا ظفر فیروزی

الظا مع اللام ظلمت تاریکی ظل سایه و خیال و نمونه ظل الله سایه خدا و باصطلاح پادشاه را گویند ظلمانی تاریک الظا مع الها

ظهور پیدا شدن و چیره شدن و بر بام بر آمدن ظهر بفتح ظا معجمه پشت

فصل العین المهمله

العین مع الالف عاریت انچه بدهند و بگیرند عاطفت مهربانی کردن

عاطر بوی خوش دهنده عابر عبور کننده عام بتخفیف سال و بتشدید همه را

فرا رسنده ضد خاص عاهت آفت و عاهات جمع است العین مع البا

عبودیت بندگی عبارت بیان و تعبیر کردن العین مع التا عتید حاضر

و مهیا عتیق کهنه و آزاد شده و گرامی العین مع الجیم عجبا کلمه تعجب و بزبان

العین مع الدال عدل بفتح داد دهنده و مرد صالح و شایسته گواهی باشد

و مانند و نظیر و برابر کردن چیزی را بچیزی و بمعنی داد و انصاف و دیگر بالکسر ... دو لنگه بار

که بر پشت ستور بندند العین مع الذال عذرا آشکار او دختر دوشیزه و زن بکر و نام معشوقه که وامق بر آن عاشق بود و نام برج سنبله عذار زیر بناگوش یعنی رخساره و عارض

العین مع الرا عروق رگهای بدن و بیخهای درخت عروة الوثقی دست آویز محکم عروض رگیفاً بضم ظهور و عارض شدن و بفتح نام علمیست معروف که بدان اوزان بحور دریافته میشود عرصه میدان و بساط شطرنج عریضه عرض کرده شده

العین مع الزا عزیمت دل نهادگی و قصد و عزیمت و افسون العین مع العین؟ عسرت دشواری عساکر لشکرها عسر عسیر دشواری و تنگی العین مع الشین عشرت خوشدلی و خوش زندگانی کردن باهم عشر عشیر حصه دهم از دهم حصه چیزی یعنی صدم حصه میشود العین مع الصاد عصمت باز داشتن خود را از گناه العین مع الظا عظمت بزرگی و قدر و جلالت العین مع الفا عفت پرهیزکاری و پارسائی عفیفه زن پارسا و پرهیزکار العین مع القاف عقد گره دادن و پیمان و نکاح و بیع کردن و بفتحتین گرفتگی زبان در سخن و بالکسر سلک مروارید و گلوبند و بضم اول و فتح ثانی جمع عقده که گره باشد العین مع اللام علا بلندی و بلند مرتبگی علیا هر چیز که بلندتر باشد از دیگران و این تانیث اعلی است علت بیماری و وجه و سبب چیزی علیل بیمار علانیه آشکارا العین مع المیم عموم فرا گرفتن عمیم تمام و همه را فرا گیرنده عمده انچه بروی اعتماد کرده شود عمره عبادتیست مر حاجیان را العین مع النون عنا رنج و مشقت عندلیب بلبل عنایت قصد کردن و اهتمام داشتن بچیزی و رنج کشیدن عنوان دیباچه و سرنامه و اول هر چیز و انچه فهمیده شود بجهت کسی

شود از چیزی العین مع الواو عواقب پس آینده‌گان و انجام کارها عواقب
مهین باشد العین مع الها عهد زمانه و پیمان و سوگند عهود جمع است

فصل الغین المعجمه

الغین مع الالف غایت انتهای هر چیز غالیه چیزیست خوشبو مرکب از چند چیز
غازی کشنده و قتل کننده کفار غدو بضم اول و تشدید واو
بامداد الغین مع الزا غزال آهوبره و آفتاب الغین مع اللام
غلط خطا کردن در سخن و در حساب و کتابت الغین مع المیم غماز
غمخوار غماز سخن چین و اشاره کننده بچشم و طعنه زننده
الغین مع الیا غیاث فریادرس

فصل الفاء

الفا مع الالف فایز رسنده و رهائی و فیروزی یابنده فایض
بخشش کننده و نثار کننده فام رنگ و لون چیزی
الفا مع التا فتوت جوانمردی و مروت فتوح گشادگی و گشادن
فتن بکسر فتنه‌ها و بفتح نام شهریست الفا مع الحا فحوا مضمون
و معانی فحاوی جمع است الفا مع الخا فخامت بزرگی و قدر و بلندی
فخر بخود نازیدن الفا مع الدال فدوی عوض کسی جان دهنده
و قربان شونده الفا مع الرا فراخور لایق و سزاوار فرط زیادتی
و غلبه فروغ روشنی فرجام انجام و انتها و آخر و نکوئی
آخر کار فرخ و فرخنده زیبا رخ و مبارک و همین الفا
مع الصاد فصاحت تیز زبانی و خوش گوئی فصل یک موسم
از چهار موسم سال و پاره از کلام و جدا کردن و جدا شدن
و پرده و حجاب میان دو چیز و باز داشتن و بریدن
الفا مع الواو فوایح چیزهای خوشبو و بوهای خوش الفا
مع الیا فیروز کامیاب فیض بسیار شدن آب

رود چنانکه از اطراف بریزد و ریختن آب و خیر و بخشش
بسیار و فاش شدن فیاض تاکید در معنی فیض است

فصل القاف

القاف مع الالف قاصر کوتاهی کننده قاعده زن نشسته و
دستور و بنیاد القاف مع البا قبضه بفتح آنچه در مشت
گیرند و دسته چیزی و بالضم مقداری که در مشت درآید و یک
مشت از چیزی القاف مع الدال قدمت و قدامت دیرینه
شدن و کهنگی قدوه پیشوا القاف مع السین قسطاس
بکسر و بضم قپان یعنی ترازوی بزرگ القاف مع الواو قواعد
زنان پیر از زادن باز مانده و دستورها و بنیادها قوانین
جمع قانون بمعنی اصل هر چیز است القاف مع الها قهرمان
قائم بکارهای کسی و خزانه دار و وکیل و نگاهدارنده آنچه در تحت
تصرف اوست قهر خشم و غضب و غیظ

فصل الکاف

الکاف مع الالف کالا اسباب و رخت و متاع که غیر حیوان
باشد کاسد بی رواج کالبد قالب هر چیز و بدن
و تن آدمی و دیگر حیوانات کاشف پیدا کننده و برهنه کننده
کامل چیز تمام و نام بحری از بحور اشعار و نام اسبی کافل
ضامن کاهل سست و میان دو کتف ستور کام بکاف
عربی مراد و مقصود و سقف حلق و بکاف فارسی قدم
و دیه و قریه کاشانه خانه کوچک و محقر کافی بس شونده
که بدیگری حاجت نگذارد و ضمان کننده الکاف مع التا
کثرت بسیار شدن کثیر بسیار و وافر الکاف مع الرا
کراهیت ناپسندی و ناپسند داشتن کریاس طهارت خانه که

کاسر شکننده و عقاب

کدخدا صاحب خانه کارساز و پادشاه و مرد صاحب خانه
و بمصطلح منجمان دلیل عمر است چنانکه هیلاج دلیل جسم
و از این دو دلیل کیفیت عمر مولود را استخراج کنند

که بر بام ساخته باشند و بالاخانه و دربار پادشاه گردون
دو ستاره بصورت کرکس که یکی را نسر طایر و دیگری را نسر واقع گویند
کروبیان جمع کروبی که بمعنی فرشته مقربست الکاف مع
العین کعبه بیت الله یعنی خانه خدا الکاف مع الام کلک کر
فارسی هرنی میان خالی عموما و نی قلم مخصوصا کلال
ماندگی و خیرگی و کندی الکاف مع المیم کمیت نام شاعری
بوده و شراب سرخ و اسب سرخ یال و دم سیاه کما ینبغی
چنانچه سزاوار است الکاف مع النون کنوز جمع کنز
که معرب کنج است کنف جانب و کناره و پناه الکاف
مع الواو کوچه بند کوچه که هر دو سر آن دروازه بنا کرده باشند
که بوقت ضرورت آنها را بند نمایند و بمعنی محفوظ هم هست
الکاف مع الها کهف پناه و غار الکاف مع الیا کیوان
نام زحل که یکی از کواکب سبعه سیاره است و در آسمان هفتم است

فصل اللام

اللام مع الالف لایح درخشان و پیدا شونده لامع روشن
و درخشان لایزال دایم و بی زوال لآلی مروارید های بزرگ
لا احصی و لا تعد و لا تحصی یعنی شمار نتوانم کرد و چیز
که شمار نیاید اللام مع السین لسان بکسر زبان و بفتح
و تشدید سین فصیح الکلام و تیز زبان اللام مع الطا
لطایف نکوییها و خوبیها و نرمیها لطف تری و تازگی و نکویی
لطافت باریک و نیک شدن و نازک و کوچک شدن
لطیفه نیکویی و چیز نیک اللام مع المیم لمعات روشنیها
لمعه روشنی لمعان درخشان لمحه درخشیدن برق
و یکبار اندک دیدن چیز را و زمان اندک که بعدا قلیل باشد

اللام مع النون لنک بره برلنک زدن کنایه از گریختن باشد
اللام مع الواو لوا علم و نوج و نشان لشکر لوح هر چه
پهن باشد از چوب و سنگ و غیره لوث آلودگی لوایح
روشنیها جمع لایحه لوامع اثرهای روشن و پرتوهای
درخشان اللام مع الها لهبات جمع لهب که شعله آتش است

فصل المیم

المیم مع الالف مآب بازگشتن مآرب جاهای حاجت خواستن
مواخات باهم برادری داشتن مآثر آثار و نشانهای نیک
مأیوس بی امید و نا امید مأنوس خوکرد و خوکرده شده مألوف
خوگرفته شده ماصدق مضمون و معنی ما لایطاق آنچه از قدرت
کسی نباشد مآل بازگشت و انجام کار و بازگردیدن مالامال
پر و مملو و کنایه بسیار مأمول امید داشته شده مؤمل آرزو
و مهلت داده شده مایل میل کننده و خمیده و شایق ماثور نقل
کلام قلیل که دلالت کند بر مراد و وتدهای بسیار مآثم گناهها
مادام تا وقتی ماجده زن بزرگوار المیم مع البا مبتلا بیرانند
و دور شده و پاک شده مباعدت دوری و مفارقت مبهوت
حیران مبادرت پیشی گرفتن و دلیری نمودن مباشرت تنها کاری
درشدن و جماع کردن مباینت از همدیگر جدا شدن مباهات
نازیدن و فخر کردن مبتهج شادان مبرهن بدلایل قاطع ثابت
کرده شده مبادی آشکار کننده مبنی بنا کرده شده
المیم مع التا متمنی آرزو کرده شده متمنیات آرزوها
و آرزو کرده شده ها مترشح تراونده متضاد باهم مخالفت
کننده متردد رونده و متفکر متصاعد بالا برآینده مترصد
امیدوار مترود نافرمان متعسر دشوار متعذر برفتح معنی متعذر

متبادر پیشی گیرنده متعمّض کاونده مترادف پی در پی متلهف
افسوس خورنده متکفّل ضامن و متعهد مترسّل نامه فرستنده
متألم دردمند مترنّم سراینده متبیّن از هم جدا شونده متکوّن هست
و موجود شونده متعالی بلند شونده متلالی روشن و تابان
متمادی دراز المیم مع الثاء مثمر میوه آورنده المیم مع الجیم مجالست
همنشینی مجداف چوبی که بر پهلوی کشتی می بندند و کشتی را
بآن میرانند المیم مع الحاء محبّ دوست دارنده محبوب
بشعار آورده شده محمدت ستایش محامد ستایشها محروس
نگاهداشته شده محافل جمع محفل که بمعنی جای جمع شدن
مردم است محتوی گرداگرد گیرنده محاذی برابر شونده المیم
مع الخاء مخدّرات زنان پرده نشین مختلّ خلل یافته شده
مخادیم مخدومان و بزرگان المیم مع الدال مداوا دوا کردن
مدحت ستایش مدایح ستایشها مدیون قرض دار مدیر گردنده
شده و نام بحری از عروض مداد سیاهی دوات المیم
مع الذال مذلّت خوار شدن مذاق چشیدن و محل قوت
ذائقه که کام و زبان است مذموم بد و زشت المیم مع الراء [illegible]
امیدوار و ترسنده و نگهبان مراقبت چشم داشتن و نگهبانی
مرحمت مهربانی نمودن مرافقت همراهی و رفاقت مراعات
با هم چریدن و نگاهداشتن و سلوک و رعایت مرامات
مقاصد و مطالب مرآة آینه مرصوص استوار کرده شده
مرتفع بلند و بلند شونده مردمک سیاهی کوچک که در میان
سیاهی چشم میباشد مراحل منزلها مراحم مهربانیها
مراهم مرهمها که بر زخم بندند مرتجی امید داشته شده
مرحله منزلگاه المیم مع الزاء مزاحمت تنگی نمودن بر کسی

مزید زیادتی و افزونی مزمن دیرینه و کهنه مژده بشارت و خبر خوش
المیم مع السین مساء وقت شام مستوجب سزاوار مستطاب
خوش آمده و پاک آمده و لذیذ مستجاب جواب داده شده مساهلت کار آسان
گرفتن مساهمت مشارکت مسامحت آسان گرفتن مسافت دوری بیابان
مساحت پیمودن زمین مساعد یاری دهنده مستفاد فایده
گرفته شده مستور پوشیده شده و پنهان شده مستعار بعاریت گرفته
مستوحش وحشت جوینده مستوثق استواری گیرنده و استوار مستهلک
هلاک شونده مسئول خواسته شده مساهم شریک مستدام
مستدعی درخواست کننده المیم مع الشین مشعر خبر دهنده مشعوف
و عاشق و شیفته مشفق مهربانی کننده مشاطه بفتح و تشدید شین زنیکه
شانه کند گیسوی عروس را و عروس را بیاراید و بضم و تخفیف موی که از شانه
بیفتد مشتمل گرداگرد فراگیرنده مشتعل شعله زن مشحون
پر کرده شده مشاهره ماهانه چیزی دادن مشافهه رو برو سخن گفتن
المیم مع الصاد مصایب شداید و رنجها مصابرت صبر کردن مصابیح جمع
مصباح بمعنی چراغ مصدع دردسر رساننده مصروف بازگردانیده شده
مصون نگاه داشته شده مصطبه میخانه المیم مع الضاد مضایقت تنگ فرا
گرفتن مضمون در میان گرفته شده المیم مع الطاء مطمح جای بلند را
نظر مطیر بارنده مطمئن آرمیده المیم مع الظاء مظان بفتح میم
و تشدید نون محل و مکان المیم مع العین معرّا برهنه معدلت عدل
و داد معظمات بزرگها معضلات مشکلات معهود قدیم و عهد کرده
کرده شده معجز عاجز کننده و خرق عادت و کرامات نبی
معرض جای ظاهر کردن چیزی معطوف بجانبی شده معترف اقرار
کننده معوّق باز داشته شده معضل مشکل معاینه رو برو المیم مع الفاء
مفاوضات مکتوبات که اعلی بادنی نویسد مفاوضت با هم از

کفتن و شورت کردن مفرح فرحت دهنده مفاتیح جمع مفتاح بمعنی
کلید است مفوتن واکذارنده مفخم بزرگ داشته شده مفاخر
یکدیگر را سپردن و انبازی و برابری کردن و کنایه از جماع المیم مع القاف
مقصد جای قصد مقاطر چکاننده آب المیم مع الکاف مکرمت بزرگی
و نوازش مکارم جمع است مکاتبه با همدیگر نامه نوشتن و نامه المیم مع اللام
ملجا جای پناه ملا اعلی فرشتگان عالم بالا ملازمت بسته بودن
بجائی ملاحت نمکینی و نوعی از رنگ آدمی که مایل بسیاهی
ملهوف اندوهگین ملاحظه بگوشه چشم نگریستن ملاطفه نکوئی
کردن و مراسله مجازا ملتوی پیچیده و پیچ در پیچ شونده و نوعی از
نفس ملتجی پناه جوینده المیم مع المیم ممد مددکننده ممتحن آزموده
شده و به اهانت خوار کرده شده مملو پر کرده شده المیم
مع النون منادت ادصاف جمیده منت‌ها شکر کرده شده‌ها
منهیات افعال بد منتج نتیجه دهنده مندرج درآمده در چیزی
منهج راه راست و کشاده مناهج جمع است منشور پراکنده و فرمان
پادشاهی مناشیر جمع است منکدر تیره منبسط کشاده شونده
و دو شاخ منیف پاک و بزرگ و بلند و زیاده منفعل شرمنده منهدم
ویران شونده و عمارت افتاده منصه جای ظاهر شدن چیزی
منهیان خبر دهندکان منزه پاک و بی عیب منطوی نوردیده و در هم
پیچیده شونده منحنی خمیده و کوژپشت و ضعیف و ناتوان مجازا المیم مع
الواو مواهب بخششها موالات باکسی دوستی داشتن و پی در پی کاری
کردن مواصلت پیوستن مواخات برادری کردن موالفت باکسی الفت کرفتن
بخشش مواسات یاری کردن موشح زیور داده شده موهبت
مؤتمن استوار کننده مؤدی رساننده المیم مع الهاء
مهین بزرگتر مهذب پاک کننده از عیوب مهبط جای فرود آمدن

مهارت استادی مهد کهواره و گستردن و موضعی که برای
طفل مهیا سازند مهجور جدائی کرده شده و سخن پریشان و ناپسند
مهما امکن تا وقتی که ممکن باشد المیم مع الیاء میمون
خجسته و مبارک و در فارسی بوزینه را گویند میمنت برکت و
سعادت میامن برکتها و سعادتها میر آتش داروغه توپخانه

فصل النون

النون مع الالف ناصر یاری دهنده ناشر پراکنده و فاش
کننده و واکننده چیزی و بوی خوش دهنده نادم پشیمان
النون مع الثاء نثر پراکنده کردن و سخن پاشیده نثار
آنچه بریزند از هر چیز بر فرق کسی بسبیل تصدق النون مع الخاء
نخبه برگزیده و منتخب النون مع الزاء نزهت پاکی و عیب و پاکیزگی
النون مع السین نسیان فراموشی نسخ نوشته شده
و آخرت النون مع الضاد نضارت تازگی و آبداری النون
مع الظاء نظم پیوستن و سلک مروارید و کلام موزون ضد نثر نظاره
نظر کردن بچیزی النون مع الفاء نفحات جمع نفحه بمعنی بوی خوش
نوافج بوهای خوش النون مع القاف نقد آماده کردن و رواج
و سیم و زر سکوک و گاهی بمعنی دل و ذات آید نقباء جمع نقیب بمعنی
مهتر و داننده قوم نقاب برگردی بندد مرد یک دانا و ناکاه
بر سر چیزی آمدن و بالفتح و تشدید نقب زدن را گویند النون
مع الکاف نکهت بوی خوش و بوی دهان نکث خواری و رنج
و خستگی نکار نقش و بت و معشوق و نقشی که از حنا بر دست
و پای معشوقان بندند النون مع المیم نمیقه مکتوب نمو بالیدن
وافر اشیر نمط فرش و بساط و دستور و روش النون مع الواو

نوایب مصیبتها نوید مژده خوش نوال عطا و بخشش نویین والا نوادر جمع
و در ترکی سلاطین و امیر اعظم نوایین زیبا و آراسته نوباوه
میوه که اول رسیده باشد نواحی کنارهای ملک النون مع
الیا نیسان نام ماه هفتم از ماههای رومیان و باران آنماه را مجازا

فصل الواو

الواو مع الالف والا نوعی از جامه ابریشمی و بزرگ قدر
واله شیفته و سرگشته در عشق وافی تمام و کامل الواو مع التا
وتیره راه و روش و نهاد و دستور الواو مع الدال ودود
دوست الواو مع السین وسعت فراخی و
امانت ودود دوست الواو مع السین وسعت فراخی و
داغ کردن و تهمت کردن وسائط وسیلها الواو مع الصاد
وصمت عیب وصال پیوستن الواو مع الظا وظیفه چیزی
که برای کسی هر روزه مقرر شده باشد

فصل الها

الهامع الالف هامون دشت و صحرا هانک پرده در زنده هاله
خرمن ماه هادی هدایت کننده و راه راست نماینده الهامع الزا
هزار دستان بلبل الهامع المیم همت قصد دل و اندازه و آهنگ
و ران پیر خرف و کم همایون معشوقه آهای و مبارک و خجسته و میمون

فصل الیا

الیامع الرا یرلیغ فرمان شاهی الیامع المیم یم دریا الیامع النون
ینابیع چشمهای بزرگ آب الیامع الواو یوم روز

جمع یاقوت

تمت

بیوم الجمعه بیست و پنجم شهر صفر
۱۲۰۶

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حبذا این بیاض دلارا که تذرو رنگین پر و بالیست که از جمله کتاب
شهر پر نقش و نگار گشوده و طاوسیست پر خط و خالی که وقت
صفحه‌گشائی از اوراق رنگین چتر ملون نموده مجموعه الفتیست
که شیرازه بند اوراق دلهای پریشان گردید و محفظه دلبر
کریست بیاض گردن خوبان یک قلم خط باطل کشیده صفحه آتش از
مسلسله دلبرها چینی است که ابرو وسمه سا کرده و سر لوح پرکارش
پیشانی شوخ یوسف طلعتی است که زلیخا زادگان مصر دلبری
در پیشش رو با عتراف هذا ملک کریم آورده اگر وصف مذهب
اوراق دلارایش نگارند ورق طلای مهر از خجالت آب شود
و اگر از جداول روان بخش صفحاتش رقم زنند چشمه حیوان
عرق خجلت تراود با صفای کاغذش اگر پرده چشم آهوان
ختن هم چشمی نماید عین خطا و از شوق ریاض صفحه آتش اگر
غنچه گل چون بلبل با هزار دستان نغمه سراید عجب نبود تا آن
بیاض گردن خوبان در پیش صباحت او را آتش کردن دعوی
نتواند افراخت و صفای سینه حوران بهشت به صدارت صفحه
لطافت سرشتش نتواند پرداخت سفیدی عنوانش با سفیدی
صبح بهار از یک پستان شیر خورده و از غیرت کلام
نمکینش خون در عروق لعل بدخشان افسرده مداد
از سرمه چشم حور العین مرکب و نقاطش چون نقطه سویدای مردمان

خوبان از صغالبا لب هر الفش سرو نازیست در آغوش
جان پرور از کشیدن یا محبوب رعناییست که از روی قیاس
بر سر آفتاب جا گزیده هر حرف باش پریروئی است که در حجله
ناز بر بالش پر تکیه نموده و هر حرف تایش دلربائیست که
تای خود را در صفحهٔ عالم ندیده شکل ثایش مثلثی است که کلک سحر
طراز برام کردن پریشان طنازی پرساخته و نقش جیمش جیمی
که خامهٔ اعجاز نگار برای تسخیر قلوب جادو نگاهان غمزه ساز
پرداخته چشمه سار حروف حائش دلهای مرده دلان از آن زنده
حیات بل قبیلهٔ حی ز الیلی شیرین حکایتی است حی و
دار لفظ شهد الفاظ خائش طوطیان شکرخای لب ریز
شکر خنده از حسرت دال و دل انشینش اهل دل یک یک دل
از دست داده و در کوچهٔ سطور ذیش افتاده گرد در هوای
ذال مهر تابش ذرات کاینات اندر پرست گردند سزاوار
جهت آرایش روح روان ارباب راز را رونما و زای
غمزه آرایش چون زلف رسنای نازنینان سرشت شمیم زا زندانه
سینش در بهشت معنی را کلید و از شین شیرین نمایش
شور و شیرین در دل شکرلبان پدید از رنگ صفای صادش
حیرت چشم غزالان یکی در صد گردیده و از دامن دایرهٔ ضادش
چاک گریبان بدامن خوبان رسیده لفظ طائش طاووس بهشت
که بعلی ساحت گلشن بال طیران گشوده و ظای فرخنده ظهورش
محبوبیکه بر حسن ظاهر خلوت نظر منظر اقامت نموده در حرف
عینش در سیاهی مداد ترکسیه مستی است که در عین خمار
بستر ناز تکیه نموده نی نی غلط گفتم عین آب حیاتیست که از
ظلمات سیاهی بجوی منظر جاری گردیده و یا حور العین

که از نظارهٔ فردوس صفحه اش دیده سر سیاه کرده و در
خیابان نظر آرمیده غین غالیه فامش شوخ غنچه دهانی که خال
پشت چشم از غمزه بغمزه زنان نموده یا شاهد هرجائی که از
روی غلط کاری در دامن باغ با عنبر هم آغوش گشته یا از غیبی
فای با صفایش نافهٔ آهوان چین بر خویش پیچیده و از فیض
قافش کوه قاف مشهور آفاق گردید در وصف کافش همین کافی
که دلبر کشیست خنجر بر کف و کاکل مشکین بدوش انداخته و
در تعریف لامش همین وافی که با گلبن کاف پیوند یافته و ساحت
صفحه را چون دامن گلچین گل افشان ساخته هر شکل میمش یا
تنگ دهانان دیر بچه کلان عقد هزار بانی بسته و از زر
دایرهٔ نونش هاله از ماه نو ناخن حسرت بدل شکسته صورت
واو دلکشش در اوراق گلگون رشاله ابخورق لاله نشسته یا
مخمور مستی که در گلشن ناز از بیخودی در پای سرو افتاده
نی نی غلط گفتم شکنج زلف فرنگی زادگان گردیده یا واله شیدا
که سر بگریبان خود کشیده یا شوخ خوش ادائی که در دل حور جا نموده روح
آرمیده صفحه اش از هائی دو چشم عاشق نظر باز نسبت
که از غم معشوق هایهای گریه نموده یا دلبر بلقیس نژادیست
که از شوخ چشمیها تاج از سر هدهد سلیمانی ربوده لام الفش
لای بادهٔ روح بخش لفظ و معناست بل الصداق صفحه را
لؤلؤ لالاست یا خلوت سرای خوبی را عروس بلند بالا
یای عنبر سایش زادهٔ یم است یا در سحر نظم با نثر لآلی
توام هر بیتش چون دل ارباب وفا از خطاهای معنی حقیقت
مالامال و هر غزلش در بیاض صفحه خیل غزالی پر خط و خال
پیش مطالع دلفروزش طلیعهٔ مهر انور بیفروغ با وصف

دیباچه جاتی که بپادشاهان نویسند

ثنای حسن مطلعش صباحت صبح صادق در روغ هر مصرع
برجسته اش از اشارات لطیفه شوخ نظر بازیست که گوشه ابرو دهی ناز
بعاشقان بیدل نموده و هر شعر نازکش دلبر بوی سبائی که شیوه
دلبرا بدقت ادا افزوده در وصفش همین کافی که حضرت والا سزاوار بیت
شاه بیت سفینه آفرینش منتخب مجموعه دانش و بینش سرزده
سواد اوراق اهلیت و قدردانی دیباچه طراز کتاب دولت
و جهانبانی فلان بسر پنجه طبع بدایع نگار بتزیین آن پرداخته
و در مدحش همین وافی که چنین عالیجانبی نظر بالتفات با تمام
انداخته امید چنداکه قصاید دهور و غزلیات شهور و سنین
لیل و نهار و سحر طویل زمان و رباعیات فصول ثبت سفینه وجود
و بقا باشد ذات کامل الصفات این شاه بیت دیوان
ایجاد نقش مجموعه خلود و دوام باد برب العباد

دیباچه جاتی که بپادشاهان نویسند

تا سند برجد فام سپهر بوجود زرین لوای مهر مزین
و منور و هنگامه جهان امکان بشعشعه علم فرمانروایان
والا رتبه فلک اخضر باشد لوامع رایات شوکت و
جهانداری و سواطع آیات حشمت و بختیاری پادشاه
فریدون فر جم اقتدار خسرو دارارای کسری شعار
سکندر طالع جمشید سریر کیکاوس کیاست کیخسرو
نظیر مهر تابان مروت بدر آسمان فتوت طراوت
بخش بوستان شهریاری زینت افزای گلشن کامکاری
برجیس رتبت کیوان مقام والاقدر منوچهر احتشام مظهر
آثار دولت ابدی مظهر انوار سعادت سرمدی زینت
پیرای افسر و کلاه رونق افزای دولت و جاه در بساط

دیباچه جات که بپادشاهان نویسند

کامکاری و سریر سلطنت و تاجداری متمکن و کوکب طالع
فیروزی مطالع از افق عدالت و ذروه نصفت طالع و لامع باد

ایضا نوع دیگر که بپادشاهان نویسند

تا خسرو جهان آرای طارم چهارم را در اورنگ غرور
قرار و مدار بنیه ثریا مسیر فلک را در عرصه گیتی مدار باشد
همواره جهان صورت و عالم معنی بانوار معدلت شهریار
کامگار کامران و شعشعه نیر عالم افروز سلطنت خسرو
جهانگیر گیتی ستان روشن و تابان بوده منجر شدلی
و دلکشائی کامروای عمر و دولت ابدی و برازنده تخت
سعادت سرمدی باشند بعد از تلاش و تلاش

ایضا قسم دیگر

خداگان خسرو دانش و سپهسالار اقلیم جهانبانی برج حظی
شجاع و تیغ کشیده از رجاع دجنود ثوابت و سیاره و جیب حمی حرج
دوار در تسخیر دار القرار ست کارگذار و کفایت آثار رایات
مصقول و صیت مشلول عساکر نصرت شعار و سپاه ظفر آثار
کینه پرواز تیره دلان شقاوت انجام و شهاب عمر گداز در برق تفرقه
متمردان بدفرجام باد بعد از احراز حرز یمانی دعائی که جوهر ذاتی قوا
اشارات صیقلش در معارک نبرد بر خاطر اعدا اثر بخش بشارت
نهبی آن دار بهواء مقطوع مصبحین تواند شد کشور ضمیر منیر
تنویر و مشهود رای فیض سیر که مشرق خورشید رازهای فیوضات غیبی
و مطلع نور افزای فتوحات لاریبی است میدارد که فلان

ایضا قسم دیگر

همواره ایزد تعالی را بابت جهانداری و آیات شهریاری
خداگان ربع مسکون دارای تخت گردون شاهنشاه

نوشته جاتی که بامرا و خوانین

نویسند

اعظم ممالک نواحی الامم باسط الامن والامان ناشر العدل
والاحسان ظل الله فی الارضین مهر... والطین علاء
الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین خلد الله ملکه بر جبهه
سماک و ذروه افلاک تا منقرض عالم منصوب و مکتوب دارد
و رقاب انام و صفحات ایام بطوق طاعت و نور معدلت آن
حضرت ابد الدهر محلی و منور و دین و دولت و ملک و ملت در کنف
حیاطت و صیانت عاطفتش منتظم و معمور باد ❁ جهان مطیع و
فلک بنده و ستاره حشم ❁ زمان غلام و قدر بنده و قضا چاکر

نوشته جاتی که بامرا و خوانین نویسند

همواره نزول موکب عالی و بساط حضور جلیل و حشم متعالی
مهبط رجال دولت و اقبال و مضرب سرادقات عظمت و اجلال
بوده اوراق صحف منشور ایالت و حشمت بند کامعالی
بشیرازه بندی تالیف مراهم مراحم الهی پیوسته مدون
و رشته امتداد زمان تمتع و شوکت ملازمان والامکان
بلآلی شاهوار نوازشات نواب کامیاب شاهنشاهی آراسته
و مزین باد بعد از گلشن آرائی دعوات و وفیات بلانهایات اجابت
آیات و پس از چمن پیرائی زاکیات مصادقت علامات که گل
سرسبد گلستان دوستی و موالات است بر صفحه ازهار اظهار مدعا
مینگارد که فلان

ایضا نوع دیگر

همواره کوکب طالع بلند و ستاره بخت ارجمند عالیجاه
اخوی مقام زید عمره از مشارق جاه و جلال ساطع و لامع
باد بعد از اظهار مراسم دعاهای اجابت آیین و وفیات لوازم
ثناهای صداقت تزیین مفهوم میدارد ایضا نوع دیگر
همواره کوکب باهر النور و اختر جلی الظهور ملازمان عالیجاه

نوشته جات که باصاحب منصبان

نویسند

اخوی مکانی دام مجده العالی از مشرق دولت و بختیاری
وافق عظمت و کامکاری طالع و لامع بوده ضیاء اندوز مسند
شوکت و شهریاری باد بعد از طلوع اختر دعا مشهود ضمیر
منیر مهر انجلا ایضا نوع دیگر میدارد که فلان
همواره گلشن اقبال و چمن برومند امانی و آمال عالیجاه رفیع جایگاه
دوستی و محبت آگاه مودت و یکجهتی انتباه مصادقت و
موالات دستگاه اخوی مکانی از رشحات سحاب فیض مکرمت ایزد
متعال مخضر و ریان بوده از صرصر حوادثات زمان و مصادرات دوران
در حفظ و امان ملک منان باد بعد از تشیید مبانی دعوات
و وفیات و ترصیص قواعد مودت و استحکام مؤالفت آیات معروض
رای بیضا ... ایضا نوع دیگر میدارد که فلان
همواره گلهای تائیدات سبحانی و ریاحین توفیقات ربانی
در گلبن وجود و حدیقه فایض الجود ملازمان عالی شکفته و ریان
و امور دو جهانی بر وفق خواهش احباب منتظم و مضبوط
باد بعد از محفل آرائی انجمن دعا مشهود رای مودت انتما
میدارد ایضا نوع دیگر که فلان
چنانکه گل صبح و سنبل شام در چهار چمن فصول اربعه آغاز
شکفتن نماید همواره گلستان خاطر فیض مظاهر و بوستان
مودت ذخایر ملازمان عالی بگلهای رنگارنگ عزت و اجلال و
سنبلهای گوناگون دولت و اقبال از مراحم حضرت ذوالجلال
مشحون و سبز و شکفته و ریان بوده از آفت خزان حوادث مصون
باد بعد از گلدسته بندی گلبرگ دعا و پس از آبیاری جویبار موالفت
و ولا و ابداء تحف تحیات مودت انتما چهره آرائی زیبای
شاهد مرام مشهود ضمیر منیر خلت اقتضا میدارد که فلان

نوشته جاتی که بصاحب منصبان نویسند

ایضاً مراسله جات که بصاحب منصبان نویسند

تا باده گلرنگ مهر در ساغر مینای سپهر نشأ بخش و کیف رسان دماغ ساکنان این محفل ارم بنیاد است مذاق صدرنشینان مصطبه اتحاد بر وفق تمنای ارباب الفت و وداد از صهباکش جام حصول مرام و مراد باشند بعد از ترشح جرعه صافی اساسه محفل عیش بی ریا و گردش ساغر رحیق تحقیق بنای سبر از وصمت در عرض و مدعا مکشوف رای بیضا ضیای قمر انجلاد مرفوع ضمیر منیر اجابت پیرا امیدوار که فلان

ایضاً قسم دیگر

چندانکه مشاطه باد بهار بامر قادر مختار در حجله خانه روزگار بچهره آرائی عرایس ابکار لاله و ازهار مامور است همواره چهره شاهد دولت و اقبال و رخسار عرایس عزت و اجلال بلا زمانعالی بزیب و زینت ملطفات حضرت ذوالجلال آراسته و پیراسته و حسب المرام بکام و از کلال و ملال گردش لیل و نهار در حفظ و حراست حضرت ایزد متعال باد بعد از چهره آرائی دعای با اثر گروبیان ملأ اعلی در حجله خانه اجابت زینت دهند مشهود رای خورشید آرا میدارد که فلان و فلان

ایضاً قسم دیگر

چندانکه گلشن آرای جهان و حدیقه پیرای گلستان امکان بباغبانی مشیت و قدرت خود گلزار جهان را از گلهای سرنامه مهر تزیین دارد امید که گلهای آمانی و آمال و شکوفهای عزت و اجلال بلا زمانعالی در بوستان دولت و اقبال از زلال عین الحیات توتی الحکمه من تشا شکفته و از جویبار تعز من تشا شاداب و خندان بوده از مضمون صدق مقرون

نوشته جاتی که بصاحب منصبان نویسند

وتذل من تشا مصون و از صرصر حوادث زمان در حفظ حمایت ملک منان باد بعد از انجام اسباب دعای اجابت انتما و انتظام امورات دوستی و ولا مشهور رای خورشید اعتلا و مکشوف ضمیر منیر اجابت پیرا امیدوار که فلان و فلان

ایضاً قسم دیگر

عرضه داشت کمترین بندگان بذروه عرض باریافتگان محفل حضور فیض گنجور عالی و شرف یافتگان قرب خدمت سعادت دستور متعالی میرساند که از آنجا که بر بندگان اخلاص کیش و غلامان عقیدت اندیش لازم و متحتم است که چهره احوال ارادت اشتمال خود را بمهر وسیله از وسایل که اتفاق افتد جلوه آرای عرصه ظهور گردانند تا در سلک مقیمان بزم حضور فیض گنجور محسوب [illegible] العبودیت عازم عتبه بوسی بود در مقام جرأت و جسارت بر آمده معروض رای عالم آرای مهر انجلای قمر اعتلای عالی میدارد که فلان

ایضاً قسم دیگر

عرضه داشت کمترین طلبه علوم دینیه و سادات بموقف عرض ایستادگان حضور فیض گنجور با مهر النور عالی و شرف یافتگان قرب خدمت سعادت دستور متعالی میرساند که چون صرصر نامساعدی بخت واژون اوراق دفتر معاشر را چون اوراق کهنه از هم ریخته و پریشان تجارت را شیرازه گسیخته بر روی کتاب تحصیل کرد [illegible] بخته و چون همت والای عالی را در اعانت سادات و ارباب تحصیل خاصیت ابر بهار و طبع نیسان آشکار است لازم دانست که بذریعه این عریضه سبوی مطلب را از بحر احسان عالی لبریز و از فیض قلم عاطفت کام تمنا را شیرین از

مکتوبات که به صاحب منصبان نویسند

اثمار التوفیق شیئ عزیز ساز د لهذا عرض و استدعا
میشود که چون بالفعل مدیون و بدان سبب اوضاع و ارون و احوال
دگرگون است امیدوار است که از خزانهٔ عامرهٔ امتنان بندگان
عالی از بند این شکنجه بیرون آمده بعلاوهٔ وظیفهٔ مستمر ساله مقرر
که از این انعام مستمره مادام الحیوة بهره ور و بر روی سجادهٔ آرام
مقام گرفته روی نیاز از شفقت ملهوف نواز بکعبهٔ تحصیل علم
و دعای دولت ابد نظام آورده بچراغی که از روغن لطف و تفضیل
لعطف برافروخته گردد شب و روز بمطالعه کتاب شنا و دعای ذات
فیروز و جاه ابد فروز مشغول تواند بود از آنجا که در میان امثال و اقران
خود اظهار احتیاج نمودن هتک پردهٔ اسرار بود جسارت
بتحریر عریضه گردید امید که نقد روان آبرو که سرمایهٔ این ناتوانست
در نظر فضل شعار گرانبها و از خریداری این متاع این خلاص شعار را
سرافراز احسان و عطا فرمایند که در معامله روز جزا مکافات
قل لا اسئلکم علیه الا المودة فی القربی محسوب و مجری گردد

مراسله جاتی که بارباب قلم نویسند

تا طومار جمع و خرج قلمرو امکان در نظر دقیقه سنجان مفردات
آفرینش حرف بحرف سنجیده و نسخهٔ انتظام عالم کون و مکان در پیش
رقم طرازان اوارجه استعداد بپسند رسیده باشد منشور اقبال
و دوستکامی بسعادت و نیکو فرجامی آن صاحب جمع کمال و
ارجمندی دفتر سنج مقادیر اقبال و بلند پایه ثبت دفاتر
خلود باد بعد از عنوان طرازی نامهٔ خلعت ختامه و پس از مراسم
دعوات و افیات مودت نشانه بر ضمیر منیر دقایق آگاه مرتسم میسازد

ایضاً قسم دیگر

چندانکه دارالانشای معلی سپهر و رقم سرای ارقام فلک

مکتوبات که بارباب قلم نویسند

خرم چهره نقد وجود دبیر روشن ضمیر مهر قرین است
پیوسته انامل فرخنده شمایل آن برادر بی نظیر در حل و عقد امور
صغیر و کبیر جاری مجرای قلم تقدیر و بنان خیریت نظیر در عقده
کشائی مهام کافهٔ انام قایم مقام کلک قضا تحریر باد بعد از ابلاغ
جواهر ثمین دعا و انتظام لآلی حصول قرین ثنا مکشوف رای مودت
اقتضا میدارد

ایضاً نوع دیگر

که فلان
تا منشی دارالانشای ممالک کون و مکان و دبیر رقم سرای اقالیم
ایجاد و امکان بنجامهٔ قدرت نگار بلاغت ترجمان کاغذ لاجورد
آسمان را بخطوط شعاعی مهر تابان زینت و زیب بخشد
پیوسته منشور دولت و اقبال برقوم دوام و استقرار آراسته و
توقیع عزت و اجلال بطغرای خلود و استمرار پیراسته باد بعد از
انشای صحیفهٔ دعای خالی از شوایب ریا و پس از املای مجموعهٔ ثنای
مشحون بمضمون صدق و صفا مرفوع رای عقده گشا و مشهود ضمیر
منیر مهر انجلا

ایضاً قسم دیگر

میدارد که فلان
چندانکه توقیعات بدیعه سپهر اخضر و یرلیغات منیعه چرخ مدور
به عبارات واضح الدلالات خورشید انور و استعارات متینه
الافادات انجم و اختر روشن و مزین است پیوسته مناشیر دولت
و اقبال برقوم دوام و استقرار آراسته و فرامین حشمت و اجلال
بطغرای خلود و استمرار پیراسته باد بعد از انشای صحیفهٔ شوق
حضور که بیان معضلات کلماتش از حوصلهٔ محقق عقل دور و
از املای مجموعهٔ ذوق صحبت موفور السرور که مدقق ادراک و
شعور از افادهٔ مشکلات کلمات اش معترف بعجز و قصور است
نگارندهٔ نامهٔ صدق ختامه و طرازندهٔ رسالهٔ شیرین مقالات
مدعا میگردد

ایضاً نوع دیگر

که فلان



نوشته جات به ارباب قلم
نویسند

تا صفایح اوراق فلک دوار بمشیت واراده آفریدگار برقوم خیریت لزوم ثوابت وسیار مشحون وارقام سلام مرحمت انجام مهر آن قضا وقدر برطبق اراده خالق دادگر بانتظام احوال نوع بشر مقرون است همواره زمام مهام انام درکف کفایت وقبضه درایت بنده کامل بوده ایام فرخنده انجام ببرکت مقام آن عالیمقام فهرست روزنامچه مفاخر ومعالی وسرورق دفاتر ایام ولیالی باد بعد از تمهید اوراق رساله دعای مشحون از فنون صفا وپس از تلفیق افراد ثنای خالی از مضمون ریا برلوح مدعا مینگارد که فلان

ایضا قسم دیگر

همواره صحایف احوال خیر مآل بندگان ذیشان ابهت مقام بدین سان خیریت دخول بوده مرتقی معارج کامکاری باد بعد از ابلاغ دعوات طیبات محبت آیات مستدعی ارسال نامه که حاوی بینات مشهود

ایضا قسم دیگر

تا قلم توقیع نویس تقدیر از خط ریحان بر ترجمه نویسی صفحه رخسار لاله رویان مقرر است لوح محفوظ خاطر خطیر از ارقام مطالب وانتقاش نقوش مآرب آئینه شاید باد پس از تبلیغ پرافشانی دعای بیریا مشهود رای بیضا ضیای خورشید انجلا

ایضا قسم دیگر میدارد که فلان

انشاء الله تعالی تا مستوفی دیوان قضا وقدر روز ملفوفات را در دفاتر سنین وشهور ثبت نماید همیشه دفاتر فیض مظاهر سعادت مآثر برخورداری با نامل شمایل مستوفی دار الملک مقصودات وبختیاری مراد وتمنیات مضبوط باد بعد از تحریر دعوات

۳۸

جواب مراسله جاتی که مصاحبان وامرا ووزرا
نویسند

شوق ملاقات که محاسب دور بین عقل مسارعت قرین از تعداد اوراق وافراد احصای آن خوض نموده ازمیزان کوشوار سنجیده مشهود رای قسم اعتلای عالی میدارد

ایضا قسم دیگر که با رباب قلم نویسند

اوام که رقم طرازان دیوان غیب وشهود طغرا نگار احکام ودو دهر موجود باشند پیوسته ارقام لیالی وایام عمر ودولت ملازمان عالی مزین بوده فرد وجود مسعود کتاب دانش واستعداد ورونق افزای حدیقه صناعت باد بعد از مفرده نویسی مجموعه محبت وولا وپس از مراتب شوقمندی از کوشوار تحیت وثنا بردات ارزومندی بدینگونه مستخلوه مراسله جاتی که علماء نویسند خرج در عرض میرساند که عهدیست که

درجواب امرا ووزرا وخواتین چنین نویسند

عرضه داشت مینماید در ذخایر جواهر کامن الیاقوت والمرجان در و جواهر نوادر لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان یعنی فرمان قبله جهان که این احقر غلام را بدان سرافراز ومفتخر نموده بودند عز وصول وشرف نزول بخشید اویس وارد لم در فراق سوزان بوذر رسید از یمین یمن رحمت رحمانی انواع الطاف که در ان درج فرموده بودند وبنده قدیم را بر عادت ملحوظ نظر تفقد اثر داشته باعث هزار گونه فرح وانبساط افتخار ومباهات این ذره بیمقدار گردیده آرزومندی حضور باهر النور زهر چه عقل تصور کند فزون آمده وهم کند از آن بیش است امیدوار استسعاد شرف متضمن درجات ومستجمع مرادات است

ایضاً قسم دیگر به امرا و وزرا نویسند

طلاوه چهره کامرانی و سرمایه اسباب زندگانی یعنی
رقیمه روح افزا و صحیفه محبت زدای آن قبله گاه رسید
چون چشم بدان خط دلاویز : مانند زلف دلبر افتاد
برفرق نهاده بر دو دیده : بالکش زدودیم نفرق بنهاد

ایضاً قسم دیگر

بعد از فلان دفلان
مشرفه دلنواز و ملاطفه غمگسار مشحون بعواطف و اکرام و مقرون
بلطف و انعام : روان و تر و تازه چون آب حیوان : خوش و خوب
و خرم چو روز جوانی : دل آرای همچون گل نوشکفته : طرب
زای همچون می ارغوانی : بدین غلام رسید : بوسیدم و
بر مردمک دیده نهادم که نامه و که نشان و که نام ترا بعد از فلان

مراسله جات به اطبا نویسند

بعرض میرساند [illegible] عهدیست که رایحه از رواییح روان بخش
ملاطفت ودود و شمیمی از عطارخانه مصادقت و اتحاد
بشام جان این اخلاص بنیان نرسیده و کام مرام مهجور
بشربت خوشگوار مژده سلامتی ذات ستوده صفات شیرین
نفرموده و با جزای مرکب القوای کلهای کلک اعجاز نگار
شافی مرضای دلهای دوستان نگردیده خاطر مخلصان
صادق و یکجهتان موافق را بجوارشات نگارشات
ساده دوستی آیات و مفرحات مفاوضات بلاغت سمات
مسرور نداشته اند درین ولا که زمان رنجوری دوری متمادی
گشته و ضعف دل مخلصان مهجور و مهجوران رنجور از حد
ملال گذشته و تعویق در تجدید عهد مصادقت بهم رسیده و غایت
عازم دار الشفای حضور کثیر السرور بود بر ذمه اخلاص توأمه
لازم شمرد که بوسیله تحریر این صحیفه الشوق تذکار

۳۹

مراسله جاتی در باطبا نویسند

از مراتب شوق ما فی البال و تبیان شمه از مدایح اشتداد
اوجاع مفاصل ایام انفصال مبادرت نماید از آنجا که
جوارشات نگارشات نعم البدل مادة الحیات ملاقات و رافع
مواد کدورات و تقویت بخش قلوب مخلصان یکجهتی سمات است توقع
از مکارم اخلاق مخلص نواز آنکه نسخه بند عطارخانه التفات اقتدار
فرمایند که گاهی از دوا المسک ریختهای کلک اعجاز آثار
که شفابخش بیماردلان عوارض روحانی و جسمانیست در کاغذ
پیچیده جهت تقویت صاحب فراش بستر غم اعنی دل دردمند
[illegible]

ایضاً قسم دیگر

بعرض میرساند [illegible] عهدی است که بسبب ناسازگاری
هوای دوری و سوء المزاج اختلاط مهجوری مواد آلام ناکامی
بجسم ضمیر مودت تخمیر ساری و اسقام استقام بلوع حرمان بر مزاج
شخص خاطر طاری گردیده و اشتداد اوجاع مفاصل ایام انفصال
و امتداد آزار مزمن زمان فراق بحد کمال رسیده معطلات
دل اخلاص منزل دوستان از مفرحات دلگشای مسرت
بخشای مژده سلامتی ذات معلی صفات سرور نفرموده
و با جزای مرکب القوای نگارشات بلاغت آیات شفابخشی
قلوب و قوت افزای دلهای یکجهتی اسلوب دردمندان بستر
مهاجرت و فراق و خستگان فراش مباعدت و اشتیاق
نگردیده لاجرم درین ولا که حامل ذریعة المودة عازم آن دیار بود

نوشته جاتی که باطبا نویسند

لازم نمود که بوسیله تحریر و ترسیل این صحیفه الشوق خود را

فرایاد خاطر ملاطفت مظاهر نماید و چنانچه از احوالات این

عقیدت سگال استفسار فرمایند بحمد الله مجاری حالات

مستلزم شکرگذاری جناب اقدس باری و سوای الم دوری

بدرد دیگری گرفتاری ندارد امید که از دار الشفای توفیقات

غیبی و تائیدات لاریبی نشاط مفرحات دریافت خدمت

بهجت سامی را که شفابخشای بیماران عوارض روحانی و

جسمانیست دردمندان آلام هجران را سرگرمی باده مدام

حاصل شده به شربت خوشگوار دیدار تلخکامان زهر فراق را

حلاوت بخش بوده شیرین کامی بخشد توقع آنکه گاهی

نامه عطوفت ختامه که نبض شناس تعلقات شوقمندان

بکمالات روحانیت تعلقات اعلان حالات مسرت

دل اخلاص منزل دوستان زاد الجود فرموده بارجاع خدمات

فیض مضاهات خاطر را کامران ایضا نوع دیگر

بعرض میسازد چون اشتیاق بدریافت ملاقات بهجت

علامات نه آن مرتبه است که التهاب درون بقطرات سحاب

خطاب و جواب انطفا پذیرد و اعراض فاسده که از لوازم

غیبت است نه بدرجه ایست که بمطالعه رسل و رسایل شفا یابد

پس طی این وادی با تقدیم دعا بمیدان اولی و انسب

خواهد بود امید که حکیم بی علت حکمت دل بیمار محبان را

بمقتضای حدیث صدق انتمای و اذا مرضت فهو یشفین

بشربت وصال قرب آن مخدوم مهربان که متصف بصفات

ما هو الشفاء و رحمة للعالمین است از جام مدام مرام روز

نصیب گرداند ایضا قسم دیگر

نوشته جاتی که باطبا نویسند

همواره نفایس لطایف آسمانی و ظرایف عواطف ربانی با دقایق

شریف حضرت مسیح الزمان جالینوس الدوران دستور نگار

استاد الاطبا سراج الامه کاشف الغمه شافی الصدور کامل

السرور ملاذ الخلایق مظهر الحقایق یگانه روی زمین جلال

الملة و الدین بدعصره مقرون باد بعد از اشارات دعوات

شافی آیات و پس از تسلیمات زاکیات وافی نقرات که فاتحه

تاهیجان صدق و صفاست معروض رای فواید پیرا که کتاب محکم

الآیات محبت و ولاست و مکشوف ضمیر منیر بهجت انتزاع که

مرآت الحقایق عقیدت و اتحاد محبان بیریاست میدارد

جواب مراسله جات که باطبا نویسند

بعرض میرساند و در هنگامیکه از ناسازگاری

مزاج دوری و سوء المزاج اخلاط مهجوری مواد آلام ناکامی

بجسم جسیم مودت تخمیر سازی و اقسام امراض یأس

و حرمان بر مزاج شخص خاطر طاری شده بود که مفرح عزیز

بهجت آرا و جوارش دلگشای مسرت بخشا یعنی رقیمه نفیسه

موالفت پیرا و وثیقه منیفه خلت انتما که بدستیاری طبیب هدایت

نصیب کلک مسیحا اعجاز از سنبل الطیب الفاظ نسرین سمات

و بنفشه و ریحان خطوط و عبارات و اجزای مرکب القوای

لفظ و معنی و ادویه قلبیه نکات دلنشین و لآلی معانی جواهر نسقه

رنگین برای تفریح دل دوستان ترتیب نموده ارسال داشته

بودند رسیده طباشیر بیاض عنوانش باده خرمی در مزاج خاطر

انگیخت و حلاوت انگبین مضامین دلنشینش مرارت فراق از کام

تلخکامان حنظل هجران شکسته بشربت خوشگوار کام مجهوری شیرین

کامی بخشید و دماغ جان و جنان از تاثیر نشاء سرشار

جواب مراسله‌جات که بالطبا نویسند

مفرح فرح بخش مژدهٔ سلامتی ذات معلی صفات بخندان
اثر انتعاش یافته بود جزء از کلیات آن تشریح تواند نمود
امید که حکیم علی الاطلاق از دار الشفای توفیقات علیه و تا
لاریبی نشاط مفرحات دریافت خدمت وافی بهجت را که شفا
بخشای بیماردلان عوارض روحانی و جسمانیت دردمندان الآلام
حرمان است گرمی بادهٔ مرام حاصل گرداد آمین یارب العالمین

ایضا قسم دیگر

بعرض میرساند که رشحهٔ آفتاب طلیعه سامی و مفاوضهٔ
معلی منقبهٔ گرامی که از جانب سعادت جوانب آن قبله گاهی برافراز
این مخلص تمکام زهر مهجوری قسلی و مصاحبت فلان ارسال فرموده بودند
در زمانی که ذایقهٔ نوش این جرعه نوش بادهٔ اخلاص از شدت
الآلام مفارقت المنزوم والا مقام چون رشته طائل دار گشت
ایام مهاجرت کلام تسلا همچون ... می بود شرف ورود ارزانی
و بدم عیسوی انفاس مسیحا اعجاز امراض صفراویه مزاج مخالصت
امتزاج را که بتقریب سموم مباعدت بهم رسیده بود بچاشنی
نازکی الفاظ بهجت آثار که محتوی بر صحت ذات معلی صفات میبود
رفع و آب لیموی مضامین عطوفت آیین که مشتمل بر سلامتی
مزاج وهاج بود دفع و به شربت افتیمونی استطلاع احوال خیر
مآل انطفا بخشید امید که حکیم علی الاطلاق امراض ظاهر و باطن
آن خدایگان را به شربت به لیموی رأفت و عطوفت خود قطع و قمع کنند
و هرگز آلام و اسقام پیرامون وجود شریف مرساد بمحمد و آله الامجاد

ایضا قسم دیگر

بعرض میرساند که گلدستهٔ بهار یگانگی والتیام و شمامهٔ
جامعهٔ روایح حسن آغاز و انجام اعنی عالی مراسلهٔ لازم

مراسله که بنقبا و قضات نویسند

الاحترام و معالی مکانه سکنه الاختتام که رقم زد کلک
عنبر سلک فشیان بلاغت نشان سرکار دوستی مدار و مصحوب
فرستادهٔ دوستدار سمت ارسال پذیرفته در هنگامیکه
بوستان خاطر مخالصت مظاهر از عدم اهتزاز نسیم التفات
و فقدان رشحات تفقدات دوستان افسرده گشته بود شرف ورود
ارزانی فرموده مضامین موالات تضمین آن مشعر بر ایصال
عریضهٔ ارادت فریضه بنظر کیمیا اثر شبلکان سکندر نشان
مقدس والا و تفهیم مضامین عقیدت تضمین برای عقد
کشا و اظهار توجهات لا تعد و لا تحصی مبود کمال مسرت و ارادت
و امیدواری حاصل و باعث مزید ارادت و امیدواری گردید
انشاء الله تعالی در عالم دوست نوازیها بر افراز سند
باشا بهار عزت و اقبال و عظمت و اجلال هم پرواز باد

نوشته که بقضات نویسند

پیوسته مسند شریعت نبوی و رایات ملت احمدی بتقا
مخادیم مجلس عالی مولانا اعظم سلطان القضات فی العالم ملاذ
افاضل الامم خلیفة العرب والعجم لسان المجتهدین برهان المحققین
محیی سنن سید المرسلین کهف الخلایق اجمعین عضد الحق
والملة والدین فخر الاسلام والمسلمین آراسته و افراشته باد
بمحمد و آله الامجاد بعد از اعتلا نهال دعائی که اغصان احاطش
بعروق سدرة المنتهی پیوسته و ز نامیهای اشجار
ثنائی که شاخسار استحکامش از اوج درخت طوبی درگذشته
است دسته بند شقایق حدایق مدعا میگرداند

نوشته که بنقبا نویسند

هر دُر دولت که در اصداف عواطف یزدانست و هر نقد

مراسله که بدانشمندان و مشایخ و منجمان نویسند

سعادت که در کان امکانست تا روزگار خداوند مرتضی
اعظم مجتبی اعدل اکرم سلطان نقبا العالم مقتصد ارباب
یقین افتخار الملوک والسلاطین کهف الخلایق اجمعین ابد الله
فی الارضین قطب الحق والملة والدین فخر الاسلام والمسلمین مد
ظله باد تقبیت بقا الدهر یا کهف امله و هذا دعا للبریة شامل
بعد از ادا محمدت طرازی بر ضمیر منیر مهر تنویر عکس پذیر میگرداند

درفلان مراسله که بدانشمندان نویسند وفلان

ریاض شرایع اسلام بر شحات اسلام خداوند مولانا و مولی
الامام سلطان فضلا الایام کشاف رموز المشکلات مفتاح کنوز
المعضلات بحر الکشف والبیان جامع المقامات والاحسان مفتی
الفریقین مقتدی الخافقین افضل المحققین اکمل المتاخرین شمس
الحق والدین بدر الاسلام والمسلمین مد ظله همواره سیراب
و شاداب باد بمحمد واله الامجاد و بعد از تسقیه سرابوستان
دعا و اظهار نونهال شوق بی منتها غنچه عرض مدعا را
شکفته میسازد مراسله که بمشایخ نویسند که فلان وفلان

روایح نفحات انفاس الهی و فوایح الطاف نامتناهی بر روزگار
بزرگوار شیخ الاسلام قدوه ایام محیط دایره حقیقت کاشف
اسرار طریقت مفتاح ابواب سعادت مظهر انوار کرامات
صدر جریده اولیا فهرست مجموعه اصفیا قطب السالکین
برهان العارفین صدر الحق والدین کهف الاسلام والمسلمین
ادام الله میامن اوقاته علی العالمین ابد الدهر واصل
باد و مرادات دوجهانی حاصل بعد از آرایش نمایش
روح منشیده دوستی و وداد و نگارش قواعد محبت و اتحاد بشهود
رای مودت اقتضا نوشته که بمنجمان نویسند میدارد وفلان

نوشته که بدرویشان نویسند

وصول بدرجه سعادت که در ضمن اتصال بخدمت ملک مکرم
الحکما جالینوس الافلاک مفخر ارباب النظر والادراک … الزمان
الزمان نادرة الاقران استاد المنجمین برهان المهندسین اشرف
الملة والدین ادام الله ایامه مندرجست در اقرب اوقات آن
ساعات مهیا باد بعد از ادای هدیه دعائی که جمعیت
مجامع قدس استدعای اجابتش نمایند و اداء تحیه …
که سلسله پیوندان صوامع انس باستجابتش شتابند بشهود
رای بیضا ضیای قمر اعتلا میدارد که فلان وفلان

نوشته که بدرویشان بزرگ نویسند

شوق صحبت شریف موحد گوشه نشین عجم و خلوت گزین
تاجدار اقلیم فنا و صاحب لوای عرصه وفا داعی …
درویش و بادشاه ادیار در درویشی سباح بحار ناسوت و سیاح
فضای لاهوت مرشد طریق حقیقت و پیر صومعه تربیت
صافی ضمیری که در صفای باطن با صبح صادق از یک
پستان شیر خورده و عالی فطرتی که ابدال مهر انور در دایره
چرخ اخضر از کاسه کشکول همتش فیض افاضه دریوزه کرده
سپند یده مشربی که از مشربه صحبتش غنی و درویش را
لذت هذا عذب فرات حاصل و صاحب طریقتی که از حب
نبات محبت و ته جوز جل بندی معرفتش عارفان معارف
راه و بیراه کامل است قامت حالش بکسوت الفقر فخری
آراسته و هیولای تجردش از اعراض آب و گل پیراسته
صورت ظاهرش بمعنی بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن
قرین و ظاهر باطنش مظهر ان رحمة الله قریب من المحسنین
اعنی شاه فقرا درویش فلان به کلاریت در شمار ذکر

مراسله در رقعاجم نویسند

تواند شد **مراسله جات که رفقا بیکدیگر نویسند** از اسجاع دلفریب
بعرض میرساند چون مدتی گذشته که سلسله از روابط دوستی
معطر بخش دماغ این مخلص بی ریا نگردیده و نسیمی از مهب مودت
و نکهتی از ساحت الفت منزل این دوست صداقت پیرا نوزیده
و شوق دریافت ملاقات موفور البهجات چون بوی گل در پیراهن
تن سوالات تکمن پیچیده بود لهذا درینوقت که فلان عازم
صوب صواب نما بود بظرف بود فور مراسم آشنائی و دوستی
دانست که بتحریر این صحیفه محرک سلسله اتحاد گردیده و اظهار
یکانکی و وداد نموده در طی آن قلمی نماید و درین عرض مدت
نظر بمراتب خصوصیت چنان میدانست که آنمخدوم مهربان
بارسال مراسلات فاتح ابواب مواخات و
قلوب دوستان موافقت بهم میرسانند حالا زمان تغافلی بخلاف
مخلص راه و رسم یکانکی را مسلوک و طریقه مستقیمه یکانگی
متروک و مطلقا بدو کلمه مستفسر حال این دوست مشغول نکردیده
بودند بارئی تمکن کن که بهم منظران چنین نکنند بخلاف گذشته
تا دوان ادراک ملاقات حقیقت نکار حالات بوده مهمی و رجوعی که درین
اتفاق افتد بدون تغایرت رقمزد کلک اظهار سازند

ایضا نسخ دیگر

بعرض میرساند که هر گاه آفتاب التفات از افق ذره پروری
طالع و بر ساحت احوال این بیمقدار لامع بوده باشد الحمد لله
تا حال بتحریر و ادای شکر فلان است از فلانجا هزار دستان
زبان صداقت بیان بزمزمه دعای سلامتی ذات والا
صفات ملازمان نغمه پرداز و بغمت ادراک خدمت سراسر سعادت
همواره مستدعی از درگاه بی نیاز است امیدواری از فضل خدا

مراسله در رقعا بیکدیگر
نویسند

باری دارد که ذات فیض منبع صفات کثیر الجود و دائم البرکات متعال مدارک
آثار سعادت جاودانی و مهبط انوار فیوضات دو جهانی
از عروض حوادث و حدوث عوارض در ظل حمایت و سایه عنایت
کثیر الفوایض با دو شرف تقبیل انامل فیض شامل که متمنای
این مخلص خالی از ریاست عنقریب علی احسن التقریب روزی و نصیب
بعد از مراسم وداد و مراتب خلت و اتحاد مشهود رای مهر اقتضا
میدارد

ایضا نسخ دیگر

بعرض میرساند که فریاد ز محرومی دیدار و دگر هیچ خدا شاهد است
که هر وقت از دل بگذری اشکم ز دامان بگذرد
انصراف از فیض خدمت بسعادت مطلقا از کیفیت احوالات
علامات اطلاعی کامل حاصل نبود بر ذمه خود لازم دانست که
صحیفه خود را افزاید خاطر عاطر ساخته و در طی آن اظهار نماید

ایضا نسخ دیگر

محروم از فیض خدمت سامی و فراموش از صفحه خاطر گرامی
بعد از تأسیس اساس دوستی و تشیید ارکان یکجهتی مرفوع رای
مصاحبت پیرا میدارد که ودای بحال مهجور از صحبت دوستان
دوری که در حبس مفارقت اینقدر ماند که از خاطر فراموش گردد
مخدوما ملاذا درین مدت محرومی بجان خود رسیدم که هر کس عازم
آن صوب میشده مراسلات محبت آیات دوستانه قلمی و ارسال
خدمت نموده المخدومی طریقه بی لطفی را شعار و بهیچ وجه متوجه
تحریر و ترسیل جواب نگردیده ملاذا کا مکار را مشهور است از دل
برود هر آنکه از دیده برفت نمیدانم جهت بی توجهی از چه راه است
آشنائی و دوستی طرفین که به مرتبه رسیده که از ارسال
گفتگوی اهل غرض ما دام الحیوة رخنه در میان آن تواند شد

مراسله در رقعه‌ای بیکدیگر
نویسند

آنکه بجز فراموشی جهتی نداشته باشد از آنجا که پیوسته
خاطر مسرت ذخایر خواهان دعوای مراسلات مؤالفت
سمات سامی مشهد بخلاف ماضی تا اوان دریافت ملاقات کثیر البهجات
حقیقت بکار حالات خیریت علامات بوده باشند والسلام

ایضاً قسم دیگر

بشرف عرض مقدس عالیمیر ... رساند که هنگام پیوسته بفقاع
دلگشای لطف وافی و مصباح نور افزای مرحمت کافی
ان زبدهٔ ارباب دانش و نخبهٔ دودمان بینش و ان گوهر گرامی مجمع
البحرین فواید و اختر مطلع السعدین عرفان و قواعد
سعادت ذاتی و مکارم الاخلاق جبلی ابواب فتوحات
امل تحصیل گشوده لهذا بر حاشیهٔ قدیم ارادت میکار
... فلان

ایضاً قسم دیگر

مؤلف کتاب سؤالات مصنف قواعد و قانون مؤاخات
مشهود رای مهر ضیای یگانه گوهر مجمع البحرین سعادت
و فرد منتخب دیوان شرافت و نجابت و زبدهٔ دودمان سیادت
اعنی شمع انجمن فضل و کمال و مجموعهٔ اوراق عز و اقبال
میدارد در فلان

ایضاً قسم دیگر

بعرض میرساند که حضرت علام الغیوب شاهد حال و گواه
این مقال است که فی آناء اللیل و اطراف النهار بدعای
دوام عمر و دولت و ارتقای اعلی مدارج جاه و منزلت عالی
شاغل و ادراک فیض خدمت متعالی را سائل و آمل
میباشد در رجا بمواهب واهب العطایا آنکه تیر دعای
مخلصان خالی از ریا بهدف اجابت مقرون گردد اکنون
بعد از تک و تاز وسیلهٔ استطاعت خامهٔ اخلاص پیرا در صفحهٔ امید ان

نوشته جاتی در رقعه‌ای بیکدیگر
نویسند

مدعا مشهود رای عقده گشا میسازد در فلان

ایضاً قسم دیگر

بعرض عالیمیر ... رساند از آنجا که بزرگ همت مخلصان دیرین
و دیگر یکان بصداقت قرین لازم است همه روزه بوساطت صحیفه
و دلالت نسخهٔ فاتح ابواب جستجو و مؤسس اساس مراسله کاری
کردیده شیرازهٔ عهود و اللهم و بنیان محبت و دوستی استحکام
سازد در این زمان محبت ... از ... در حامل رقعه الوداد
محرم کعبهٔ مقصود و فیض یاب حضور لازم السرور بود
اخلاصمندی مقتضی گردید که بتحریر این رقیمه پرداخته
یادآوری نماید بعد از طی طریق دعا مشهود رای ... در فلان

فخر اعتبار ... ایضاً قسم دیگر در فلان

بعرض ... میرساند ... از کثرت آلام و رنج ...
از شدت ... مهجوری هر گاه ... بسیاری الم ...
و درد ... سیه ... از آنرا در معرض بیان در ... در
اعتراف بعجز و انکسار شاید بزبان ... صفت
مشتاقی سازد ... و احترق القلب من الاشواق ...
دفتر در دل مهجور تمام ... و صحف الدهر علی اوراق ...
سبب ... سازد و وسیلهٔ خیری انگیزد در حجاب
دوری صوری ... نخواسته مواصلت معنوی میسر گردد بعد
از عنبر افشانی ... شمایل دعوات و افیات ...
که ... القدر ... مشکبار ... سیاه ...
پریشان و سیه روزگار تواند ... چراغ لاله حمرای این مدعا
بوستان افروز بهارستان گلزار تمنا میسازد

ایضاً قسم دیگر

نوشته جاتی در رقعا بیکدیکر

نویسند

بعرض میرساند که حق سبحانه و تعالی علیم و بصیر است
در این مخلص اخلاص سکال بالغدو و الآصال از روی نیاز
و ابتهال دعای آن مخدوم ذو العزة و الاجلال را
ترقی و تدریج بر معارج حشمت و موجب ترفع و ارتقا مدارج
رفعت باشد از درگاه رب الارباب امل میباشد امید
که مستجاب گرداند حق و وصف کمال آرزومندی و مشتاقی
است در تقریر یکی از هزار و تحریر اندکی از بسیار اشتغال
تواند نمود چه گویم و چه نویسم که از اشتیاق غلیم
زهر چه شرح دهم صد هزار چندانست گر صد سال نو
صفت مشتاقی و اشتیاق قدم بملاقات تو صد چندانست امیدوار
حقیقی سببی سازد که عنقریب بعد صوری زایل و قرب معنوی
حاصل شود یا رب این آرزوی مرا چه خوش تو باین آرزو
مرا برسان بعد از تمجید مراسم اخلاص معروض
فیض اختصاص

ایضا رقم دیکر

میدارد
بعرض میرساند که حقا که لهبات شعلات مفارقت و غلبات سطوات
مباعدت نیران دل کروب را در احتراق آورده که خبر زلال وصال
انطفا پذیرد بظلمات شب هجران تو گرفتارم ولی بروز وصالت امیدوارم
قد ذاب من الفراق لحمی و دمی و اشتد من الشوق الیکم المی
کم اکتب قصتی بدمعی و دمی کم اصبر بالیت وجودی عدمی
وصف کمال آرزومندی را بکدام عبارت ادا توان کرد و شرح
نیازمندی را بچه قوت لسان تقریر توان نمود کو دلی که تا به
شرح شوق آغازم یا جانی که ز هجران سخنی پردازم شرح شوق
چسان تواند داد قلمی کز دلم شکسته تر است و هم چنین
از فیض خدمت بسمت حرمان موسوم گشته اما بکثرت قرب جانی

نوشته جاتی در رقعا بیکدیکر

نویسند

چو بود بعد مکانی سهل است وصال حقیقی و اتصال
معنوی مستقر است لاجرم منهج ابتهاج اختصار نموده میگوید جلوه
رخسار جانان روز و شب در خاطر است گر بصورت غایب است اما
بمعنی حاضر است بعد از چهره پردازی دوشیزگان محمدت و ثنا
و پس از چهره گشائی شاهد دعا بر لوحه مودت و ولا میگذارد که

ایضا رقم دیکر

بعرض میرساند که کیفیت مراتب شوق و آرزومندی
ملاقات لازم البرکات گرامی نه از قبیل تعارفات است که بنامه
و پیغام متعارف بر صفحه اظهار جلوه گر تواند شد
هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید
کی باشد که تلال و جبال از میان برخیزد و حجاب مرتفع
[illegible]
زبان بسته گردد و اب [illegible]
خامه رحمت [illegible] که اسرار از دل اهل طریق اشراق و اخبار از
زبان گوش بطور رشا منزل نماید شرح حال مشتاقان دل نتواند
این شیوه قاصد و بینش کار مکتوبست بعد از افتتاح ابواب
گلستان دوستی تو امان شهود لای مهر اخلاص قرا علا میدارد

ایضا رقم دیکر

بعرض میرساند چون نیست که قلم فراموشی و نسیان رقم نسخ و
بطلان بر صفحه آمال مخلصان نکشیده و بخطوط ریحان مودت
غبار آلام مفارقت و مباعدت را از صفحات خاطر ناظر نزدوده
و بکلید خامه و کلک ابواب شادمانی بر چهره آمال مخلصان نگشوده اند
لاجرم در اینوقت که فلان عازم صوب صواب انساب بود لازم دید که بتحریر
و تنسیق این سطور مصادقت تعلیق ارقام و فا را با وراق یادآور

٥٢ ٥۴

مراسله جات از رفقا بهم نویسند

نگاشته که هر اینه مذکور خاطر گردید از جمله منسیان نبوده از خاطر فیض مظاهر نسخ نگردد متوقع است که تا اوان وصال فرخ اتصال نقلا کلک جوهر سلک و مطرات سحاب خامه ریحان شمامه چمن آمال و باتین احوال دوستان را سرسبز و شاداب گردانند بعد از رفع دعوات اجابت بنیاد و اظهار شوق ملاقات موفور البهجات منهود میدارد

الضا قسم دیگر

بعرض میرساند در اگرچه هوای گلشن قرب معنوی گلستان ارم برده اما آتش دوری صوری رود عدم از خانه وجود خاکساران بمقدار بر آورده اظهار عشری از اعشار تطاول فراق از حوصله طوطی شکر خای قلم خط افزونست و بیان اندکی از بسیار استیلای اشتیاق از دستان از عندلیب عذب البیان زبان بیرون نباء

علی و کلک بهمین بیت اختصار تساوی ساعت عشر کم بزم وصال بیش چنان بر شمارم که یک عمرهای از آن بعد از آن ملت و وداد بر صفحه یکجهتی و استحکام مراسم سکر دانند از اینجا که

الضا قسم دیگر

بعرض میرساند در چه گپر سموم عموم مفارقت از خدمت لازم المسرت برنداق خاطر مخلصان آن روشند کار کرده که جز فا در صحبت موفور الانوار گرامی و دفع سمیت آن از عروق و اجسام این تلخ کام تواند نمود ذات اورا صحبت منبع البهجت عالی نه سجدی بر مجلس غالب است در اگر حقیقتا ملک سموات بشعبه دستار علوی و سفلی بداد و انجار را لطی قلم و ملایکه افلاک تسعه کاتب گردند از عهده عشر عشیر آن نتوانند بر آمد شرح حال الهجران ز دل بدل تواند گفت :: این نه شیوه قلم و این کار کلک رجا آنکه بر رفق تمنیات حجاب دوری صوری مرتفع و بهره یاب حضور موفور

٥٣

مراسله جات در رفقا بیکدیگر نویسند

السرور سامی کردد بعد از تبلیغ مراسم دعوات بلانهایات منهود رای خورشید ضیا فرا عتلای مودت سمات میدارد

الضا قسم دیگر

بعرض میرساند در مدتیست مدید و عهدیست بعید که از نگارش خامه شکین ختامه گردی بر نخواسته که کحل الجواهر دیده منتظر دین نماید و چشم تمنای یعقوب نظران کلبه احزان بحرز اوراق خطوط مشکبار روشن ساخته در اینوقت که زمان عدم راه بر احوال حجسته مآل بطول انجامیده لهذا خاطر اخلاص آیین لن بود که بوسیله این ذریعة المودة خود را بیاد خاطر عاطر گردانند

الضا قسم دیگر

بعرض میرساند در اگاه خورشید خاطران جهید وصال از اذن استفسار احوال این شکسته بال طالع و طبع زیف از کیفیت اوضاع این ضعیف بال بوده باشد الحمد لله که فضل الهی شامل و کرم او بهر جهت کافل و صحت و سلامتی حاصل و دعا گوی انصاحب را اهم مشاغل دانسته و خلاصه اوقات را بان مصروف و دو صد همت را بآن معطوف میسازد و از اشتداد و امتداد ایام فراق آن یگانه آفاق بر این مخلص مشتاق بسیار شاق و امر به بالاطلاق رسیده و پیوسته بالعشی والاشراق از لطف علی الاطلاق ملاقات آن جهت با وفاق بحال از زمان فراق آسانست امید که با جابت اتفاق نماید بعد از بسط بساط ... گشای شاهد

الضا قسم دیگر

بعرض میرساند که آتش فراق و نایره اشتیاق صحبت موفور سامی بخوبی خرمن صبر و قرار مخلصان از تو چنان اگر چند روزی دیگر این پنجره بکذرد گمان نیست در اثری از آثار ان باقی باشد دل میش نیست ...

مراسلجات که رفقا بیکدیگر نویسند

[illegible]

حدیث شوق [illegible] وصال [illegible]

[illegible]

دوستان بتعارفات رسمی خوش باشند [illegible]

کاغذ [illegible]

[illegible]

مراسلجات که رفقا بیکدیگر نویسند

حضور سعادت دستور بود لازم دید که بتحریر بر دو تسلیل این ذریعه خود را
یادآور خاطر عاطر گرداند بعد از نگارش پذیری صفحه [illegible]
و یکتا دلی مشهود ساحت قبض [illegible] یگانگی فحوا امید [illegible]

ایضاً قسم دیگر

بعرض میرساند چمن تهنیت را از ریاض مکرمت و موهبت زمان
سامی میوهٔ التفاتی بخشید و از شاخسار قلم عطوفت شمیم
گل نوازش زیب تارک افتخار گردیده و از سنبل رقمی استشمام
رایحه شفقت نموده و از بلبل قلمی صفیر بشیر احوالی شنوده
و ملازمان عالی حضور را از طریق مؤالفت و یکجهتی دور و شاهد
شیرین حرکات ملاطفت ناسجات را در پردهٔ بی التفاتی مستور
داشته اند خلاصه میدانم که از نیازمندی و اشتیاق ابتدا
نمایم یا باظهار تعدی و تطاول فراق لب گشایم خدا شاهد
در شوق ملازمت به حدیست که بدستیاری زبان شرح بر
از آن مسطور گردد و تندی حدت مفارقت به مرتبه ایست که بیانی
مردی بابن تفسیر غیر عشیران مذکور شود چون قلم زبان از تنقیح
همین ان عاجز و قاصر و زبان قلم از تحریر و تسطیر این فرومانده و
کاسر است لهذا شروع در آن ننموده بهمین دو بیت اقتصار رفت

الا یا لیت شعری این الفاک ؛ زهجران بر لب آمد جان غمناک
بهر جمعی وصل تو جویم ؛ لعل الله یجمعنی و ایاک

ترصد آنکه پیوسته بمفتاح خامهٔ دلگشا تفتیح ابواب مخازن
سرور و مصباح نامهٔ منور ظلمت زدای نوایای مخلصان مهجور
میکردید خدمات اتفاقیه را نگاشته لوحه اعلام فرمایند

ایضاً قسم دیگر

بعرض میرساند [illegible] عهد است که
بمقتضای طالع گمراه دست تمنای مخلصت آگاه از دامن سعادت خدمت [illegible]

مراسله جات در رقعا بیکدیکر نویسند

عالی کوتاه است وارادت صحبت بالکلیه از خانهٔ خاطر فیض آثر بندکان عالی
محو و فراموش و مابنای اخلاص مخلص قدیمی خود را هم آغوش ...
تا اینکه در این اوان بسعادت اقتران ذهن بعزم تقبیل آستان ...
روانه در بار عظمت و شان ... طریق اخلاص کیشی و مراتب عقیدت
اندیشی دیده در بواسطهٔ این عریضه المخالصه ... بود مخالصت آمیز خود را
ذره آسا بر پیشگاه خاطر خطیر خورشید سیما جلوه پیرا نماید ...
معروض داد و مکتوبی که میرزا عبدالوهاب بمعشوق خود نوشته
اکرچه مرا از خود وجودی نیست و اینکه نیستم جز بتو بودی تو در ...
که اکر همه بصورت ... از تو جدا باشم و با چنین معنی ...
صورت پرستان جز نیستن نا دستی هستم که بساعدت ...
دامان تو جوید روایت و پائی که بسیر وی تو در ...
تو بوید ... چشمی که جز تو نه بیند جز ا صورت ... کرکم
وجودی که جز تو باشد چرا بتهمت کویم که ...
از خود در بودی بصورت پذیری چه شود بساغری از پا فکندیم
بدیکری دست کیری چه نقصان رسد الباقی والسلام

ایضا مکتوبی که مشارالیه بمعشوق خود نوشته

دلی از دست تو خسته دارم و خاطری بهجرت پیوسته اکر
پذیری ور نه پذیری مرا از تو کریز نیست و دقتی از ...
که هنوز ترا بامن انسی بیش نبود و حشی صفت همی کشم
اکرچه آتش است و آتش افروز ؛ مباد اکه خوش سوز است این سوز
ملتمس باجابت پیوست چکنم که هر دم آتشی بر آتش افزودم
وا زهمه کر ... جز دلسردی تو نبود دامروز هم که آب ...
از دیدم روانست خاکم در دهان که حفظ رسم موافقت را از نظم حافظ بایدم
کفت یارب این آتش که بجان منست ؛ سرد کن زانسان که کردی بر خلیل

جواب مراسله جات در رقعا بیکدیکر نویسند

بالجمله دراز نفسی بسی لاطایل است سخن کوتاه اولیتر
انکه اکر بر سر این کار تورا با ما سر نیست یک کار از دو کار باید کرد
یا با وجود من از هر چه هست نیست شویم و بیکدیکر رست ...
یکی شود و خلاف از میانه برخیزد و ما را هیچ حالت ...
نیامیزد و هر چه کویم روا باشد اکر همه ناسزا باشد ...
از هر دو سو صواب باید اکر همه خطا باشد و اکر ...
اینکونه کهی به بیدانی بار بکو تا من نیز بمقدار خویش را
شناخته بسیاقی که در خور باشد پرداخته باشم در
بندکی تو قدمی بیهوده ننهیم و از اخلاق خداوند
بطمع خام جواب مراسله جات در رقعا بهم نویسند زیاده ...
بعرض میرسانند ... کلعذار ... لاله رخسار
... قلم ... دستش و را آراسته و
وجهه ... درپای عدیم المثال
... از زمان وصال نقاب حجاب از چهره
کشوده صهبای وصال ... جان ...
حسن مضامین ... عبارات ...
بهجت و اشعهٔ بیضای مسرت ظاهر و باهر بود ...
شاهد شادکامی و طرب در آورده بسجدات شکر الهی ...
نمود بعد از تبلیغ مراتب دوستی و تحریر مراسم ...
رای مودت ... دوستی ... امید دارد که ...
خاطر از افق استفسار و استخبار احوال کثیر الاختلال
این عقیدت سکال طلوع کرده ... الحمد سلامتی حاصل ...

ایضا نوع دیکر

بعرض میرساند که در اسعد زمان و احسن اوان ...

جواب مراسلجات که رفقا بیکدیکر نویسند

که بآرام بخشی خاطر این صداقت توامان قسمر دفرموده نقش
واصل و از ظهور استقامت وجود عاقبت محمود عالی الوا
بهجت و خوشحالی حاصل کردید هر کاه خاطر التفات ذخایر
کذارش حال مهجوران از فیض حضور را جویا و مستفسر باشد لله
الحمد و المنه تا حال تحریر که فلانست از سرچشمه فیض باری آب
حیات عافیت در عروق دوحه تن جاری و صورت صحت در هیولا
مشابه بروح ساری است رجا بواهب علیه و اثقست فلان

ایضا نوع دیگر

بعرض میرساند که هنگام ابتسام غنچه سحری نسیمی وزیده که
و شمیمی از کلستان عطوفت دمید که دماغ جان و مشام روان
معتکفان زاویه فراق و منزویان کلبه اشتیاق را معطر و
[illegible] قبیله [illegible] اکرچه ملاطفت شمیم آن

قبله حقیقی کالوحی النازل من السماء عز نزول پذیرفت
کوهر جان که نثار نامه جانان شود جیب مژکان از خجالت داس عمان
شود مدتی بود که دل دیوانه مجنون صفت بادیه کرد وادی حسرت و
فنای تحقیق و سیاحت دقیق را بپای خیال عشق می پیمود و هیچ
طریق سررشته تغافل آن دقیقه شناس دفتر درد و کل بدست نمی افتاد
در این ولا نشیان آن شیرازه بند مجموعه اشفاق و الطاف روی می داد
کاهی بر وجود عدم التفات آن حمیده صفات حمل میکردد و کاهی
عدم وجود خود بر خاطر می آورد سخنت آنکه وفاداری نام ما کی نکند
برزبان دوستداران رفته ایم از یاد هم توقع آنکه فلان

ایضا قسم دیگر

بعرض میرساند در قسیمه دوستی بنیاد که از فرط موالات
و اتحاد قسمر و خامه بلاغت نفاد وغیر ارسال و انفاذ یافته بود

جواب مراسلجات که رفقا بیکدیکر نویسند

در ساعتی مسعود و اوانی محمود کالوحی المنازل من السماء شرف
ورود ارزانی و متضمن صحت و استقامت مزاج وهاج سرور افزای
خاطر موالفت مبانی و موجب حصول آمال و امانی کردید بخصوص [illegible]

ایضا نوع دیگر

بعرض میرساند ورود الارقیمه بلاغت طراز و معلی رقیمه
لازم الاعزاز که بر سحبان نکاری خامه سر آبا اعجاز خط نسخ بر رسوم
قواعد سحبان و رجا ز و رقم بطلان بر رموز ضوابط اهل بیان عراق
و حجاز کشیده بود در زمانی که غبار اندوه مفارقت احباب در دشت
بیابان دلهای خراب صورت تعلیق و سیاق هموم مساعدت
دوستان در افراد ضمیر موالفت تضمیر سمت تلصیق یافته بود
فیض ورود ارزانی و باعث انشراح صدور موالفت مبانی کردید
[illegible] کلستان دعا مرفوع رای مودت [illegible]

ایضا قسم دیگر

بعرض میرساند که در حینی که سخن سرای قوه ناطقه بذکر
مناقب آن چشم و چراغ دین اولو الابصار رطب اللسان
و عذب البیان بود رقیمه مهر طلیعه که نسخه ضیای آفتاب
از مشرق الشمس بلاغتش آیتی و از قمر لمعان که لمعه از شعیه
مطلع السعدین بلاغتش دلالتی بود سبب جلاء العیون احباب
صداقت مآب و موجب عین الحیات دلهای خراب کردید
کشاف حجاب اکر پرده از روی شاهد معانیش بر دارد از
فروغ آن نور تجلی خواهد سوخت و اکر وصاف طبع زبان به بیان
عنوانش بیاراید زبان نکارش مانند شعله حواله آتش خواهد
افروخت نوعروسان الفاظ رنکینش که چون کواکب در
حجله خانه سطور آرمیده بودند سر به کشش دیده نظاره

جواب مراسله‌جات که دوستان بیکدیگر نویسند

حسرت نصیب و شاد از معانی میمنت قرینش که مانند
رگ لعل و یاقوت در کان صفحه خونریز بودند با هزاران فر
و زیب بعمارکرستاع صبر و شکیب شدند با سجام الهی افروخت
شوقت: سرا پای وجودم سوخت شوقت: بعد از تبلیغ دعوات
اجابت آیات مشهود

الضا نوع دیگر

رای مودت سمات [illegible]
بعرض میرساند که گلزار عریض الانوار صدق و صفا [illegible]
فایز الازهار مودت و ولا یعنی رقیمه رفیعه اخوت پیرا و [illegible]
انیقه‌جات آرا که بر سجان نگاری خامه منشیان [illegible]
بلاغت انتسا صورت تکمیل و سمت ترسیل یافته [illegible]
مسرت افزا و اوانی بهجت آرا عز وصول و شرف نزول [illegible]
شمیم افزای مشام مشتاقان و عطر پاش دماغ [illegible]

الضا نوع دیگر

بعرض میرساند [illegible]
در تمنای آرزوی وصال و جستجوی احوال خیریت اشتمال
ملیران دارت تعلیقه رفیعه کالوحی المنزل من السما بهجت
افزای ساحت دل عقیدت منزل شده طراوت بخش
مزرع آمال این اخلاص اتصال گردید بهال آرزو از
اثمار مرادات بارور شده غنچه گلهای مرام شگفتگی و تازگی
تمام یافت از خضارت و نضارت گلشن احوال مسرت اشتمال
عالی مشام حال این عقیدت نشان از معطر ساخته باعث
هزار اقسام فرح و انبساط و موروث انواع مسرت و نشاط
گردید و نشو و نمای بالا کلام در بوستان خاطر اخلاص توامان
بهم رسیده بعد از مدتهای متمادی که مخلص مشوق قمند را
منظور خاطر عاطر عالی گردانیده از ارسال تعلیقه یاد

جواب مراسله‌جات که دوستان بیکدیگر نویسند

و شاد فرموده بودند موجب مفاخرت خود دانسته کمال مباهات
حاصل گردید التماس دارد که همواره بنده صافی عقیدت را
ملحوظ ضمیر منیر عاطفت تاثیر ساخته از ترسیل رقیمه تعلیقه
جات مسرت آیات و حالات خیریت دلالات مفتخر و ممتاز
و از ارجاع هر گونه خدمات و فرمایشات سرافراز فرمایند

الضا نوع دیگر

بعرض میرساند که در هنگامی سعادت آثار و مقامی
بهجت ایثار رقیمه انیقه خلت تذکار و صحیفه موالات وثیقه
یکجهتی نگار که به زیور توصیف رسای بلاغت آراسته و بحلیه
تشریف و الای فصاحت پیراسته بود با بسط بساط طرب
مصادقت مظاهر رسیده مژده صحت ذات معالی صفات
موجب انتعاش طبایع آبی و خاکی و سبب هزار گونه خوشحالی
و فرحناکی شد الحق از ملاحظه فقرات رنگینش ساحت خاطر
موالفت ذخایر رشک نگار خانه فلک قوس و از مشاهده عبارات
دلنشینش فضای ضمیر موالات نظیر غیرت ریاض چمن
فردوسی گردید خداوند ذو المنن و واقف السر و العلن خبیر و آگاه است
که در ساحت خاطر این دوستدار از محبت و دوستی آن
برادر عالیمقدار چنان قصری استوار طرح استحکام و
رنگ قرار ریخته که کمند رسای اندیشه احدی بر کنگره
ایوان رفیعش تواند رسید یا طایر تیز پرواز وهم و خیال
کسی بر شرفات ادراک آن تواند پرید و فی الحقیقه این بنای
مستقیم مادام حیات قایم بمقام سد اسکندری [illegible]
از رخنه یاجوج نظرتان ابنای زمان مصون و مامون است بعد از
گلدسته بندی دعوات صالحات که طریقه دوستان راسخ

جواب مراسله‌جات در آشنایان بیکدیگر نویسند

الولاست چهره‌گشای شاهد مدعا میکردد هلت

ایضاً نوع دیگر

بعرض میرساند که رقیمهٔ دلنواز مودت آغاز که از
طاق بلند نسیان و فراموشی بزیر آمده بود رونق افزای
بساط ارتباط و چمن آرای گلزار شگفتگی و انبساط و حجلهٔ آرای
خاطر مشتاقان و نزهت بخش قلب را باشتیاق
گردید چون از سنبلستان عبارات و بنفشه‌زار استعارات آن
صحت بران معلی صفات بر مشام مکنهی انجام رسید و از
تراوش منهل دوایر حروفش سرسبزی کشت زار وجود
آن گرامی برادر لایح گردید آبشار سرشار زبان سراسر
محامد خالق انس و جان رشحه‌فشان و از اهتزاز نسیم بهجت
شمیم غنچهٔ دل میمنزل شگفته و خندان گردید
رجا آنکه پیوسته ابواب سکاتیب که بمنزلهٔ
مکالمات روحانیت مفتوح داشته باز جاع مهمات و خدمات
لایقات ممنون سازند بعد از نگارش صحیفه مودت
وولا و ادعیه وادیه صداقت انتما منهودای دوستی اقدر نما

سید الله ایضاً نوع دیگر وفلان

بعرض میرساند که در هنگامیکه دیدهٔ هواخواهان چشم براه
وصول مژدهٔ ظفر و شخص گوشش بر آواز اخبار بهجت پرورد بود
آفتاب بوید از مطلع اقبال دمیدن آغاز نموده چشم انتظار
چون ستاره سحری روشن و ساحت خاطر مخلصان از
شگفتن گلهای رنگارنگ شگفتگی مانند روضهٔ ارم گلشن
ساخت اگر تقدیر جانرا یعنی رقیمهٔ انیقهٔ مودت عنوان و کریمه
رفیعهٔ خلت ترجمان که رقم زدهٔ خامهٔ بیان مودت آثار

جواب مراسله‌جات رفقا بیکدیگر نویسند

داشته بودند در احسن اوان و ابین زمان فیض وصول ارزانی
داشت بعد از آرایش انجمن سوالات مشهود رای مودت دلالت

سید الله ایضاً نوع دیگر وفلان

بعرض میرساند که در دورزمانی حسن و اوان مستحسن که پروانهٔ خیال
بآرزوی شمع جمال آن سر امداد ارباب مجد و جلال بال افشان
هر انجمن و شخص نظر بامید وصول اخبار مسرت آثار آن انجمن
مجموعهٔ غیرت و اقتدار گلهای انتظار در دامن داشت که بهار
تمنای دوستان حلقه کوب در وصول و بکطغرای رقیمهٔ انیقه و
کاشانهٔ نزول گردید چون چشم بر آن نامهٔ فرخنده نهادم
یکباره غنچهٔ هرو ایضاً نوع دیگر جهان رفت زیادم

بعرض میرساند که رسالهٔ رقیمهٔ دلگشا و کرامی نامهٔ جلت مشحونه
هر یکی از منابع کلامش زلال فصاحت فوران و در جداول فقرات
مارمعین بلاغت جریان داشت نوید وصول و عز نزول ارزانی
داشت مژدهٔ سلامتی ذات با برکات آن حمیده صفات
خاطر دوستان را فرحت و سرور بی اندازه رسانید و کلفت
پژمردهٔ دل یکجهتان را تر و تازه گردانید چون این نسیم جانفزا
ساحت خاطر احبا را از خس و خاشاک تشویش رفت و از
رشحات سحاب دل پذیرش بوستان بواطن دوستان طراوت
و خرمی پذیرفت فروغ این چراغ دل افروز روشنی بخش سرا
قلوب اخلاص اندوز گردید و از طلوع این صبح صادق دل
غنچهٔ دلهای محبت آیین پیراهن پیراهن بر خود بالیده امید
در پیوسته سالک این طریقه حمیده و مراعی این شیوهٔ پسندیده
بوده از چگونگی احوال شریف محبان را با خبر و بمشک ریزی
قلم توجه شمیم دماغ جانرا معطر ساخته هر قسم خدمت دفرمان

جواب مراسله جات دوستان بیکدیگر نویسند

در بعد باشد نکاشته لوحهٔ اعلام فرما یند والسلام

ایضا قسم دیگر

بعرض میرساند در نتیجهٔ خامهٔ مشکین طراز و صفحهٔ نامهٔ واجب الاعزاز گرامی
در سنک استسقا سحاب ابر مطیر صفحهٔ صحیفه
بود که انزل علینا مائدة من السماء از ورود آن غنچه
شد و ریاحین رنگین مشکبار خطوطش که نظارگیان بهشت عنبر
سرشت خیال ان راحت الماوای وصال شمه عطر بیز دماغ
گردید چون از سنبل قرطاس استشمام صحت ذات بابرکات
و از بلبل تکلمش صفیر استقامت مزاج وهاج شنوده تخم مسرت
و انتعاش در مزرع خاطر کاشت و غنچه دل اخلاص منزل
روی شکفتن گذاشت حبیب دلم ساحت گلزار شد بعد
وصول خدنگ دعا به آماجگاه اجابت و حصول لقای دوستان

بیرسه با تیر صد استجابت مشهور رای خورشید اشاعت
در موقع ضمیر منیر قسم استعارت

ایضا قسم دیگر

بعرض میرساند که حدیقهٔ دلکشا و روضهٔ فردوس نما اعنی رقیمهٔ کریمه
الطاف شمیمهٔ عنایت ترشیم و مفاوضهٔ عطوفت ترحمه
لازم التعظیم فی احسن التقویم که کلبهٔ احزان این کنعانی رضا
و تسلیم از تشدید آلام الیم دوری و مهجور حکم آتشکده
داشت چون کاروان قمیص یوسفی فیض شمیم ارزانی داشته
بعجوای یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از شکفتن
گلهای انبساط و نشاط کامی رشک ریاض نعیم وارد از استشمام
رایحهٔ فایحهٔ صحت میمنت ذات مستجمع الاصفات و استقامت
مزاج لازم الابتهاج رهایی جان اشتعال انی لاجد ریح یوسف و کلیم
گردید و بعد از حصول خوشوقتی سجدات شکر حق قدیم تقدیم

جواب مراسله جات

رسانید اکنون از عهدهٔ شکر بیکران نعمت کلان والله
شان بر نمی توان آمد اگر در اعماق آن خوض نماید و نه عدد کمالات آن
جناب امکان دارد اگر بر حقایقش در کشاید همان به که ختم
کلام به با قل و دل شود **نوع دیگر** بعد ازطی دعا

بعرض میرساند که شمیم صمیم استحاد و نسیم نعیم وداد
گلشن و بوستان مراد با نیر شمیم روایح عنبرآگین و بر بر
نافجه مشکین آیین قسم دکلک در سلک کردیم بود پذیرا
مشام مرغوب و چهره کشای انتظام محبوب گشته در
خوشترین وقتی ایاغ دوستی را معطر و بساط تحبیبی را
زینت اندوز و منور گردانید از انجا که همیشه چشم تمنا
در شاهراه ورود رقیمه جات و مژده صحت ذات کریم
الصفات میدارد هرگاه مخلص را منظور نظر عاطفت

اشرف سوده مصحوب بسترد این بعض مشق بی رسیده جات دعا جامع
هرگونه خدمات اتفاقیه رهین منت و احسان سازند البته این معنی باعث
ازدیاد حسن عقیدت و ارادت مندی و موجب امیدواری ها
خواهد گردید

ایضا قسم دیگر

بعرض میرساند در رسکام نسیم عنبر شمیم تذکار و یاد
آوری از مهب التفات آن عزیز مصر عزت و برتری ورزید
و دیدهٔ تمنای یعقوب نظر تان کلبهٔ احزان هجران از شاهد خط
مشکبار مراسله خلت عنوان فی الحقیقه بوی قمیص یوسفی
در جیب و دامان داشت روشن گردیده رها جان را با صدق
بوی پیراهن یوسف رسانید کمر بسته ؛ عاقبت سر از گریبان تعبیر آورد
از انجا که بیان حالات از لوازم و جواب مراسله چون
سلام واجب و لازم بود لهذا این صحیفهٔ الوداد ارنگارش

جواب مراسله‌جات

بعرض میرساند **الضاً** که در بنگاله

غلبهٔ شوق ملاقات صوری خط سرور از صفحهٔ ضمیر حک و نقطهٔ موهوم
خیال وصال سطح خاطر فاطر را جز و لاینفک بود که رقیمهٔ انیقه
لازم الاعزاز و کریمهٔ منیقه مودت طراز بوضع خاص و شکل
اختصاص صورت ظهور یافت و از مطالعهٔ عبارات رنگین
فقراتش کمال خوشحالی و شادمانی حاصل گردید امید که
تفقدات عالی همواره متعالی و متواتر و بر صفحات مجلس نوادری
ادرک ابر خامهٔ گوهربار برگشت زار اخلاص یکجهتان صدق
شعار پیوسته متقاطر باد بعد از عرض مرتبت انجمن دعاگو

رای خورشید **الضاً** اعتلا مبید

بعرض میرساند که الله الحمد که سواد دین امیدوار از ملاحظه
نامهٔ ... آثار کرم رقم باسلام مشکین ارقام متبیان
بلاغت نشان شده بود منور و چشم انتظار رشیت ...
از مطالعهٔ خط مشکبار روشنی محصل و میسر گردید و الله تعالی
هر یک از آن تلطفات و تعطفات بابلاغ دعای ...
بجهت ذات عالیه صفات پرداخت از درگاه ملک ذوالجلال
و مهیمن متعال مستدعی است که بعز اجابت مقرون گردد
ترقب و ترصد چنانست که همواره بتشحیح نایرهٔ اقلام
مراعات ارتسام عطارد نظر ثان دبیرستان سرکار
عالی حسن رسایل و رسایل را بترده سلامتی ذات شریف و
ارجاع خدمات شاداب داشته باشعار آنچه متوجه استحکام
یکجهتیست خوشدلی **الضاً** ذو الکرم دیدالبابا فی و اسلام

بعرض میرساند دلبر لیلی وش که از سطور دلکش
گیسوی مشکین گشوده و شاهد عاشق کش مفاوضه گرامی

جواب مراسله‌جات

که از لفظ و معنی چون کوکب پرنور در شب دیجور رخساره
رخشان نموده در زمانی مسرت انبار زو او انی غم پرداز
سعادت ورود و بهجت وصول بخشیده عطرسای مشام
مودت و موالات و طراز تکمیل موانست و مصافات
گردید چون از فحاوی شروح پر فتوحش و مطاوی عبارات
معنوی رحش علامات سلامتی مزاج وهاج و آثار استقامت
ذات سعادت امتزاج مستفاد بود بصیقل مسرت و بهجت
زنگ کدورت و غبار کلفت از آئینهٔ خاطر موالات
ذخایر و مرآت باطن مصافات مظاهر زدود اگر خواهی
که شرح شوق ملاقات صوری و بیان تعسر آلام مهجوری
و اظهار تحیر از صدمات دوری و تعیین حد مرارت
شربت ناگوار صبوری نماید از تطویل آن اندیشه مند
و بمحبت علیاپانه که ... مهجور ...
در خرسند میباشد از فیض فضل حضرت دادار و یمن
ارواح رسول مختار و حیدر کرار و باقی ائمهٔ اطهار
صلوات الله الملک الجبار امیدوار است که نعمت
مواصلت و سعادت ادراک صحبت و افی بهجت و نشاط
زیبا عذار الفت که منتهای آمال است با حسن الحال
صورت اکمل پذیرد ترقب و ترصد از التفات باطنی و
ظاهر چنانست که اکثر زبان شیوهٔ رضیه ترسیل مراسلات
مراعات فرموده و اغلب اوان در مقام یادآوری
بوده بمعاً لیه قلم بلاغت رقم ابواب بهجت و نشاط
و دروب مسرت و انبساط بر روی خاطر ذخایر ارادت
مخلصان گشوده از اعلان کیفیت احوال خیر مآل اعلام

جواب مراسلات

صحت ذات مکارم خصال وارجاع مرجوعات فیض
منوال مسرت افزای حال و باعث حصول آمال محبان
صداقت اشتمال کردند باقی ایام بسعادت گذران و
چراغ دولت فروزان و روشنی بخش دین تیره روزان باد

برب العباد

ایضاً

بعرض می‌رساند که سرافراز نامچه مودت مضمون و مؤالفت
مراسله تفقد مشحون که از غایت ندرت و غرابت بهلو
بر خوارق عادات میزد شرف وصول و عز نزول پذیرفت
همانا ابر سطیری بود که تقطرات لطایف و رشحات عواطفش
کشت پژمرده امید مخلصان دل افسرده را تازه کرد
یا بال همای فرخنده فالی بود که سایه دولت و
اقبال بر فرق سرگشتگان بوادی اختلال احوال
گسترد یا صبحه تابکوش خورشید منیر روشنی بود که از
طره پریشان ابر تیره روی نمود یا بیاض آیینه صبح
وصال که بکمتر از پیراهن شبهای دوری گشود یا مصقل
غم‌زدائی بود که زنگ ناامیدی از آیینه خاطر شکستگان
زدود یا مفتاح دلگشائی که ابواب مهمات بر روی محبوسان
زندان فراموشی گشود یا هلال شوال قبال که بر تشنه
نعمت التفات یا ز صیام طاقت گداز انتظار افطار
فرموده یا سفیده دم صبح نوروز فیروز که بر ساکنان
خشکهای ایام حرمان از بی سیر جوش نوبهار شگفتگی و
انبساط نمود ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
امید که من بعد تلخکامان حنظل حرمان وعادت کرد کان
زهر تغافل و نسیان را بر انگشت قلم مرحمت شیم شهد

جواب مراسلات

جانفزای یادآوری بمذاق خاطر رسانید دعاگویان
خود را بورطه هلاکت که زیدافعی است از مدت فراموشی
نینداز ند بجلد ار مرتبت انجمن دعا کشوف رای خورشید اعتلا

میرساند

ایضاً

فلان

بعرض می‌رساند که درین وقت نسیمه انیقه عنبرین شمامه و
وثیقه شکین علامه که از فرط مودت و اتحاد رتسمیر
کلک مودت بنیاد در صحه ارسال داشته بودند در اسعد
ساعات و اشرف اوقات شرف وصول و عز نزول
ارزانی واز روایح الطاف فوایح اعطاف آن دماغ حال
جان و جنان معطر و مشام روح و روان مخلصان بطیب
معنبر گردید رسید باد صبا تازه کرد جان مرا نفحه
وادی من بوی بوستان مرا چون بیاد گلستان عبارات
و گلزار استعارات شن استشمام رایحه شگفتگی
سعود نموده گلهای سرور و نشاط در حدیقه خاطر
محبان صداقت سمات آثار شگفتگی نمود امید که پیوسته
سالک این طریقه حمیده و مراعی این شیوه پسندیده
بوده از خیر گونگی احوال شریف محبان را باخبر و بشک ریزی قلم
توجه شمیم دماغ جان مخلصان را معطر و معنبر میساخته باشند

ایضاً

بعرض می‌رساند که مکتوب محبت مرغوب محبت دلالت اسلوب
که در ادای ادا این فیض اقتران مرقوم قلم وفاق و در سیر کلک اتفاق
فرموده بودند در اشرف اوقات و از کرشمه تناهی بهجت
و سرور باعث مسرت و حبور گردید چون مبنی بر صحت
ذات فرخنده صفات و مشتمل بر تاکید قواعد مصادقت و

جواب مراسلجات

ومصافات بود موجب حصول سرور و نشاط و باعث
فرح و انبساط و سوسن بنیان اختصاص گردید و از
فیض رشحات ارقام عطوفت انجامش ریاض محبت ملتفتانت
و نضارت از سر گرفت و از زلال متقاطر فیضانش نهال
مودت تازه الصـ و سیرآب گردید

بعرض میرساند که گل نسرین صبح مولفت و اتحاد و سنبل
مشکین شام فیض آثار محبت و وداد اعنی مراسله عنبرین
مداد و مفاد و منه خرمی سواد که طوطی سبزه زار کلمات
از بیضه دوات چینی و آشیانه نهال خامه بدایع نگار
آغاز پرافشانی نموده گلستان صفحه را از رنگ شهپر
حضرت نگار جلوه گاه خضر بهار گردانیده بود در اوان
بهجت نشان پیرایه وصول پذیرفته تماشای
نسرین و ریحان سواد بیاضش گل و روی شب و روز را
در دیده حسرت آسود مشابه ماه و مهر متجلی اندور نمود

الصـ

بعرض میرساند در هنگامیکه دیده انتظار این
منزوی زاویه کربت و ملال در شاهراه کنعان وصل
آن عزیز مصر دولت و اقبال سمت و انتصب عینا من
الحزن بیدیرفته و دماغ جان و فضا از فیض ادراک استشمام را
فایحه مژده سلامتی ذات والاصفات باز مانده منتظر
بوی پیراهنی میبود که کاروان سعادت و اقبال پدیدار
و چهره شاهد یوسف طلعت رقیمه انیقه خورشید تمثال
نمودار و از فروغ حسن دلالای مضامین بهجت آمیزش
محتوی بر مژده صحت ذات فرخنده آیات بود و

جواب مراسلجات

احباب بیضا وارست و فراگشته روشنی بخش دیده
یعقوب صفاتان کلبه احزان هجران و ظلمت زدای ایام
خاطر تیره روزان و شمیم افزای مشتاقان و عطرپاش
دماغ دوستان گردید طالع شد از سپهر برین اختری
نیر خورشید روی و زهره رخ و مشتری ضمیر از آنجا
که جای بر طراوت و نضارت گلک وجود سعادت اندود
بود فحاوی انی لاجد ریح یوسف بعرصه ظهور رسید تجدید
چنانکه این مستمند بادیه شوق مندی بواسطه ترسیل
مراسلات و ارجاع مهمات و خدمات از دست گرگ ضعیفان
آلام مهاجرت خلاص و از زندان مفارقت آزاد فرماید

الـ

بعرض میرساند در هنگامیکه گلزار خاطر فاتر
از سموم غموم مفارقت پژمرده و بهار عیش و عشرت
از هبوط ریاح خزان مباعدت افسرده شده بود زلال
الطاف و اشفاق اعنی رقیمه شریفه بلاغت آیات و
وثیقه بهجتی منیقه خلعت سمات که مصدوقه هذا عذب فرات
بود تسکین التهاب نایره فراق جلوه گر عرصه ظهور و
بمصداق یحیی الارض بعد موتها گشت ازان انبساط مهجوران
خضارت و نضارت بی اندازه بخشید چون از ترشح
آبشار الفاظ آبدارش تبیین سرسبزی وجود شریف
و خرمی طراوت چهار باغ عنصر لطیف متقاطر بود از نهج
انگیزی زلال بشارت صحت ذات سامی آب رفته
بجوی جان روان گردید و از نسیم کامرانی غایت
وجود گرامی غنچه های رنگارنگ شادمانی بر شاخسار آمال

جواب مراسله که نوشته بود بخواتین نویسند ۷۲

دیده طریقه رضیه و شیوه مرضیه خلت و وداد آنست
که همواره باستعلام صحت ذات گرامی مسرت بخش
خاطر مودت ذخایر چمستان گردیده بارجاع خدمات مخلص
نواز مراسله بخواتین نویسند

پیوسته سایه مخدومه عالمیان و واسطه امن و امان مملکت ایران
و توران عصمت الدنیا والدین زبدت سلطنت سکندر مقام
جهانیان پاینده و الفیا مستدام باد برب العزت والعظمه
همواره مرحمت و عاطفت آن مهد عصمت و طهارت
فاطمه زمان بلقیس دوران ملکة الخواتین نتیجة الخواقین ظل الله
زبدت عصمتها ابد الفیا روزگار پایدار باد برب العباد
همواره سعادت و اقبال خاتون معظمه کریمة الانساب شریفه
الاحساب ستیرة المخدرات ملکة المطهرات زبیدة الدهر خدیجه
العصر [illegible] ذات عصمت [illegible]

مراسله که خواهر بخواهر نویسد یا بکسی که بمنزله خواهر

شبی نگذرد که از غمت خون نگریم ÷ زوصلت جدا مانده ام چون نگریم
محبه مشتاقه بعد از شرح شداید اشتیاق مشهود رای آن
محترمه معززه میدارد که اگر چنانچه در مقام استفسار و استعلام
احوال این مهجوره بر آیند ※ از فرقت و از درد نهانش مپرس
زار زده دلی و خسته جانش مپرس ※ تو پرسی تو اگر زندگیش دور از تو
زنده است ولی ز زندگانیش مپرس ※ الحمد لله رب العالمین حیات
عاریت برقرار و اگر راهی بغیر مفارقت از فیض ملاقات آن
گرامی همشیره مهربان صورت وقوع و سنوح ندارد و چون تمام
همیشه اوقات از درگاه حضرت ملک منان مسئول است که ایام
فراق را بروز وصال بوجهی خوش و نهجی دلکش برفق جواد

مراسله بخواهر و مادر نویسند و رقعه وعده ۷۳

این مهجور مبدل کشاد بمحمد و آله الامجاد چون برفع مراسله
المودة عازم الصوب بالصواب میبود بر ذمه خود لازم دانست
که خود را یاد آور خاطر شریفه ساخته و در عنوان اظهار نماید

در مراسله بمادر و کسیکه بمنزله مادر باشد نویسند

پیوسته وجود علیا حضرت حور منزلت بلقیس رفعت مریم
سریرت فرشته خصلت قمر طلعت ناهید عفت [illegible]
العفایف والمخدرات زبدة العابدات الصالحات [illegible]
مخدومه مشفقه مخدره مکرمه معظمه معززه والده ماجده سلمها الله تعالی
از جمیع آفات و بلیات دوران در حفظ حفیظ ملک منان و قادر
سبحان بوده بمنه وجوده بعد از طی دعوات معروض رای
انور عالیه رقعه وعده میدارد [illegible]
مشتاق بعد از شرح اشتیاق مشهود رای مهر ارتسام [illegible]

[illegible]
نموده باشد فلان شب کلبه فقیر را بنور قدوم مسرت
لزوم منور و قهوه تسیل فرموده که ساعتی از فیض صحبت وافی
مسرت بهره ور گردیده مانشیم یقین است در تعطف [illegible]
زحمت ایضا قسم دیگر بعلما نویسند خواهند کشید
مؤلف کتاب سوالات و مصنف قواعد و قانون اخلاص بندگی
و مواخات معروض رای حقایق نمای آن میدارد که چون
نزهت اندوزی از تماشای بهارستان حدایق الحقایق فیض
خدمت سامی و لذت پذیری از اقتطاف اثمار ریاض الانس
ملازمت گرامی [illegible] مطالب عالیه عمده مقاصد و اهم
و غایت القصوای کام تمنای این اخلاص [illegible]
هر گاه فلان وقت محفل مخلصان را که گوشه از مجالس المؤمنین [illegible]

[illegible] مجمع البحرین معارف و افضال [illegible]

رقعه

بلوامع مصابیح حضور شریف واشراقات مدارس
الضیا وجود منیف منور و مشام آرزو را از نفحات روضه
بهیه صحبت والا معطر فرمایند از محاسن حضور زکیه
و مکارم اخلاق قدسیه بعید نخواهد بود والسلام

ایضا نوع دیگر

بعرض میرساند که چون نزهت اندوزی از تماشای
بهارستان حدایق الحقایق فیض حضرت سامی ولذت
پذیری از اقتطاف اثمار ریاض الانس ملازمت گرامی
میباشد هر گاه فلان وقت محفل دوستان را بلوامع
مصباح حضور شریف و اشراقات مشکوة الضیا
وجود منیف منور و مشام آرزو را معطر فرمایند از
طرف تحفه نوازی بعید نخواهد بود والسلام

ایضا قسم دیگر

جلا از شمع رخت تیره کلبه بزم طرب را ❁ بیا که مجلس چرخ تو نور ندارد
چون بزم اخلاص از اغیار خالی و محفل اختصاص از یاران
خالی است اگر بنور حضور کلبه تاریک مخلصان را
روشن سازند و بقدوم بهجت لزوم بیت الاحزان مهجوران را
گلشن ارم نمایند باعث وفور محبت و مزید روابط مودت
خواهد گردید ❁ انکه کاشانه جانها ز غمش ویرانست قدمی
رنجه کند کاش بکاشانه ما

رقعه در عرض عقد

بعرض میرساند که چون بنا بر نص آیه وافی هدایه
وانکحوا الایامی منکم و مدلول حدیث صحیح نبوی النکاح
سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی مناکح و
تناسل امریست قرین الوجوب لهذا درین

رقعه در تهنیت نامه

وقت اراده چنانست که ان شاء الله تعالی فلانکس را استاهل
نماید چون بی شمع وجود مسرت لزوم آن مخدوم مجلس سور مخلصان
بی نور و دور از گلشن وصال آن نغمه سنج مهربان مرغ دل نشاط شکسته
بال میباشد چنانچه فلان وقت بقدوم مسرت توام مجلس سور
مخلصان را مزین و منور فرمایند هر آینه باعث مزید ارادت
مندی خواهد گردید والسلام

در تهنیت منصب

بعرض میرساند که در این عهد خجسته و زمان فرخنده
از مژده تفویض دارائی و حکمرانی ممالک فلان جا به بندگان
صاحبقرانی شکوفه های شگفتگی در حدیقه خاطر شگفت
و سروش غیبی دیده منتظران ظهور بمژده فرح اختر روشنی
امید از کرم پادشاه حقیقی و شهنشاه تحقیقی آنکه
عنقریب نگین فتح کامل در انگشت اقبال و کامرانی
در شاهزاده اجلال و سکندری تمتع جبین بزم اقبال و کامرانی
بوده از خیل خیلانی تاخت و تاز بلاد عرب و از سیف
هندی زنگ زدای آینه ملک حلب و از چین جبین خاور پر
انداز خطا کاران و بزور بازوی عزم آباد کن کشور قلوب امید
واران باشند

در تهنیت ولادت

شبی از روز وصل یار خوشتر بمساعدت طالع
همایون و معاضدت بخت میمون مسیحا نفسی برای این
خستگان زاویه هجران عبور نمود و خضر وشی برای تشنه
لبان بیابان مفارقت مرور فرمود یعنی سرو نوبت نوبهار
انسان غنچه سان لب گوهر فشان باین معنی گشوده
که تازه نهالی از حدیقه اقبال سر کشید و نو گلی از
گلشن اجلال بر دمیده بقدمش یا رب مبارکباد بر سر و تو

تهنیت نامه

حقا که از نسیم عنبر شمیم گلزار عنایت آلهی و کرامت شاهنشاهی
ناشناهی چمن چمن گل شکفتگی و نشاط و حدیقه حدیقه ریاحین مستیان
افروز فرح و انبساط در جیب ضمیر محبان بی نظیر بیحیث و
عالم عالم کرداند و ملال و ملال جهان جهان غبار حزن و کلال
بر مفارق معاندان برگشته احوال بیخیت امید که سرو
جویبار دولت پیوسته از رشحات سحاب رب العزت سر
سبز بوده از خزان عین الکمال افسردگی نه بیند والسلام

الهی

الحمد لله والمنه که از افق عزت و اقبال این هلال فرخنده
طالع همایون طلوع نموده و از سپهر رفعت و اجلال این اختر
خجسته اثر روز افزون ظهور فرموده اگر بتهنیت این مولود
مسعود نقد جان نثار کنند شاید و هرگاه بمژدگانی این
دفتر نور السعادت حاصل بحر و کان نثار نمایند سبا باید
که مقدم مکرمش بمیمنت میمون و قدومش بهجت لزومش بخجستگی
و برکت در تهنیت بیرون آمدن از مرض منسوب باد
منت خدایرا که میمون و کامیاب از عقده کسوف برون
آمد آفتاب اعلیه الله و کفی به شهیدا که بواسطه چند روز عارضه
انجناب دلهای بندگان از تراکم هموم و اضطراب و تلاطم
محن و اکتیاب چنان در التهاب بود که اگر دران باب سخن
روزی کران تهتر بر عرضه بپایان نرسد بارى الحمد
که حضرت حافظ العباد سرادقات جلال ان صاحب را بن
بعد از تغییر و زوال و تبدیل و انتقال مصون و محروس دارناد
هیچ دردی بتوای بایه درمان نرساد هیچ گردی
بتوای چشمه تعزیت نامه حیوان مرساد

تعزیت نامه

دوران می حسرت همه در ساغر ما کرد ٭ بر هر چه نهادیم
دل از دیم جدا کرد ٭ جهان منزل راحت اندیش نیست
عدم با وجودش دمی بیش نیست ٭ بخسته کسی سالم از تیر او
همه خاص و عام مند زنجیران ٭ دلم از گردش گردان نگاراست
غمی هر دم بجان خسته بار است ٭ عرض نیاز مبتلای
حزین و گرفتار با درد و الم همنشین اعنی غریبی بی نوای
اشک ریزان ٭ سرا پا داغ از مرگ عزیزان ٭ که حقا و بعزه
تعالی که از خبر وحشت اثر الم ثمر ناکامی آن نوباوه گلشن
وداع نمودن آن شمع جمع قابلیت از این سرای فانی و
ارتحال و انتقال بجهان جاودانی و محرومی دوستان و محبان
از صحبت آن سرمایه زندگانی نه اینقدر متاثر و متالم
گردیده که عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن
ان در این منقبه جات صفحه نگار تواند بود لیکن چاره
بجز صبر و فائی بجز تحمل نیست امید که خدای حق تعالی
ان مرحمت و غفران پناه را مشمول مرحمت و بازماندگان را صابر و شکور فرموده حیات و بقای بازماندگان را
برب العباد

الهی

این حالت مشکل ما کی بود آسان ٭ غم گشت مرا چنانکه آن خسرو را
یارب چرا بهفاشید انگور را ٭ آیا چه شد آن شاخ گل نو رس را
بعرض میرسد از استماع این واقعه مهلکه و مصیبت
اشد وقایع و اصعب مصائب است دل غمگین را حالتی
شده که زبان را یارای ادای آن نیست و خاطر حزین را
ملالی رخ نموده در بنیان خامه را طاقت املای آن نه
آستین از چشم اگر بر دارم و دست از دهان ٭ بر خود

مغفور

تعزیت نامه

واه من ز زمین و آسمان ٭ هر چند صبر و شکیبائی
در این قضیهٔ عظمی از جملهٔ محالات است لیکن باید خود را
در ورطهٔ اندوه و غم نینداخته تحمل و بردباری را که شیوهٔ
حضرات معصومین علیهم السلام است شعار خود ساخته تا قضا بر سر آنچه نمیتوان
آمد ٭ باقی در دیتوان انداخت ٭ امید که حضرت عزت عز
اسمه صبوری بدل از این واقعهٔ جانکاه و حادثهٔ ناگاه بخشوده
اجری کامل کرامت فرماید و اضعاف آنچه از عمران برادران
پناه مقصور گشته بر عمر آنمخدوم و سایر مصیبت زدگان
بیفزاید بیت ٭ عمرت از هر چه هست افزون باد ٭ بمحمد
و آله الامجاد
بعرض کیمیا ٭ از روزی که این ضرب وحشت اثر گوش زد
این سوخته دل خسته گردیده تا حال شبی نمیگذرد [illegible]
که عمرش نمیگذرد ٭ ترا بر آسمان از انجم تعالی از آنکه
چندانکه جهد مینمایم در صبر کرایم و در جرگهٔ ان الله
مع الصابرین آیم ٭ سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد
کن ٭ بقرب دو ماه است بر بستر رنجوری افتاده بسته و دل بر بلا
خویش نهاده و بسته اینک با هزاران ضعف و ناتوانی از آن
بیماری رسته لیکن ٭ دل و جان بکار و جگر ریش و سینه چاک
هم خود بگو که چون نکشم آه دردناک ٭ اگر چه بدبختی
در زنجیر شکیبائی چاره نیست و این درد بی درمان را بغیر صبر
دوائی نه اما ٭ تا طاقت صبر بود کردم ٭ دیگر چکنم اگر نباشد
با اینکه میدانم که نهال غصه و غم را ثمری و گیاه
اندوه و ماتم را فایده و بری نیست مع هذا خودداری نمیتوانم
و در این مرحله بی اختیارم و طاقت بر ضبط خویش ندارم

جواب تعزیت نامه

مگر خداوند عالم غبار اندوه این مصیبت را از آئینهٔ دل
بزداید و گرد ملال از چهرهٔ این نحیف شکسته بال پاک
نماید در عالم ٭ جواب تعزیت نامه یکایکی متوقع آنکه آید
بموقف عرض میرساند ٭ در زمانیکه آئینهٔ ضمیر محبت تخمیر
از رهگذر گرد انگیزی حرکات ناهنجار سپهر غدار غبار
آلودهٔ غم و اندوه و ذائقهٔ طبع سعادت تاثیر از زهر
زهر جانگزای اخبار کدورت آثار مرارت اندود و المم
مکروه بود کرامی ملاطفت نامچهٔ خلت طراز و مصیبت مفاوضه
لازم الاعزاز در منعر بر وقوع واقعهٔ جانسوز و سنوح
سانحهٔ غم اندوز ارتحال مرحمت و غفران پناه طاب ثراه
از دار فنا بعالم بقا و حصول ناخوشی مزاج سعادت امتزاج
نامزد این قدر شناس کالای گرانبهای [illegible]
شده بود و واصل [illegible]
مطالعهٔ مضمون مصیبت مشحون شرح انواع تأسف و ملال و اقسام
تحیر و کلال حاصل گردیده و در مصیبت و غم ایشان داخل
میباشد نهایت از آنجا که بنای هستی افراد موجودات
و آحاد مکنونات ناپایدار و ارکان عالم امکان و اجزای عناصر
اربعه بی سکون و قرار است و در جائی که شهسوار عرصهٔ
لولاک و علت غائی آفرینش آب و خاک بخطاب انک میت
مخاطب شود معلوم و آشکار است که سایر ابنای زمان
بطفیل وجود مسعود ایشان موجود گشته لذا ساقی اجل از خمخانهٔ
کل نفس ذائقة الموت جرعه بچشاند ٭ هر آنکه زاد بناچار باید
نوشید ز جام دهر می کل من علیها فان ٭ بنا بر این
با تقدیر الهی تدبیری و از حکم قضا گریزی نیست

جواب مصیبت نامچه [illegible]

همواره باید تمسک بحبل المتین کریمهٔ ان الله یحب الصابرین

جسته بقضای الهی رضا داده و مطیع امر قضا گشته از این

رهگذر مرآت خاطر حقانیت مظاهر را غبار آلود یأس و نومیدی

نسازند و شکر و سپاس نامتناهی پردازند در جانب او علیه

واثق است که جناب حی غفور رحمت و غفران پناه مرزور را

از دار القرار جنات تجری من تحتها الانهار غریق گرداند مغفرت

و جملگی بازماندگان خصوصاً ملازمان عالی را صبر جمیل و اجر جزیل

کرامت فرماید و از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین شفای

عاجل و صحت کامل شفقت و عنایت نماید البته و السلام

ایضاً نوع دیگر

از مرگ ناگهانی آن دل کباب شد ❊ بنیاد صبر و خانهٔ طاقت خراب شد

بی نور گشت دیدهٔ [illegible] خاص و عام ❊ تا مهر دار طلعت او

در حجاب شد ❊ [illegible]

سوالف مظاهر از دست برد گلچین روزگار پژمرده و عندلیب

ضمیر الفت تخمیر از ستم خزان جدا ز آن افسرده و بلبلان بساتین

نشاط خاموش و طایران حدایق الالم در خروش بودند

خبر وحشت اثر و دهشت ثمر واقعهٔ هائله جان سوزی و قضیه

حادثهٔ غم اندوزی مسموع شد که آتش استماعش صبر و طاقت

مخلص را سوخت و نیران بیانش یکباره شعلهٔ ناشکیبائی

در دل محنت زده افروخت زهی جفائی که از آسمان بر مصیبت

زدگان رسید و ستمی که از روزگار غدار بر دل محنت

زدگان پدید گردید آری نهالی را در جویبار وجود در نوبهاران

شادی بار است که تیشهٔ فراق ستمش از پا بیفکند و گلی را

در گلبن عزت جلوه پذیر ساخت که صرصر گلچین المش

جواب تعزیت نامه و نصیحت

بر باد نداده‌ام بحضرت عزت غرا سمه که بنوعی صهبای

مصیبت مدهوش ساخته که از مسرت دوران و آسایش

جهان فراموش و بطریقی دردی این دردم از دست برده که

لب از صحبت مونسین بسته بالمره از عزیز جهان مجهت

بنیان خاموش است جهان و عزیزان فراموش

پس از دوستان نطق خاموش از انجا که آیات متبرکات

قرآنی و احادیث فایض البرکات رسول یزدانی آمر [illegible]

بر صبر و شکیبائی ناچار است که صبر و تحمل را مایهٔ اجر دنیوی و

اخروی شموده بشکر الهی و سپاس نامتناهی پردازند

امید از جناب حی غفور همگی جرعه نوشان صهبای

مصیبت را صابر و شکور فرموده حیات و بقای عمر بازماندگان

[illegible] نصیحت در تحصیل علوم [illegible]

پدر را اوقات [illegible]

مقاصد کافیه صرف نمای که میان مدرسان بروشن ضمیری

مشهور آفاق گردی نه آنکه با موزجی از جمل و مجمل علوم

در هیچ باب کفایت نمیکند اکتفا نموده هنگام عمل مانند

عوامل بکل درمانی با با جانا بتلخیص مطولات و ایضاح مجملات مفتاح

گنجینهٔ معانی بدیعه و کلید خزانهٔ بیانات عربیه باش تا در کشف

اسرار بلاغت قرآنی و رموز دلایل اعجاز فرقانی کتاب نفت

خوانند و مجمع البیانات دانند نه آنکه بسان انعام در جهل الم

مانی نور خشما بدریافت مسایل منطقی که منتج درستی گفتگو و

میزان صحت خیال و شمر رفع هر گونه قیل و قال است جنان

پرداز که هر آنچه در مطالع اندیشه است طالع گردد تا عنبنا

وفور و وضوح انوار در نظر صافی مشربان کامل عیار بوده

نصیحت در تحصیل علوم

تمامی دانش حجتی اظهر من الشمس و برهانی ابین من الامس
نماید قرة العینا در استبصار تهذیب فکرت و لمعه ادراک
فطرت چنین جوز را بسار که مجلی شرایع و دین داری و سالک
مسالک هشیاری و حاوی قواعد نافعه دین و جامع دروس احکام
شرع متین بوده سینه ات بسان عیون ینبوع اخبار رضا و دلت
آسا ذخیره اندوز لآلی آبدار احادیث ائمه هدی گردد فرزند
تجرید اختیار نمای که بقبض اشارات غیبی فتوحات لطف
لاریبی از کافه علل شفا یابی ارجمند اغیرت پیشه کن که بدیده
حکمت العین بصیرت راه هدایت یافته از چشمه سار عیون الحکمه
بهره مند گشته از سرچشمه آب حیات ابدی نجات رسی
نور دیده من تا بهیات هلال از کثرت ریاضت چون کاه
نگردی از پرتو خورشید عنایت ازلی کی رنگ تمامی خواهی دید
سرو سینه من تا بصورت نارنگ ابی سودای طریق
آگاهی در این سرا پرده فانی نشوی منظور نظر ارباب
مناظر نخواهی گردید جان با بایدست صبح بر مراتب فروع
و اصول و معقول و منقول پرداخته بنگارش اموری چند در
نزد اهل علم و عمل دستور العمل حسابی بعبه باشد اد الله
بفضل الهی باعث تذکره و موجب تبصره گردد در آن انتها
مانعی بهم رسیده باین دو کلمه اکتفا گزیده در خانه اگر کس است
یک حرف بس است ۝ ان شاء الله تعالی حق سبحانه و تعالی بکمال ترقی
رساند و بتوفیقات دارینیت گرداند والسلام

من کلام میرزا کوچک شیرازی المتخلص به وصل

مجبان عزیزان دوستداران شکایتی دارم بی نهایت
و دلی هم شکایت از جمعی نسناس ناس نما و بشتی غولان

در شکایت از اهل دنیا

ادمی ربایی سکان عاری از حلیه ناموس و مسلمانان
باز نار و ناقوس و عوران پر عبوس صد بار نند مم ازار
و دیوان آدمی خوار علیهم لعنة الله بالتکرار ما دامت
الثوابت و السیار فی فلک الدوار ساعی مبین کوش
کنید و فریب این زرق فروش از فراموش نسازید
آدم از خاک آفرید و شرب از تاک و پاک از ناپاک که اگر
وجود خبیث این دون طبعان منظور نبودی هیچکس زبان بد
دنیا و اهل آن نگشودی از آنچه ببینند اگر مال است حسینیان
بد نهال و اگر ناموس ایشان بر افسوس و از آنچه بشنوند
اگر حق است گوششان پر زیبق و اگر باطل دلشان مایل و
از آنچه خورند اگر حلال است طبعشان بد ملال و اگر
حرام درویشان صد اهتمام الهم الا کالانعام
درویشان حیلی است سربرراه از جحیم سر شان جحیمی
سر چشمه جحیم اگر درویشی دل ریش را با هزاران تشویش
مجال سوالی از ایشان دست دهد از باد غرور خاک بر
سر آتش شهوتش ریزند و صد چشمه آب حسرت
با کلید اذیت از چشمه چشمش بر انگیزند رخنه شان جز
در آبرو مفاد کارشان جز برده نشو مفاد الهم
فرق جمعهم و غذبهم عذابا الیما

الحمد لله المتفرد بالقدم والدوام المنزه عن الازدواج
والالتیام الذی جعل النکاح وسیلة لتکاثر الانام
و ذریعة للتفاخر سید العام والصلوة والسلام علی خیر
خلقه محمد المبعوث من اشرف جرثیم الانام وآله و اولاده

الائمة الاجلة البررة الکرام الذین اذهب الله عنهم
رجس الخطاء و دنس الآثام کلگونه حمدی که عذار عذرای
ورق را بزیباترین وجهی کلگون نماید و غازه شکری
رخسار عروسان دلارای صفحه را به نیکوترین صورتی آراید
سزاوار جمال جمیل حضرت ذوالجلالیست که بعثت آسمان
در حریم حرم صنعش شاهدیست هر بعثت کرده ازدواج
آبای علوی با امهات سفلی از نتایج حکمت بالغه
اوست و اطفال موالید از شیمه عدم زاده صنعت کامله
او صورت کر صنع بدیعش بمصداق صورکم فاحسن صورکم
نقشبند هیولای ذکور و اناث است و چهره پرداز
فیض منیعش برقع کشای نهفته رویان حجله عدم الذی
یخلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق فی

از ماه و مهرش تیغه طلا در پیشانی

ظلمات ثلث در تصریف تصویر ستی بی علاج و کدخدی
جسم و روح را عقد ارتباط از اوست و در عرفات بیناگر
وجود اخلاط اربعه را حسن اختلاط از و از لطف جسیمش
دوشیزه هر کیاهی نامزد کل زمینی است و از فضل
عمیمش دخت هر درختی با رور حمل میوه شیرینی شمشاد
قدان اشجار را پیرایه رعونت از او در بر است و غنچه لبان
شکوفه و ازهار را چادر سفید عصمت از او در سر
ز ابر افکند قطره ای سوی یم ؛ ز صلب آورد نطفه در شکم
از آن قطره لؤلؤی لالا کند ؛ وزین صورتی سرو بالا کند
سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض
ومن انفسهم ومما لا یعلمون آرایش بر دوش دوشیزه
فکر و زیور کردن و کوشش عوانی معانی بکر حلیه

والا او کوهر گرانبهای نعت و منقبت جناب عالی النسب
امی لقبی است که سرخ روئی گونین بغازه کاری مشاطه شفاعت
اوست و تکون عالم و تولد بنی آدم از بطن عدم بطفیل حضرت
مفترض الطاعه او که گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب
تا ابد بودی هوا استرون بودی و آدم عزب اعنی نور پاک و نیر تابان
بهین فرزند مادر خاک و مهین سلاله دودمان افلاک سید
ولد آدم و انگشت نبوت را شریف ترین خاتم خاتم الانبیا
و سید الاصفیا علیه من الصلوات ازکاها و من التحیات انماها
دام الاثنان زوجا و النیران یدوران حضیضا و اوجا و آل اطهار
درود نامحدود و جواهر تسلیمات نامعدود شاباش و نثار آستان
زوج بتول و صهر رسول و اولاد امجاد او باد و بعد عرض
از صورت نگاری این نوباوه دلکش و چهره آرائی این صحیفه

[illegible]
دلکش و ش و از حروف و نقطه رشک افزای خط و خال رخسار
حوران پریوش کشش است آنست که وحدانیت محض ذات
خداوند صمدانیست و فردانیت شایسته یگانه بی زوج و ولد الذی
لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و بفحوای الرجال قوامون
علی النساء بقا و قوام سلسله هستی بامر مزاوجت منوط است
و بمضمون تناکحوا تناسلوا انتظام عقد توالد و تناسل
بمناکحت مربوط است چنانچه آبای علوی و امهات
سفلی افراد ازواج را ایجاب و قبول علت و معلول
موجب حصول عقد ازدواج است و نتاج صور موالید ثلثه
در تولد مزاج قابله ماده و ماده قابله محتاج اگر قوت باصره
در آئینه خانه چشم در پس پرده زجاجی هم آغوش مردمک

المناکحه

دیده‌ئی شد دیده بدیدار قرة العین خویش روشن نمیکرد
و تا پرند از مشکین نقاب شب بر این کهن قصر زرآئین
بهمو اکمی ماه قرین نمیگشت خلف الصدق صبح صادق از ذر کتان
نمیگرفت مادام که قطره ابر نیسانی در رحم صدف قرار
نگیرد مریم وار دُرّ شاهوار نزاید و تا خورشید جهان
پیما از لوح سما بعجزه بهمانا تا بد از صلب کان گوهر غلطان
وار بدخشان لعل درخشان لعل نیاید و بهفال نو
خیز را بدون پیوند در بر گرفتن ثمر الفؤاد فواکه لطیفه مقدور
نیست و بی ... وکل نوباوه کان جهو از امکان
بطون خاک جلوه گر عرصه نمو و ظهور نه بناءً علی هذه المراتب
بمقتضی حکم الهی و اطاعت حضرت رسالت پناهی ...
دفتر ... در اسعد ساعات مقرون بسعادات و ... اوقات

پر خیر و برکات وقوع شد عقد مناکحه ...
فیما بین عالیجناب قدسی خطاب مستغنی الالقاب والادعیه ...
... والدهمدان و علیا جناب خدارت مآب باکره
بالغه رشیده هی المسماة فلانه خانم بنت فلان بصداق معین
معلوم القدر مرضی الطرفین قدر مبلغ پنجاه تومان نصف
آن حفظاً للکل بیست و پنج تومان تبریزی نقد جاری در معامله
که بمقتضای وقوع مناکحه زوجه مشار الیها مبلغ بیست تومان
از همه کل وجه مزبور را ابراء و اسقاط و تتمه مبلغ سی تومان
بر ذمه زوج مزبور باقی است که عند القدرة والاستطاعه
مئودی سازد اللهم الف بینهما وطیب نسلهما واکثر اولادهما
وکان الوقوع ایضا مناکحه قسم دیگر فی فلان

الحمد لله الذی احل لنا التزویج والنکاح بفضله العمیم و

المناکحه

حرم علینا الزنا والسفاح بعدله الجسیم والصلوة
والسلام علی صفیه محمد ص مبین قواعد الحلال والحرام والمباح
واله الطاهرین قدوة اهل الفلاح ما تزادت المساء والصباح
اما بعد غرض از تحریر این کلمات سعادت آیات و باعث
بر تسطیر این عبارات میمنت سمات آنست که نظام عالم
و بقای نسل بنی آدم بمزاوجت منوط و بمناکحت مربوط است
وار تکاب ازدواج متضمن وسعت و غنا و متکفل رفع رنج
و عناست بمضمون هدایت مشحون کلام ملک علام وانکحوا
الایامی ... امر تزویج در طبایع مرغوب و در شرایع مندوب و
فاعلش نزد اولوالالباب مقبول و محبوب و تارکش در نظر ارباب
آداب مخذول و منکوب است کما قال النبی ص النکاح
سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی و مناسل

فضایل ...
مرحله اقصی و اسنی است و درجات عبادات متزوجان
از شرفات غرفات عدنان برابت شتی ارفع و اعلا
کما قال امام المشارق والمغارب جعفر ابن محمد الصادق
رکعتان یصلیهما متزوج افضل من سبعین رکعة یصلیها اعزب
بنابراین بمبارکی و فیروزی در اسعد ساعات و اشرف
اوقات تحقق پذیرفت عقد نکاح دایم جازم صحیح معتبر
شرعی اسلامی فیما بین فلان و عفت و عصمت
مآب خدارت و طهارت انتساب باکره بالغه رشیده
خالیه من موانع النکاح المسماة بفلان بنت فلان بصداق
مبلغ و مقدار و موازی فلان مناکحه صحیحه شرعیه
... مرضیه ملیه فرعیه مشتمل بر جمیع شرایط و ضوابط

طلاق نامه و وقف نامچه

و زوجیه و محتوی بر کافه لوازم و مراسم ملّیه از ایجاب و
قبول و غیر ذلک الامور المتعلقه بها و زوج مزبور
بوجهی از وجوه شرعی بر خود لازم نمود که یکنفر غلام حبشی که
تخمیناً قیمتش فلان مقدار بوده باشد از عین المال خود
بملکیت زوجه خود در آورد و کان فی تاریخ فلان سنه فلان

طلاق نامه

الحمد لله الذی ... فلان فلان

... که عالیشان وکیل مشار الیه بلفظ اولیه یا ثانویه شرعیه زوجه
مدخوله موکل مزبور وهی المسمات فلانه خانم بنت فلان را در
درحضور عدول مؤمنین کثر الله امثالهم فی العالمین
واقع و جاری ساخت بنحوی که علاقه زوجیت بینهما
زایل و مرتفع گردید و هر حقیکه مسمات مزبوره را در ذمه زوج بود
سیما مهر المسمّا فی العقد و نفقه زمان العده بر زوج مشار الیه
بود دانسته و فهمیده بالطوع و الرغبه مصالحه صحیحه شرعیه
نمود بمال الصلح مبلغ فلان مشروط آنکه در عده رجعیه
رجوع بزوجیت ننماید و مسمات مزبوره در طهر غیر مواقعه
یا آنکه عدم مواقعه مثلاً چهار ماه است و مسمات مزبوره
در طهر لایجامع میباشد و کان ذلک فی شهر فلان

سپاس وقف نامچه افزون
از مکالمه و قیاس وقف مزرعه آگاهی و الای جناب
رب الاربابیت که دهکده عالم جبروت را بلا مساهمت
و مشارکت غیری مالک است و ملک ملکوت بارگاه عزتش
منزه از اشتراک سهیم و مشارک ثور در زراعتش

وقف نامچه

قدرتش کاویست کاری که از مجره شیار بر گردن
نهاده و انجم و اختر کبوتران برجی که در هوای
شوقش بال افشان و معلق زنان بچرخ افتاده
سنبله در مزرعه دایره خوشه فلک از کشت زار
صنعش خوشه ایست و حاصل کونین برای راه روان
اطاعتش توشه که خاک از اراضی شوکتش قطعه
زمینی است که از جوی بهار مشروب گردیده و چرخ
پر در مزرعه فیضش دهقانی که باد اس هلال بخوشه چینی
حمیده مراد و ارسد کبریا و منی که ملکش قدیم
ذاتش غنی و درودی که خوشه چین ناطقه قلم از
کشت زار بیان درود باشد لایق جناب بزرگواری
که مقصد اصلی از بنای مزرعه جهان حصول
حاصل ذات پاک اوست و علت غائی از احیای
اراضی سموات و عدم منود از کیتا گوهر تابناک او و دعوات
طیبات بر آل و اصحاب او باد که جعفر آباد ملت جعفریرا
مهین سالارند و حدیقه دین مصطفوی را نازل منزله
ابر بهار اما بعد بر واقفان مواقف توفیق که آنکه استقرار
قرای توفیقیه کرده اند مخفی نخواهد بود که در سر زمین زندگی
نشاندن درخت نیکو ثمر اثمار برخورداری از آن مهارت
و در زراعت گاه دنیا افشاندن تخم رستگاری
سبب ربیع و برخورداری در وقت حصاد عملها
بناءً علیه وقف صحیح شرعی و حبس صریح مرعی نمود فلان
بن فلان یکدانگ کامل از جمله شش دانگ مزرعه
موسومه بفلان واقعه در حومه دار العلم شیراز مع

وقف نامه و توبه

مع التوابع واللواحق ملکی متصرفی خود را تمامی اولاد
ذکور و اناثا بانکه بخرند و نفروشند و هبه و مرهون
نسازند و مداخل و منافع حاصله از ان بعد از
دفع اخراجات ملزومه کما فرض الله تعالی بین
الذکور والاناث تقسیم نمایند و تولیت شرعی ان ما دام
الحیات به نفس نفیس خود و بعد با علم و اصلح اولاد ذکور
و هکذا نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن بشرط الاقربیت
میباشد و اگر بالفرض اولاد ذکور منقرض شود و تولیت
مذکور با اولاد اناث بوده باشد بشرط علم و صلاح
و اگر ایشان منقرض شود با علم و اصلح دار العلم
که مداخل ان را بمعرفت مجتهد جامع الشرایط بمصارف
وجوه بر مصرف دارد و خلاف کننده ملعون و
مردود درگاه [illegible] و محروم از شفاعت حضرت [illegible]
بناهی خواهد بود فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین
یبدلونه و تفاصیلها مؤبدا و حبسا صریحا مخلدا الی ان یرث
الارض کلها تقبل الله منه و نفعه فی یوم لا ینفع المال و لا بنون
الا من اتی الله بقلب سلیم [illegible] تحریر شهر [illegible]

ازادنامچه التوبه

الحمد لله الذی هدانا سبیل الرشاد و ارشدنا طریق الصلاح
و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد شفیع المذنبین
فی یوم المعاد و علی خیر الاوصیاء الذی لکل قوم هاد و
اولاده المعصومین المختارین من العباد اما بعد
چون هدایت هادی توفیق ربانی و سعادت قاید تایید
سبحانی شامل حال سعادت اشتمال بنده از بندگان

توبه و آزادنامچه

خداوند متعال کرد [illegible] باب توبه و انابه مفتوح دارد
و از کردار و رفتار سابقه خود اجتناب نماید و بدانچه موافق
شرع انور است گراید تا خداوند عالم جل جلاله از سر تقصیرات
آن درگذرد مصداق این مقال شاهد حال فلان است
که بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له لوح معاصی خود را
به آب استغفار شست و شو داده و سر عجز و انکسار بر
خاک مذلت و افتقار نهاده از خلوص نیت و صفای
عقیدت بدست نیاز فتح باب توبه و انابت نموده
و بپای اخلاص طریق سالکان مسالک نیاز [illegible]
و سر افکندگی بیهوده طاغیا راغبا از انچه از وی صادر
شده نادم و پشیمان است تقبل الله تعالی منه و فتح
علیه ابواب الرحمة و المغفرة فانه یحب التوابین

ازادنامچه

الحمد لله الذی جعل الاعتاق وسیلة لنجات الاعناق
و سیر التحریر سلما لرفع التقصیر و الصلوة و السلام علی
سید ولد آدم مالک رقاب الامم مولی العرب و العجم
محمد مقیل المومنین من العثرات و شفیع المذنبین
فی العرصات و آله المعصومین الذین استلزم [illegible]
فکاک الرقاب من ربقات الذلات و بعد چون
نص صریح من اعتق مؤمنا اعتقه الله العزیز الجبار
لکل عضو عضوا له من النار متضمن رفع درجات
و مستلزم نجات آزادگان است لهذا آزاد نمود
و در سلک احرار در آورد [illegible] تمامی کنیز جاریه
حبشیه مسمات بفلانه مبیت و پنج ساله قربة الی الله

مصالحه نامه

وطلباً لمرضاته تقبل الله تعالی منه وجعله سبباً للنجاة
من عذاب الیم فعلی هذا فلانه مذکوره عتیقه وآزادات و
رقبه اش خالی از ربقه انقیاد وعنان اختیارش در قبضه اقتدارش
هر جا خواهد رود وآید کسا پر الاعتاق والاحرار هیچ وجه
من الوجوه کسی را بر او دعوی عبودیت خود نیست واگر احیاناً
کسی مدعی عبودیت وی شود دعوی او باطل واز درجه اعتبار
ساقط است [illegible] فلان بن فلان

چون فیما بین فلان مصالحه نامه وبهلان بخصوص مبلغ
ومقدار فلان منازعه ومشاجره بود فلان مدعی عینیت
بر اینکه این مقدار من از تو طلبکارم ومدعی علیه منکر شده
بالاخره باصلاح مصلحین خیر اندیش که شیوه ایشان
رفع نزاع ودفع فساد بین العباد است قطع گفتگوی
جانبین را نمود بدین نحو که عالیشان فلان در حالت
صحت واز روی رضا ورغبت بالطوع والاختیار لا بالاکراه
والاجبار مصالحه صحیحه شرعیه لازمه جازمه اسلامیه
نمود با فلان حسب القول المقیم مشار الیه تمامی وهمگی دعاوی
خود را که بر سوی الیه داشت من جمیع الوجوه بدون افراز و
استثناء چیزی از آن بال المصالحه مبلغ فلان ومدعی
علیه مال المصالحه مزبوره را تماماً وکمالاً در مجلس عقد تسلیم
مدعی نمود وبقبض وتصرف مدعی مشار الیه در آمد فعلی
هذا رفع منازعه ومشاجره فیمابین وقطع گفتگوی از
طرفین بالکلیه گردید ومن بعد مدعی مزبور را با مدعی
علیه مذکور سخنی وگفتگوئی نباشد وصیغه مصالحه
بینهما جاری گردید ۱۲۰۶ فلان

وصیت نامه

الحمد لله الذی الوصیه حرس عباده
علی الوصیه کما قال فی محکم کتابه الکریم یوصیکم الله
فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین والصلوة والسلام
علی افضل عباده محمد الذی اوصی امته بالوصیه کما ورد
فی الحدیث من مات بغیر الوصیه مات موته الجاهلیه
وعلی اوصیاء المرضیه علیهم الصلواة والتحیه اما بعد
غرض از تحریر این فقرات سعادت بینات انکه چون
تاکید اکید وحث بلا مزید در باب وصیت وارد شده
چه بمدلول کل نفس ذائقة الموت ومفاد اینما تکونوا یدرککم
الموت ولو کنتم فی بروج مشیده کافه مخلوقات را
شربت وفات چشیدنی است وقاطبه موجودات را
ضربت ممات کشیدنی ونص لا یبقی الا وجهه ولا یدوم
الا ملکه احدی از آحاد عباد را از ملوک ودر این جهان برقرار نبود
دفردی از افراد آدمیان را بقای در این دنیای
نامرغوب ممکن ومتصور نیست پس بر این چند روزه
حیات مستعار عالم فانی اعتماد نشاید واقدام بوصیت
باید تا از جمله من مات بغیر الوصیه مات موته الجاهلیه
محسوب نگردد بنا بر این اقل خلق الله فلان ابن فلان در حال
کمال عقل وشعور وصحت اقاریر شرعیه وعیان
قدرت واختیار لا بالاکراه والاجبار بل بالطوع
والرضا والاختیار وصی شرعی ونایب مناب ملی خود کرد
فلان ولد فلان را که بعد از حلول موت ووقوع فوت بامور وصایت
من اقدام وبر وفق شریعت نبوی صلعم بانجام رساند ولوازم
سعی وتدبیر در جزوی وکلی ان باید که خلاف وصیت

بنای بقاع خیر

عمل نباید و در هر حال خدا را حاضر و ناظر دانسته برانچه در
این وصیت نامچه مذکور شده بدون زیاده و نقصان معمول
دارد و انچه صریح مذکور نشده باشد بر وفق شریعت مطهره
باید بجا بیاورد و هر و مخلفات و متروکات من انچه از نقد و جنس
در هر جا و نزد هر کس بوده باشد همه را جمع آوری
تصرف نموده و فلان و فلان کار را نماید و از کل مخلفات
اخراجات تغسیل و تکفین و فلان و فلان موضوع نموده
انچه از مخلفات و متروکات باقی ماند کما فرض الله تعالی
فیما بین الورثه قسمت نماید و تخلف از منهج و طریقه وصیت و
قانون شریعت نورزد که موجب خسران دنیا و آخرت
خواهد بود فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین
یبدلونه ان الله سمیع علیم حرره

از قواعد خطبه ... باب بقاع خیر در اول این بنویسند

غرض از تحریر این کلمات شریعت آیات و تسطیر این فقرات
سعادت بینات انکه احادیث بسیار از ائمه اطهار
علیهم صلوات الله الملک الجبار در خصوص بنای بقاع
خیر وارد است که مثمر اثمار برخورداری از املها و جنب
رستگاری از عملها است و فاعلش نزد خداوند در
جرگه نیکوکاران و از جمله ان اکرمکم عند الله اتقیکم محسوب
میگردد چه هر فرد از افراد آدمیان را که قدم بعرصه
وجود گذاشت ناچار مسافر دیار عدم خواهد گشت و
هر مسافر را زاد و راحله ضرور و در کار خواهد بود پس
بانی مبانی خیر را مفاد ان الحسنات یذهبن السیئات
و مصدوقه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها درجات رفیعه

هبه نامه

حاصل گردد بنا، علی هذا هر کس را که هدایت هادی
توفیق ربانی و سعادت تایید تائید سبحانی شامل
حال سعادت اشتمال گردد و خواهد که در جرگه نیکوکاران
شمرده شود زری بجهة بنای مقبره از برای مدفن
شیعیان اثناعشری بنام خود در این دایره بنویسد و
وکار سازی نماید که ان زر را در خریداری زمین و برای فرزندان
حصار دور و اطراف ان و چاه و غسال خانه در ان قبرستان
نماید که اموات شیعیان را در انجا بخاک بسپارند و مصدان
لا تجارة کالعمل الصالح و لا ربح کالثواب احرز نموده
باشند فاستبقوا الخیرات والحسنات ان الله لا یضیع
اجر المحسنین

هبه

الحمد لله ذی المواهب والعطاء والصلوة والسلام
علی سید الانبیاء والرسول المجتبی محمد المصطفی و آله
المستکملین الشرفاء ما دامت الارض والسماء الذین
باحکامهم حصل نظام الملک و بولایتهم ثبت قوام الدین
کلگونه حمدی که بعتکفان صوامع ملکوت بزبان
تقدیس ادا نمایند شایسته مالک الملکی است که
رقبات رقبه انام از خاص و عام در ید قدرت و
اقتدار اوست و املاک شش دانگه جهات سته
عالم امکان در قبضه تصرف و اختیار او و نغمی
که عندلیب نوایان گلستان سخنوری نغمه سرای
آن رطب اللسان گردند لایق بزرگواریست که
مقصود اصلی از بنای مزارع جهان حصول حاصل
ذات مسعود اوست و علت غائی از آفرینش

هبه و شراکت نامه

عالم امکان ایجاد وجود لازم الجود او وعترت هدایت
فطرتش که بلد الامین شریعت نبوی را بهین [illegible]
وحدیقه دین مصطفوی را نازل منزله ابر بهارند. بعد
باعث بر تحریر این کلمات شریعت آیات آنست که
در اسعد ساعات و ایمن اوقات عالیحضرت فلان ابن
ابن فلان باشد رضا و رغبت خالصا لوجه الله تعالی
تمامی و همگی فلان حامکی متصرفی خود محدود بحدود اربعه

از حدی بفلان	از حدی بفلان	از حدی بفلان	از حدی بفلان

بدون استثناء شیئی از آن هبه صحیحه شرعیه و عطیه
صریحه ملیه نمود بعالیشان فلان بمال المعاوضه مبلغ
فلان و صیغه مواهبه شرعیه بینهما جاری و بسبب جریان
صیغه ازاله حقیت و ملکیت مالک مزبور شده
و بحقیت و ملکیت متهب مزبور [illegible] قرار
یافت و بعد الیوم عالیشان متهب معزی الیه راست
انواع تصرفات مالکانه محقانه در عین و منفعت بستان
مزبور کیف شاء و حسب اراد که تصرف الملاک فی املاکهم
وذوی الحقوق فی حقوقهم دون غیره من الناس دیا
فیه وقع الاشهاد و الختم بالصلواة علی من ختم به
الرسالة محمد صلعم و آله الامجاد شهر فلان

بستان واقعه اربع

نامچه

غرض از تحریر این کلمات واضحة الدلالات شرعیه
المبادی والنهایات آنکه واقع شد عقد شراکت فیمابین
عالیشان رفیع مکان جناب الحاج حاجی محمد صادق ولد مرحوم حاجی
رمضان و کربلائی اسد ولد کربلائی آقا بابو کربلائی [illegible]

شراکت نامه

ولد مرحوم حاجی غلامعلی کلهم شیرازی در سرمایه
موازی [illegible] هزار روپیه [illegible] نصفه آن حفظا للکل معادل چهار
هزار و پانصد روپیه میباشد بموجب تفصیل ذیل

نقدی از حاجی محمد صادق	کربلائی اسد	کربلائی آقا بابو

دو وجوه مذکوره را ممزوج و مخلوط بیکدیگر گردانیده
علامت امتیاز مال هر یک بالکل مرتفع گردیده و
شرکا ثلثه در هر باب و هر سوا خداوند عالم را حاضر
و ناظر دانسته وجه مزبور را در معرض معاملات و بیع و شرا
اسب و دیگر اجناس در آورده تا مدت دو سال کامل
آنچه خلاق عالم منفعت کرامت فرماید اثلاثا قسمت نمایند
و اگر خدا نخواسته ضرر و نقصانی رسد نیز بنحو نفع فیمابین
سویت شود و قرار شده که از سرمایه مزبوره هر نوع
معاملاتی که نمایند باطلاع و استصواب یکدیگر [illegible]
بوده باشد و حیف و میل و ستم شرکی روا ندارند تا حضرت
علام الغیوب نیز خیر و برکت عطا فرماید و ایمن [illegible] بسبیل
نامچه قلمی گردید ۲۵ شهر رجب سنه تسع و ستین و
مائتین بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویه

نامچه

ازمال عالیشان رفیع مکان جناب الحاج والعارف حاجی محمد صادق
ولد مرحوم حاجی رمضان شیرازی موازی [illegible]
روپیه سکه نصف آن حفظا للکل معادل سه صد و
هفتاد و پنج روپیه میباشد نزد و در رقبه عالیشان رفیع مکان
کربلائی اسد ولد عالی مکان کربلائی آقا بابای شیرازی
ثابت و لازم است ان شاء الله تعالی و [illegible] بعد از

انقضاء مدت یکسال تمام از تاریخ تحریر مهما ممکن بسازی باید
و بعذری از معاذیر موقوف و معطل ندارد و ایجر وقت بسبیل
تمسک نامچه قلمی شد تحریراً فی پانزدهم شهر رمضان المبارک ۱۳۳۱

حجه نامه نیابت

قال الله سبحانه و تعالی و لله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا و ایضاً قال الله تعالی و اتموا الحج و العمرة لله
اما بعد تحریر بتحمید ایزد آسمانی و تسدید قاید توفیق سبحانی
بنده خاطی آثم اقل الحاج فلان احسن الله الیه و غفر له و لوالدیه بعد
قطع مراحل وطی منازل بام القری زادها الله شرفاً و کرامة
رسیده از جانب جناب فلان اعلی الله درجاته فی دار الجنان لکن
بشرائط و آداب و مراعات احتیاط در هر باب نیابة عن ذلک
الجناب اعمال و مناسک حجة الاسلام حج تمتع را در احرام
بنوعی که موده بقرن المنازل است رفته و غسل نموده و نیت
احرام بجا آورده و نیت احرام عمرهٔ تمتع کرده دو جامهٔ احرام پوشیده
از محرمات شارع اجتناب نموده تلبیه کنان و لبیک گویان
بنیابت منوب عنه خود روانهٔ مکهٔ معظمه زادها الله شرفاً گردید و از
باب السلام داخل مسجد الحرام و از زیر طاق بنی شیبه بیرون
رفته محاذی حجر الاسود ایستاده نیت طواف کرده و هفت شوط
طواف مع جمیع الشرایط بعمل آورده و دو رکعت نماز طواف خلف مقام
ابراهیم کرده و از باب صفا بیرون آمده بصفا و مروه رفته
نیت سعی نموده هفت شوط سعی مبتدیاً من الصفا بعمل آورده
و در هر شوط هروله در مقام آن نموده بعد تقصیر محل گردید و
دیوم الترویه یعنی روز هشتم ذی الحجه بجهت احرام حجة الاسلام
غسل کرده داخل مسجد الحرام شده در حجر اسمعیل زیر

میزاب رحمت احرام حج تمتع بسته و نماز احرام در مقام
ابراهیم کرده روانهٔ منا گردیده و نماز عشائین در مسجد خیف کرده
روانهٔ عرفات شده و در ان میدان غسل مستحب نموده وقوف
واجب از ظهر تا غروب آفتاب نموده پس روانهٔ مشعر الحرام
شده و در انجا نماز کرده سنگریزها برای رمی جمرات ثلثه بر
داشته و وقوف از اول طلوع الفجر الی طلوع الشمس بعمل آورده
از انجا روانهٔ منی گردیده و در وادی محسر هروله نموده وارد
منی گردیده و اعمال ثلثه منا که جمرهٔ عقبه و ذبح و حلق باشد
بجا آورده و روانهٔ مکهٔ معظمه شده در مسجد الحرام محاذی
حجر الاسود نیت طواف حج تمتع نموده هفت شوط طواف
بعمل آورده و نماز طواف خلف مقام ابراهیم کرده
و از مسجد الحرام بیرون آمده و بعد نیت هفت شوط
سعی هروله می نماید ادا کرده باز داخل مسجد الحرام شده
و طواف نساء را بعمل آورده و نماز طواف مذکور را کرده
برای بیتوته باز روانهٔ منی شده و روز یازدهم و دوازدهم
مع الاتقاء من النساء در منی مانده و رمی جمرات ثلثه
در هر دو روز بعمل آورده اعمال حج را باتمام رسانید
و زیارت اماکن معظمه مثل محل ولادت آن حضرت و روضهٔ
حضرت خدیجة الکبری و حضرت ابو طالب و حضرت آمنه
بنت اسد و حضرت هاشم و حضرت عبد مناف و جبل حرا
و قبرستان جنة المعلی و خانهٔ حضرت خدیجه که محل ولادت
حضرت فاطمهٔ زهرا در انجا بوده و جبل ثور و غیره را زیارت
کرده پس فلان روز روانهٔ مدینهٔ منوره شده و از باب السلام
داخل حرم حضرت خیر الانام شده زیارت حضرت خاتم

حجه نامه نیابت

المرسلین صلعم و زیارت حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله

علیها نموده از باب جبرئیل بیرون آمده و جنب البقیع

بزیارت ائمه اربعه علیهم السلام و عباس عم حضرت

رسول و فاطمه بنت اسد و حضرت ابراهیم فرزند رسول

کریم و حضرت اسمعیل فرزند امام جعفر صادق ع و ابوی

عبد الله والد ماجد آنحضرت و عقیل ابن ابی طالب و صفیه

و عاتقه عمه رسول کریم و حلیمه سعدیه مرضعه آنحضرت و

زیارت رسول الله صلعم و بیت الحزن و دیگر مواضع شریفه

و بقاع منیفه مثل مسجد حضرت نبوی صلعم و مسجد حضرت

علی ع و مسجد حضرت فاطمه و مسجد غمامه و مسجد ذو قبلتین

و سایر مساجد و مواضع مظان استجابت دعا بعمل

زیارت کرده و مشغول بدعا و تضرع گردیده فتقبل الله

تعالی عن النائب والمنوب عنه و رضا عنهما

آمین یا رب العالمین [illegible] شهر [illegible] سنه ۱۲۰۵

بسم الله الرحمن

الشاهد الشاهد

فلان فلان فلان فلان

المستمع المستمع

مولای فلان مبلغ فلان

الشرط

که [illegible] شرط و جمیع [illegible] کل فلان [illegible]

[illegible] مبلغ فلان در [illegible] فلان [illegible] تحریر

[illegible] مزبور

و حق [illegible] مزبور [illegible] تصرفات مالکانه

[illegible] احکام [illegible]

[illegible] صیغه صحیحه شرعیه [illegible]

کاتب الحروف [illegible] فی شهر [illegible] فلان

101

102

مقدمه

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احل النکاح وندب الیه وحرم الزنا والسفاح وتوعد علیه والصلوة علی سید المرسلین محمد واهل بیته الطاهرین المعصومین واللعنة علی اعدائهم اجمعین ابد الآبدین ودهر الداهرین اما بعد چنین گوید افقر العباد الی ربه الهادی محمد یوسف الاسترابادی عفی الله تعالی عنه وعن والدیه که این چند کلمه ایست در بیان اسنخ اصیغ عقود نکاح ومتعه وطلاق که نهایت احتیاط بعمل آید از رای شریف سرکار شریعت مدار ثقة الاسلام وحجة الانام اعلم العلماء الراشدین وافقه الفقهاء المجتهدین شیخ المشایخ جناب شیخ مرتضی الانصاری دام ظله العالی چون بعضی از برادران ایمانی ودوستان روحانی تکلیف نمودند بحقیر که از رای شریف ایشان انزا در حیز تحریر آورم لهذا اجابت نموده بر سبیل استعجال باین مختصر پرداخته شاید که منتفعین از آن حقیر کثیر التقصیر را بدعای خیر وطلب مغفرت یاد وشاد فرمایند ومرتب ساختم انرا بر یک مقدمه وچند مطلب وخاتمه

مقدمه بدانکه عقد دایم را بهر یک از لفظ نکاح وتزویج میتوان واقع ساخت ولیکن بنا بر رعایت کمال احتیاط بهر دو لفظ جاری نمایند صیغه را واولی آنست که لفظ بر وجهی پوشیده نماند که هر یک از لفظ نکاح وتزویج بنا بر

مقدمه

مشهور متعدی بمفعول ثانی بکلمه من میشود ولیکن در لغت متعدی بنفس وارد است چنانچه در قرآن مجید نیز وارد شده کقوله تعالی أرید أن أنکحک احدی ابنتی ومثل قوله تعالی زوجناکها ودر آیه دیگر لفظ با نیز وارد شده کقوله تعالی وزوجناهم بحور عین اگرچه مراد از لفظ تزویج در این آیه شریفه مجرد معنی لغوی است که عبارت از جفت کردن باشد وکمال رعایت احتیاط اینست که صیغه را بهمه این وجوه جاری نماید اگرچه اقوی اینست که بیکی از این وجوه اکتفا میتواند نمود واشکال در آن نیست ونیز پوشیده نماند که بمقتضای آیات مزبوره تقدیم مرد است بر زن ومشهور عکس لیکن اقوی جواز هر دو اکتفای بهر یک اگرچه اولی رعایت هر دو است واظهر از اخبار وقول اکثر اصحاب چنانچه اقوی است اینست که در باکره عاقله بالغه رضای دختر کافی است واذن ولی بر سبیل تشریک یا استقلال شرط نیست ولیکن چون قول بتشریک واستقلال نیز در مسئله هست احوط اینست که برضای هر دو واقع شود واما در ثیبه یا باکره پدر وجد پدری او که ولی میباشند مرده باشند رضای آن باکره بلا اشکال کافی است وایضا پوشیده نماند که قصد انشاء معتبر است در جمیع صیغ عقود مثلا در هنگام اجرای صیغه کسی که تلفظ میکند بلفظ انکحت اگر مراد او این باشد که خبر دهد از نکاحی که واقع شده است در زمان ماضی یعنی قبل از این کلام نکاح واقع ساختم



مطلب اول

دراین کلام خبر میدهم پس این اخبار خواهد بود نه انشا
و این نکاح واقع نخواهد شد بلکه فاسد است و اگر
مراد او این باشد که بلفظ انکحت نکاح واقع میسازم
حین لفظ نه در زمان آینده این معنی انشا است پس
دراین وقت نکاح واقع میشود و همچنین است در جمیع عقود
مثل لفظ بعت و صالحت و نخواهیها که لازم است قاصد
این باشد باین لفظ واقع میسازم بیع یا صلح را و لا آجره
مطلب اول بدانکه خالی ازاین نیست که وکیل مرد با
وکیل زن صیغه میکوید یا مرد با زن یا وکیل مرد با زن
یا مرد با وکیل زن و در هر صورت یا رضای ولی را رعایت
میباید کرد یا نه مثل اینکه زن ولی نداشته باشد یا داشته
باشد و باکره نباشد رعایت نباید کرد پس مجموع
هشت صورت است و اینها در صورتیست که ناکح ...
هر دو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند صور
نهم خواهد بود که رضا رضای ولی خواهد بود و رضای زن
و شوهر اعتبار نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم
هست که مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا عکس و
علی التقدیرین یا ولی طفل با بالغ صیغه میکوید یا
با وکیل بالغ پس مجموع سیزده صورت میشود
صورت اول انکه با وکیل زن وکیل مرد صیغه کوید
و زن باکره باشد و ولی حاضر داشته باشد در
این صورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن
وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد پدری و این
صورت بچندین قسم جایز است که خوانده شود

مطلب اول

لیکن اولی و احوط رعایت جمیع است اول انکه
وکیل زن میکوید انکحت موکلک موکلتی علی
المهر المعلوم و اگر اسم ناکح را بعد از موکلک
و اسم منکوحه را بعد از موکلتی و مقدار مهر را
بعد از علی المهر المعلوم ذکر نماید اولی خواهد بود پس وکیل
مرد بلا فاصله بکوید قبلت النکاح لموکلی علی المهر
المعلوم دویم انکه وکیل بکوید زوجت موکلک
موکلتی علی المهر المعلوم وکیل مرد بلا فاصله بکوید
قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم سیم انکه
وکیل زن میکوید زوجت موکلتی بموکلک
علی المهر المعلوم وکیل مرد بکوید قبلت التزویج
لموکلی علی المهر المعلوم چهارم انکه وکیل زن
اسم ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد ...
وکیل زن مثلا میکوید زوجت محمدا زینب علی
المهر المعلوم وکیل مرد بکوید قبلت التزویج لموکلی علی
المهر المعلوم پنجم انکه خواسته باشد ذکر اسم ناکح
و منکوحه و ولی منکوحه را نماید وکیل زن بکوید انکحت
نفس موکلتی زینب وکالة عنها و عن ابیها ...
عن جدها موکلک محمدا علی المهر المعلوم وکیل مرد
بقسمی که کذشت جواب دهد ششم وکیل زن کوید انکحت
زینب من موکلک علی المهر المعلوم وکیل مرد جواب دهد
هفتم انکه وکیل زن بکوید انکحت زینب من موکلک
علی المهر المعلوم وکیل مرد بکوید قبلت لموکلی علی
المهر المعلوم پس مرد بکوید قبلت التزویج

(حاشیه: سیم انکه ... موکلک بموکلتی)

صورت دویم انکه زن ومرد خود صیغه جاری سازند
وزن ولی داشته باشد وباکره باشد پس زن بگوید
زوجتک نفسی علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت
التزویج لنفسی علی المهر المعلوم یا اینکه زن بگوید
انکحتک نفسی علی المهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت لنفسی
هکذا یا اینکه زن گوید زوجتک نفسی باذن ابی او
جدی علی المهر المعلوم پس مرد گوید قبلت لنفسی
هکذا یا اینکه زن گوید زوجتک نفسی علی المهر المعلوم
پس مرد گوید قبلت التزویج لنفسی هکذا واگر پدر
صیغه را با ناکح جاری نماید از جانب دختر باید وکیل
شود پس بگوید با ناکح زوجتک بنتی زینب
وکالة عنها علی المهر المعلوم پس ناکح گوید

قبلت لنفسی هکذا صورت سیم انکه وکیل مرد
با وکیل زن صیغه جاری نماید وزن باکره نباشد
یا ولی نداشته باشد بنحوی که در صورت اول گفتیم
صیغه ها باید خواند ووکالت پدر را از لفظ باید انداخت
واگر وکیل زن بگوید بوکیل مرد انکحت وزوجت نفس
موکلتی زینب من موکلک محمد علی المهر المعلوم
کفایت میکند صورت چهارم انکه زن با مرد صیغه
جاری کنند وزن باکره نباشد یا ولی نداشته
باشد در این صورت صیغه ها بنحوی است که در صور
دوم مذکور شد الا صیغه سیم که بلفظ آن نباید کرد
واما در صورت پنجم وششم وهفتم وهشتم که بر کتبت
از اقسام مذکوره پس ایجاب را از قسمی باید برداشت

وقبول را از قسمی دیگر وذکر هر یک بتفصیل موجب تطویلست
صورت نهم انکه هر دو صغیر باشند وبولایت
عقد کنند ولی ایشان پس ولی دختر میگوید
زوجت ابنک بنتی ولایة علیها علی المهر المعلوم
پسر میگوید قبلت التزویج لابنی ولایة علیه علی
الصداق المعلوم یا انکه بجای زوجت انکحت گوید
یا انکه هر دو را بگوید باین نحو که ولی دختر بگوید انکحت
وزوجت بنتی زینب من ابنک محمد علی المهر المعلوم
ولی پسر گوید قبلت النکاح والتزویج علی المهر المعلوم لابنی
وباقی صورتها از انچه مذکور شد ظاهر میشود وباید
مرتکب وکالت میشود از طرفین عارف بعربیت بوده باشد

بنحوی که اعراب ومخارج حروف را با قصد انشا
ان در مقدمه ذکر شد بتواند بر وجه صحیح ادا نماید و
الفاظ را غلط ادا نکند وهمچنین مراعات وقف ووصل را
نیز بر وجه صحیح باید نماید علی الاحوط در مواضع خود و
چون در میان عجم الفاظ مرکبه شایع ومتعارفست
مثل محمد علی ومحمد حسین وامثال ان خواسته باشد
در ذکر اسم ناکح یا منکوحه نماید پس باید که رعایت
ترکیب را قانون ادب نماید پس محمد حسین و
محمد علی بفتح دال ونون در اول وبفتح دال ویا در
ثانی بگوید در صورتی که مفعول بلا واسطه یا مع
الواسطه قرار دهد وهر یک از مرد وزن اگر حاضر باشند
در وقت عقد وکیل بعوض اسم هذا بگوید واشاره

مطلب دوم

کند بهتر است و باید که فاصله میان ایجاب و قبول
واقع نشود مطلب دوم در صیغ متعه بدانکه در صیغه متعه
تعیین مبلغ و مدت شرط است پس وکیل زن میگوید متعت
نفس موکلتی من موکلک من الآن الی طلوع الشمس باربع
شاهیات پس وکیل مرد گوید قبلت لموکلی هکذا یا اینکه
وکیل زن بعد از تعیین مدت و مبلغ بگوید متعت نفس
موکلتی من موکلک فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم
پس وکیل مرد گوید قبلت لنفسی هکذا و اگر مرد و زن
هر دو خود خواسته باشند صیغه را جاری نمایند بدون
توکیل پس زن گوید متعتک نفسی فی المدة المعلومة
بالمبلغ المعلوم و مرد گوید قبلت لنفسی هکذا و جایز است
بجای متعت لفظ انکحت یا زوجت گویند لیکن با قید
مثل اینکه زن بگوید انکحتک نفسی من هذا الزمان
الی شهر باربع شاهیات یا اینکه بگوید زوجتک
نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم یا اینکه زن
بگوید انکحتک و زوجتک نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ
المعلوم پس مرد در هر یک از این صیغها بلا فاصله
بگوید قبلت لنفسی هکذا و اکتفا بیکی از این صیغها میتوان
نمود و اگر همه را بخوانند که جمع شود بهتر است اگر
چه لازم نیست و جایز است نزد بعضی که در عقد دوام
نیز بجای انکحت متعت بگوید پس لفظ متعت بدون
ذکر مدت منصرف بعقد دوام است بنا بر این قول
چنانکه انکحت و زوجت با ذکر مدت منصرف بعقد

مطلب سیم

انقطاع است لیکن بهتر اینست که در دوام بلفظ انکحت
و زوجت و در انقطاع بلفظ متعت صیغه را جاری
نمایند خصوصا در ثانی که محل خلاف است و احتیاط را
ترک نباید کرد و احوط اینست که یکنفر ایجاب و قبول را
در دوام و متعه جاری نسازد بلکه دو نفر بخوانند و اگر
در جائی باشد که ممکن نشود دو نفر اجراء صیغه نمایند
انشاء الله تعالی ضرر ندارد و اکتفا بیک نفر در
تولی ایجاب و قبول میتوان کرد باین نحو که شوهر بگوید
در وقتی که وکیل باشد از طرف زن متعت نفس
موکلتی لنفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم
بعد از آن مرد خود نیز بلا فاصله بگوید قبلت
لنفسی هکذا و نیز باید که بعربی نحوی که ذکر شد
اجراء صیغه نمایند در هر یک از عقد دوام و انقطاع
و بفارسی اکتفا نمایند مطلب سیم در بیان بعضی از صیغ
طلاق است بدانکه طلاق بر دو قسم است یکی طلاق
بدون عوض و یکی دیگر طلاق با عوض که صحت آن محل
اشکال است پس اگر طلاق بی عوض باشد و شوهر
خود صیغه طلاق را جاری نماید میگوید زوجتی فلانه
طالق هی طالق طلقه هی طالق مره و اگر وکیل شوهر گوید
بجای زوجتی زوجة موکلی بگوید و اگر طلاق با عوض
باشد که در عوض مهر طلاق گفته شود بنا بر قول
صحت این طلاق چنانچه قول بعض است پس اگر
زن و شوهر خود خواسته باشند جاری سازند

پس زن بگوید بذلت لک المهر لتطلقنی به پس مرد
گوید انت علی ذلک طالق و اگر وکیل مرد با وکیل زن
صیغهٔ این طلاق بعوض را جاری نمایند پس اولا
وکیل زن میگوید عن موکلتی بذلت لموکلک
مهرها لتطلقها به و وکیل مرد میگوید زوجة
موکلی علی ذلک طالق باز احتیاطا وکیل زن
میگوید طلق موکلتی علی ما بذلت و وکیل مرد گوید
هی علی ما بذلت طالق لیکن صحت این طلاق چنانچه
مذکور شد بسیار مشکل است پس احتیاطا ترک
نباید کرد اگر چه ظاهر بطلان بذل و صحت طلاق است
بنحو رجعی که طلاق رجعی شود و بدانکه شرط است در
صحت طلاق حضور عدلین و اینکه در طهر غیر مواقعه
باشد و اینکه زن حایض نباشد در حین طلاق بشرط
حضور شوهر بلی اگر شوهر در سفر باشد و بخواهد
طلاق بگوید ممکن نباشد که او را استعلام حال ضعیفه
نماید یا آنکه ضعیفه حامله باشد صحیح است طلاق در حالت
حیض و خلو از حیض در این فرض معتبر نیست خاتمه
در بیان بعضی از خطب عقد است و آن بچند قسم است
از آن جمله اینست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا
وکان علی کل شیء قدیرا و صلی الله علی اشرف المرسلین
محمد الذی جعله الله سراجا منیرا و اهل بیته الذین
اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اما بعد

فقد قال الله تبارک و تعالی و قوله الحق والصدق
وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم
ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم
وقال رسول الله صلعم تناکحوا تناسلوا فانی اباهی بکم الامم
یوم القیمة ولو بالسقط والصلوة علی اشرف الانبیاء و
المرسلین محمد صلعم و عترته المعصومین و از جمله است
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین خالق
من فی السموات والارضین الذی احسن کل
شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین
ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین و صیرهم
قبائل و شعوبا فارهین و کرمهم علی کثیر من خلقه
وفضلهم علی العالمین و خلق لهم ما فی الارض جمیعا و
جعلهم بالحکمة ناطقین و بعث فیهم الانبیاء والمرسلین و
العلماء الراسخین لیعلموا معالم دینه المبین و یقفوا آثار شرعه
المتین لیهلک من هلک عن بینة فتبارک الله احسن الخالقین
واحل لهم الازواج والنکاح برافة و رحمة لتکون ذریتهم
من الباقین و حرم الزنا والسفاح بعدله و حکمته حفظا
للانساب البنات والبنین ذلکم الله ربکم لا اله الا هو
فاعبدوه و مخلصین له الدین و کونوا له ذاکرین و لنعمه
شاکرین والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی اشرف
الانبیاء والمرسلین و افضل الاصفیاء المرضیین محمد
المحمود فی السموات والارضین المبعوث علی البریة
اجمعین الذی اودع الله نوره فی اصلاب المؤمنین

من آبائه الاولین وجعل له من ذریته لسان صدق
فی الآخرین وعلی آله وعترته الطیبین الطاهرین
المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا واصحابه الذین استقاموا علی ملته ولم یغیروا
سنته وسبقوا بادراک صحبته علی التابعین ونشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمداً عبده
ورسوله شهادة تسر قلوب الناظرین وتقصم ظهور
الجاهدین اما بعد فقد امر الله بالنکاح ورغب فیه
فی محکم کتابه الکریم فقال وقوله الحق وانکحوا الایامی
الخ وایضاً قال فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی
وثلث ورباع وقال سید الثقلین تناکحوا تناسلوا
تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط

صدق الله وصدق رسوله ونحن علی ذلک من
الشاهدین وازجمله ابیات الحمد لله الذی من علی عباده
بارتکاب الطاعات وامرهم بتزویج المؤمنین والمؤمنات
والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد شفیع المذنبین
یوم العرصات وآله واحفاده المعصومین اولی الکرامات
والمعجزات القاهرات وبعد له آخر ما ذکر سابقاً وازجمله
خطبی که در متعه انشا شده ابیات بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله ذا الشان الجلیل الرفیع المنزه عن کل تدنیس
وتصنیع الذی حصن دین الاسلام باتم حصن و
ندب علی عباده الی زیادة وجودهم بالتزویج والتمتیع
وصلی الله علی خیر خلقه مشفع وشفیع محمد الهادی
الی جناب مرع مریع وعلی آله واهل بیته سادات

الخلق من الشریف والوضیع وبعد فقال رسول الله
فلیحرص کل مؤمن ومؤمنة ان لا یخرج من الدنیا حتی
تمتع فی عمره ولو مرة واحدة فان ربی جل جلاله الی علی
ان لا یعذب متمتعاً ولا متمتعة بالنار فمن تمتع مرة واحدة
آمن من النار ومن تمتع مرتین حشر مع الابرار ومن تمتع
ثلث مرات زاحمنی فی الجنة ومن زاد زاده الله علواً ورفعة

تمت

بالخیر والسلام

در ذکر کلمات
وعظ اساس من کلام میرزا مهدی خان

کل المتخلص بکو

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

کیست که در باغ پروردهان گلبنی پرورد و خار جفا بر
گل

برخلد نخلد و خوان کامرانی گسترد و خون جگر باور سد
دل قسمت

نرسد بنابرین دولت دنیا را نقلی صاحب خرد
عقل

نخرد و پیراهن سرخ و زردش اگر نخون آغشته
آلوده

گردد نگردد ان السلامة منها ترک ما فیها
بدرستیکه سلامتی از ان ترک چیزهای است

رباعی مطلب مطلب گر همه خود پادشهی است
مخواه

پیوسته سرانجام طلب روسیهی است گر ماه شود
تهیست

طالب و مطلوبش مهر هر چند که کاسه پرکند باز

نوع دیگر صاحب توکل غم کلان و خورد نخورد
بزرگ کوچک

وحریص هرگز صرفه از زود برد نبرد زخارف دنیا
چیزهای زرکاری روی زمین

پیش دین وران نمود نمود و هیچ هوشیار قلاده العلق
جلوه

زیور گردن نکرد تا سر بگریبان خمول نکشید
گمنامی و بی نشانی

آرایش

ذکر کلمات وعظ اساس

بیت
پای رفعت بر سر بیض و سود نسود تا قا
سیاه سفید
طاعت داس آسا خم نگردد از مزروع زندگی

حاصل درود ندرود بسچاه ندامت افتاد انکه
پشیمانی

عاقبت را بدیده دید ندید و در خسران ابد ماند
آخر دل زیان همیشگی

انکه در ریاست رسم داد نداد طوبی لمن
بادشاهی عدل خوشا بحال انکه

سعی فی فکاک نفسه قبل ضیق الانفاس رباعی
سعی کرد در رستگاری نفس خود پیش از تنگی نفسها

چون حاصل عمر تو فریبی و دمی است رو داد
فریاد نفسی

مکن کرت بهر دم ستمی است مغرور مشو
نفس

بخود که اصل من و تو گردی و شراری و دمی
غباری باد

دمی است نوع دیگر هر که عاقبت کار را نگریست
خون آخر نگاه کرد

عاقبت کار نگریست و هر که نقد اعمال خود بسوخت
آخر گریه نکرد بسنجید

بنار جحیم نسوخت و هر که از راه انصاف بگردید
آتش دوزخ عدل

شایسته هدایت نگردید و هر که نقد علایق بسپرد

طریق خذلان نسپرد طوبی لمن تحلی بالعفاف
راه پشیمانی نپیمود خوشا بحال انکه مزین شد بپاکدامنی

ورضی بالکفاف رباعی در مکتب عقل خود کتاب
وراضی شد بکفاف خود

ذکر کلمات وعظ اسار

خود باش ؛ در فکر سؤال حق جواب
خود باش ؛ در پای حساب تا نمانی فردا
رهشار امروز سر حساب خود باش ؛ نوع دیگر
حاصل سعادت بر نگیری تا تخم نکوکاری
نکاری ورستکار نگردی تا پاس نفس داری
نداری وآبروی دارین نیندوزی تا اشک نیاز
درراه باری نباری تا ترک هواجس نکوئی
با محبوب حقیقی رو بیاری نیاری چون سر بیاری
عزلت کش قفای خود از جلب نخواری نخواری
تا ضبط عنان نفس سرکش نکنی توسن تفوق
بجهانی نجهانی وتحصیل رضای حق با توانی
نتوانی وروی توجه بدهر دنی عاقبت کار اگر دانی
نگردانی و بلند نگردی تا خود را غبار راه قاصی و
دانی ندانی العاقل یضیع نفسه فیرفع والجاهل
یرفع نفسه فیوضع رباعی نه در طلب سمور و نه
اطلس باش در دین اعتبار خارس

ذکر کلمات وعظ اساس

باش ؛ خواهی که کنی سری ز منزل بیرون
چون جاده پامال کس و ناکس باش نوع دیگر
عالم سراز زمین افتادگی مانند درختی که بر دارد
بر ندارد وعارف دل را که بدرگاه معبود روی
نیاز آرد نیاز آرد جز ذکر حق اگر سنگ بلا پیش
بسر آید بسر آید وبراه خطا از چین و فرنگ گر آید
نگراید ان الدنیا دار فناء وعناء والخلق عبر و عبر
دانی ز چه نجاب معید وصبح اکنده رباعی
زرخ نقاب میفکند وصبح این عمکده چون
مقام خندیدن نیست ؛ بر خنده آفتاب سفید
صبح ؛ نوع دیگر دنیا پرست تا از نیستی بیدی نرست
کل مرادش نرست وتا پنجه طمع نتافت نور
عزت براو نتافت تا از علایقش نه دستار
مانده نبرد بهره جاوید نبرد وتا از شاخ
بی برگی بر نخورد بکام دل بر نخورد ثمرة
الحرص العناء وثمرة القناعة الغناء
درخت حرص رنج است ومیوه درخت قناعت گنج

ذکر کلام های وعظ اسلمی

تا بستهٔ این جهان پر تزویری ؛ از بهر نجات
خود مجو تدبیری ؛ اهل تجرید هم نباشند آزاد
دارند ز نقش بوریا زنجیری ؛ نوع دیگر انسان را عز
عافیت تا خود را بگوشهٔ گمنامی نکشد نکشد و گوی
سعادت از میدان تا دام علایق نبرد نبرد
و در راه سلوک تا زیر پای خود دنیا پدید نیاید
و شاهد توفیقش چهره تا کشف حجاب خودی نماید
نماید التوکل افضل عمل والثقة بالله اقوی
امل مارا نه به نیست احتیاج و نه بهست از
هستی ذات اوست هر هست که هست هر
نیست که هست شد همان است که نیست ؛ هر
هست که نیست شد همان نیست که هست ؛ نوع دیگر
سعادتمند انکه راه رستگاری نوشت
و نامهٔ رستگاری خود نوشت و بساط تعلق دهر
برچید و از گلبن مقصود بر چید و دل
از زال دنیا برگرفت و دوشیزهٔ سعادت

از ذکر کلمات وعظ اسلمی

در بر گرفت و از سر هوا برخاست و از دوحهٔ
توفیق بر خواست حب المال یفید الآل رباعی
عارف بوجود خود چو بینا گردد ؛ هر چیز دلش
خواست مهیا گردد ؛ دریاب حباب را که در بحر
وجود ؛ پرداخت چو دل ز خویش دریا گردد
نوع دیگر هر کس آشناست بدوست روی
بیگانه و آشنا بدوست هر که دین بدنیا فروخت
نار جحیم بر خود فروخت انکه در آغاز کار بار
ریاضت کشید در انجام آن جام راحت کشید
هر که سنگ نیازی بر فلک نیازد فلک
بوجودش بنازد الرضاء عناء و السخط
عناء رباعی گر دامن همت ز جهان برچینی
از نخل امید خویشتن بر چینی ؛ بر روم اگر امیر و
گر بر چینی هر بذر که کشته همان بر چینی نوع دیگر
ای رفیق شفیق میدان جاه را بر جاه میدان
دبرتع ترفع از روی آرزو و هوس هوش پرداز

درذکر کلمات وعظ اسار

بردار هر یوم از نوم پندار بیدار باش و یک
با این نشاتین بدار و بدار نیک بیک
نظری بطرز شناس و سپاس دادار داد آور عفو
غفور قوی را قوی مشغول ساز و ساز هوا
و هواجس را یکباره بکناره نه وبا کرام با کرام او
با خسان با جبان سلوک سلوک دار وار عهد
نفس بد رای پر آی و لآلی این سخنان سخنان
پسند پسند حقیقت پیوند را مانند دُر در گوش
کش تا بدر عوض از غوص گاه سعادت دُر نا
دریا بی و رخت راحت بمنزل رحب مراد از دلها
ظاهری طاهر و بری بری اقبل علی نفسک
بالا دبار عنها ربا ست هر کس که خدا شناس
شد آزاد است از نیک و بد زمانه دایم شاد است
بر هستی خویش دل چه بندی چو حباب بنیاد وجود
کرهی بر پا داست نوع دیگر ای برادر تو را در
خلوه نفس خبیث جلوه نقش حبیب کی میسر آید

درذکر کلمات وعظ اسار

و نوای حق را جز بینوای حق کی میسر آید آدرم
و دینار دینار ا بجز دبجزده سخرد و بحرد و بحرد
کالای سعادت کونین بخرد توشه جهانی
اگر از قناعت توشه داری و دارای
زمانی اگر همت بدر نفس داری بکار آن
فی القنوع الغنی و ان فی الحرص العنا رباعی
دنیا مطلب که رستگاری اینست ❊
عزت مطلب که اصل خواری اینست
گر مفلسی از غنی که میبا بد رفت
داری اینت اگر نداری اینت
نوع دیگر نهال دل از شاخ و برگ حرص و
تا پاک تا پاک نگنی و ریشه نخل بخل
از زمین طبع بی باک تا پاک نگنی

میوهٔ آسایش نچینی واگر سحینه خوری
دست نیالائی از پیشانی دهر بستانی
نه عبوسی بینی و نه چینی وچون از خورد
بزرگ وا زخرد وبرد وحرد وبرد جهان چشم
پوشی آنچه از دو سردی دی بینی فردا
نه بینی دم را غنیمت دان که دم دیگر نه

نه چشم خواهد ماند نه بینی اشرف
الغنی ترک المنی ای خواجه که از تو یافت
عالم تزئین ورزای توشد روی زمین
خلد برین شکر دین زدارائی و دیبا پوشی
هرگز نخوری سکندری در ره دین
نوع دیگر عاقبت دولت پرد الاس

وعقبات عقاب عقبا در عقب کاری
آغاز کن که در انجامش جزای خیر
درکنارت نهند ودر آخرت اجرت
اجرت دهند تابع ذٰلک کلما اضاءلهم مشوا فیه مشو
وصورت حال را در آئینهٔ خود بینی
ذلک هو الخسران المبین مبین

ورخ از کعبهٔ صدق الیه ادعوا الیه
متاب بتاب ونفس را از مخالفت
امر فرما نزدای خطه کن نهی کن واز
غم مال ومنال منال ومآل کار را نگر
که العیش یحلوا ویمر الدنیا یعز ویضر ویر
رباعی روزی دو سه دست بر کشا ید ترا

۱۲۸

در ذکر کلمات وعظ اشعار

اندر بد و نیک آزمایند ترا ※ گرد

تو فلک حصاری از آئینه هست ※ تا هرچه

کنی همان نمایند ترا الیضا رباعی

چون نیست بهر چه نیست جز باد

بدست ※ چون هست بهر چه هست ※

نقصان و شکست ※ پندار

که هرچه هست در عالم نیست ※ انگار

که هرچه نیست در عالم هست ※

والسلام تمام شد کتاب الموعظه والنصیحه علی من اتبع الهدی

※ من تالیفات افصح الفصحا الزمان

※ وابلغ البلغاء الدوران

عالیجاه میرزا محمد [illegible] خان المتخلص

بکوکب [illegible] شهر ۲۴

۱۲۷۶

در بندر معموره بمبئی نوشته شد

